



زندگی، مرگ و زندگی...

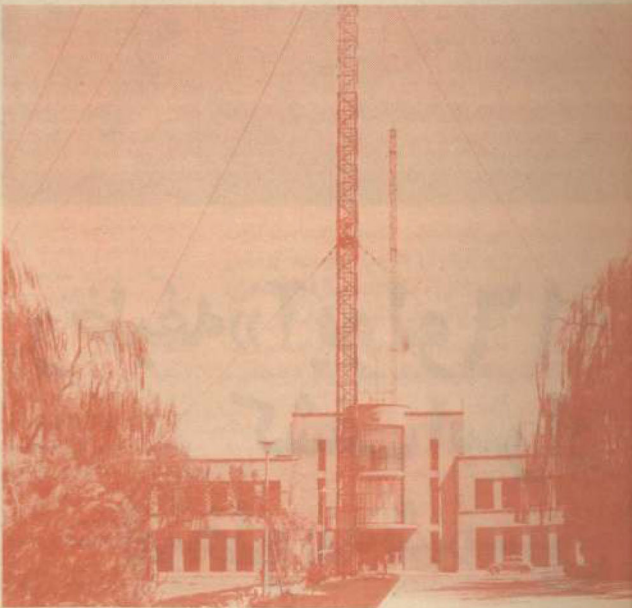
راديو ايران دستانه سي و سومين سال حيات پر ثمر



۴ اردیبهشت ۱۳۳۸ - شاهنشاه آریامهر استودیوهای جدید رادیو ایران را افتتاح فرمودند



۴ اردیبهشت ۱۳۱۹ - گشایش بیسم پهلوی در پیشگاه والاحضرت ولیعهد وقت (شاهنشاه آریامهر)



نخستین برنامه‌های رادیو ایران از بیسم پهلوی پخش میشد

اول را در طریق این خدمت اجتماعی و فرهنگی عظیم باموفقیت برداشتند... و ما، امروز که رادیو به وسایل فنی کافی مجهز است و بزودی پیروزمندان صدای رسای خود را بگوش ساکنین دورترین نقاط جهان خواهد رساند به این افراد کوشا و صدیق درود می-فرستیم.

مجله تماشا سالگرد تأسیس رادیو ایران را به عموم نویسندگان، تهیه کنندگان، کارگردانان و همه مسئولان و کارکنان رادیو ایران و بخصوص به بنیانگذاران این واحد ملی و همه آنان که در سالهای گذشته در کار توسعه رادیو سهمی بعهده داشته‌اند صمیمانه تبریک و تهنیت میگوید. در شماره آینده صفحاتی چند از مجله را گذاشته شده به گفتمانی با خدمتگزاران قدیمی رادیو و معرفی آنان اختصاص خواهیم داد.

برای برگزاری سالگرد تأسیس رادیو، جشن و مراسم مفصلی از جانب سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران پیش‌بینی شده بود، ولی به پیشنهاد کارکنان رادیو، هزینه این جشن برای کمک به خاوران و برادران آسیب-دیدۀ حادثه غم‌انگیز زلزله قارس اختصاص داده شده است.

بمنظور جلوگیری از دوباره‌کاریها و استفاده بیشتر از نیروی انسانی متخصص و کار دیده، لایحه تشکیل سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران را تقدیم می‌کنند. و لایحه تشکیل سازمان رادیو - تلویزیون ملی ایران در همان جلسه از تصویب مجلس گذشت و رادیو و تلویزیون در کنار یکدیگر قرار گرفتند.

باتشکیل سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران گامهای بلندتری در راه بهبود هرچه بیشتر کیفیت برنامه‌های رادیو و توسعه و گسترش شبکه رادیویی در سراسر کشور برداشته شد و از روز ششم بهمن ماه ۱۳۵۰ - به سالروز انقلاب شاه و مردم رادیو تلویزیون ملی ایران با نیرویی تازه‌تر و شوق و حرارتی بیشتر فعالیت جدیدی را آغاز کرد.

رادیو ایران پیشرفت‌های خود را در مدت سی و دو سال گذشته مدیون افراد زحمتکشی است که با صمیمیت و علاقه در بدترین شرایط، شبانه‌روز در انجام وظیفه خطیری که بعهده آنان گذاشته شده بود کوشیدند و با وسایل فنی اندک و امکانات مادی و معنوی محدودی که در اختیار داشتند گامهای

دوشنبه، چهارم اردیبهشت، رادیو ایران سی و سومین سال حيات پرثمر خود را آغاز می‌کند.

روز چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۱۹ نخستین فرستنده رادیویی ایران بدست والاحضرت همان محمدرضا پهلوی ولیعهد وقت (شاهنشاه آریامهر) گشایش یافت. نیروی این فرستنده منحصر بود به يك دستگاه موج کوتاه بقدرت ۲۰ کیلووات و يك دستگاه موج متوسط بقدرت دو کیلووات که در شبانه روز پنج ساعت برنامه پخش می‌کرد و فقط مردم تهران و برخی شهرستانهای نزدیک پایتخت می‌توانستند از برنامه‌های رادیو استفاده کنند. برنامه‌های رادیو از يك استودیوی کوچک در جاده قدیم شمیران پخش میشد.

اداره امور رادیویی تا سال ۱۳۲۱ زیر نظر وزارت پست و تلگراف و تلفن بود. در این سال اداره تبلیغات و انتشار تأسیس شد و سرپرستی رادیو را به عهده گرفت. در سال ۱۳۲۵ با تأسیس وزارت کار و تبلیغات، اداره امور رادیو باین وزارتخانه محول گشت اما در سال ۱۳۲۶ مجدداً اداره تبلیغات و انتشارات از وزارت کار تفکیک و به نخست‌وزیری ملحق شد.

آغاز گسترش شبکه رادیویی را باید ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که سرآغاز تحولات همه‌جانبه اجتماعی و اقتصادی در کشور ماست دانست. از این تاریخ بیعت است که رادیو ایران با تقویت دستگاههای فنی شروع به ایفای نقش فرهنگی و اجتماعی خود میکند و بعنوان يك وسیله ارتباط جمعی مؤثر و مفید، به آگاهانیدن مردم و تأثیر گذاشتن در زندگی فردی و اجتماعی آنها میپردازد.

در ۱۳۳۴ قدرت فرستنده رادیو به پنجده کیلووات افزایش مییابد. در ۱۳۳۸ فرستنده صد کیلوواتی موج کوتاه نصب و افتتاح میشود. در ۱۳۳۹ فرستنده یکصد کیلوواتی موج متوسط آماده بهره‌برداری میشود. و در سال ۱۳۴۲ با نصب چهار فرستنده دیگر رادیو ایران برای يك پیشرفت کامل و همه‌جانبه آماده می‌گردد. در سال ۱۳۳۹ برنامه‌های رادیو-ایران ۲۴ ساعته اعلام شد.

همزمان با تقویت فرستنده‌های رادیویی پایتخت، فرستنده‌هایی نیز در مراکز استانها نصب شد که نه تنها برنامه‌های رادیو ایران را تقویت می-کردند بلکه خود نیز به تولید برنامه‌های پرداختند.

دنيا از چشم تماشا آخرین نسخه: «حتی حیثیت»

بطلان کنند، لذا، در کنار هاید پارک‌های غرب پرورششان میدهد یا حالتی بوجود می‌آورد که در وطنشان بجز زشتی نبینند و با تصویری که از بهشت‌های موعود در ذهن دارند بر حکومتشان لعنت فرستند اما، يك گام در راه ساختن زندگی بردارند!

استعمار غرب که خود در ایچان حکومتی دیکتاتوری خاورمیانه عربی شریک‌چرم شرق است الگوهای دمکراتیک غرب را در مغز جوانها نقاشی میکند، اما، نه با این هدف که مواضع دمکراسی این سرزمین‌ها تقویت شود، بلکه با این هدف که جوانهای مسجور، منافع ملی خود را برای آنها قربانی کنند و زندگی را بجای آنکه در وطنشان بیافرینند در غرب جستجوگر باشند! نیروهای متحد استعمار در خاورمیانه عربی فضایی بوجود آورده‌اند که افکار عمومی این منطقه را بیکجا در اختیار دارند و اگر صدایی در راه حفظ منافع غرب از این سرزمین‌ها برخیزد هر بار نوعی باتهام خیانت به منافع عرب خاموش میشود!

آیا وقت آن نیست که گروه ملی رهبران عرب تا آنجا که میتوانند حقایق را بپرورده با مردم در میان گذارند؟

آیا در اینصورت مردم آنها را در آتش‌نیسوزانند؟ آیا ضرورت ندارد که رجال ملی برای نجات ملتشان از اسارت فکری، خود را قربانی کنند و علاوه بر گلوه‌های آشنا، فحش و ناسزا را نیز از ملتشان بارغبت بپذیرند؟

آیا تابعیت از افکار عمومی که وسیله نیروهای متحد استعمار تسخیر شده است جز ادامه فریب ملتها و قربانی ساختن آنها نتیجه‌ای دارد؟

نجات خاورمیانه عربی و جهان سوم در گرو ظهور مردان بزرگ ملی است که با شوق همه‌چیز حتی «حیثیت» خود را در محیط انواگر دنیای امروز برای ملتشان قربانی کنند.

جعفریان

روزگاری در اروپا هر کس که از علم سخن می‌گفت بنام جادوگر در آتش میسخت و افکار عمومی در اسارت کلیسا، براسم سوزاندن‌ها بالذت می‌نگریست!! در عصر ما خاورمیانه عربی میسوزد، آتش مطامع استعمار غرب و شرق ملت‌های این منطقه را بخشونت در میان گرفته است.

استعمار شرقی یا کمونیسم یا قدرت جادویی کلیسای قرون وسطی، جوانان را در کام فرو میبرد و با دست آنها قدرت‌های ملی را برای سوزاندن به قربانگاه میکشد. آنها بالذت به سوخت‌ها نگاه میکنند و راه را برای استعمار تمام عیار شرق می‌گشایند و در این راه گشائی به آتین مؤمنان کلیسای قرون وسطی، با ایمان در نظارات وسیع دست می‌افشانند و پای میکوبند و يك لحظه نمی‌اندیشند به سروشت ملت‌هایی که برای همیشه در کام قدرت‌های برتر کمونیسم فرو رفته‌اند و آفت‌زد آزادی ندارند که بگویند آزادی ندارند!!

استعمار غرب با شیوه‌های نو و «انقلاب» آفرین و در پناه صدها تشریحی نیرومند و وسائل گسترده تبلیغ که امواج رادیویی جهان را در اختیار دارد و روزنامه‌های مملوک این سرزمین‌ها را نیز بایول بخدمت می‌گیرد بایگانه‌های ملی را یکی پس از دیگری از پای در می‌آورد.

توافق نیروهای متحد استعمار در خلق يك روش زیر عنوان «قهر انقلابی» خلاصه میشود، یعنی ضربت بر هر حکومت که در برابر استعمار قصد مقاومت دارد و ضربت بر هر فرد یا هر گروه که از افکار ملی برای حل مشکلات وطن خود مدد میجوید.

بر امکانات وسیع نیروهای متحد استعمار سازمان‌های مخفی آنها را نیز می‌زایلیم:

استعمار شرقی با نشر کتابها و جزوه‌های مخفی، جوانهای مؤمن را با طعمه‌ی وطنخواهی بدام میکشد و با تصویر بهشت موعود به آنها بشارت میدهد، اما، بصرفه نیاندک که این جوانها را در بهشت‌های نیولنه‌ای که ساخته است پرورش دهد زیرا کافی است که آن فضاهای سکوت و اختناق را ببینند و بر بهشت موعود شرق خط

APOLLO

16



وظیفه «آپولو ۱۶» کشف اسرار منظومه شمسی است

ترجمه: دکتر منصور مصلا



با «آپولو-۱۷» برنامه آمریکائی‌ها برای سفر به ماه پایان میگیرد

سفر پنجمین آپولو به ماه که نهمین و دهمین انسان را باین بزرگترین ستاره شب برده است، یکی از آخرین مراحل تلاش آمریکا در راه تسخیر ماه است. چون با پرواز «آپولو - ۱۷» به ماه - در اواخر پائیز امسال، برنامه آپولوها به پایان میرسد و بعد از آن آمریکائی‌ها دست به کار اجرای برنامه ایستگاه‌ها یا آزمایشگاه‌های فضائی میزنند که «اسکای - لب» لقب گرفته‌اند.

«آپولو - ۱۶» وسیع‌ترین، کاملترین و پیچیده‌ترین آزمایشگاهی را که تاکنون به فضا فرستاده شده، به ماه برده است.

بدین ترتیب این «ماقبل آخرین» سفر فضا نوردان آمریکائی به «ماهواره طبیعی» زمین یک کوشش علمی بیسابقه در راه شناسائی اسرار ماه و زمین است.

«چارلز یونگ» فرمانده سفینه و چارلز دوک خلبان گردونه ماه‌نشین ابزار و وسایلی بسیار دقیق‌تر از ادوات تجسسی «آپولو - ۱۵» بر سطح ماه نصب میکنند. تا به امروز سفر آپولوی پانزدهم بلندترین گام در راه شناسائی ماه بود که گفته میشد جزئی از زمین بوده است و شناسائی آن به درک منشاء و ماهیت زمین کمک فراوان میکند.

از جمله ادوات جدیدی که «آپولو - ۱۶» با خود برده است، یک رصدخانه کوچک ولی بسیار کامل است که بر سطح ماه قرار میگیرد تا از اجسام کیهانی عکس‌برداری کند، پرتوهای کیهانی را بیازماید و ماهیت ذرات کوچکی را که با سرعتی تقریباً برابر با سرعت نور در «راه‌شیری» در حرکت هستند، معین کند.

میدانیم که دست کم نیم میلیارد سال از عمر منظومه شمسی را دانشمندان شناسائی کرده‌اند و میدانیم که عمر برخی از سنگ‌هایی که از ماه آورده‌اند چهار میلیارد و ۶۰۰ میلیون سال است.

یکی از وظایف «آپولو - ۱۶» - اگر در همه دوران مأموریتش موفق باشد - اینست که در مورد سالیهای عمر این منظومه اطلاعاتی در اختیار بشر قرار دهد.

«آپولو - ۱۶» وظیفه جدیدی هم برعهده دارد و آن شناسائی نیمکره جنوبی نیمه قابل‌روئت ماه است.

گردونه ماه‌نشین که «اریون» نامیده میشود، میان دوقله که سرهایشان سائیده شده است، برماه می‌نشیند، یعنی در میان «کوه‌سنگی» و «کوه‌مه‌ها» و در هشتاد کیلومتری شمال دهانه «دکارت». این دهانه با خط استوای ماه سیصد کیلومتر فاصله دارد.

«یونگ» و «دوک» همچون مسافران «آپولو - ۱۵» برای حرکت در سطح ماه از یک جیب‌الکتریکی استفاده میکنند.

«دیویدا اسکات» و «جیمز ایروین» مسافران «آپو - ۱۵» اولین ماه‌نوردانی بودند که وسیله

نقلیه موتوری همراه داشتند. اما رانندگی در یک سطح ناهموار و پر از گودال کار بسیار دشواری است و بهمین جهت «اسکات» و «ایروین» در پایان کاوش‌هایشان در سطح ماه خیلی خسته‌تر از مسافران قبلی بودند که پیاده از این گوشه بآن گوشه میرفتند. و باز بهمین دلیل «یونگ» و «دوک» پنج ساعت بیشتر در ماه میمانند - ۲۳ ساعت - برای اینکه فرصت بیشتری برای استراحت داشته باشند.

این دو در سطح ماه بر روی هم ۲۱ ساعت جیب سواری میکنند - مسافران آپولو - ۱۵ هیجده ساعت و ۳۳ دقیقه جیب‌سواری کرده بودند - و ۲۵ کیلومتر و هفتصد متر راه می‌پیمایند، یعنی دو کیلومتر کمتر از مسافران «آپولو - ۱۵». مدت بیشتر و مسافت کمتر برای اینست که حرکت آهسته‌تر صورت گیرد تا خستگی کمتر باشد.

در سطح ماه به علت وجود حالت بیوزنی - علی‌رغم همه اقدامات احتیاطی - قلب و عروق خیلی آسیب‌پذیر هستند و خستگی میتواند به سرعت به یک عامل مهلک تبدیل شود بهمین سبب سرویس‌های پزشکی سازمان فضانوردی آمریکا اقدامات احتیاطی - شان را برای مصون نگاهداشتن دستگاه قلب و عروق فاتحان ماه از عوامل زیانبار دو برابر کرده‌اند.

بهرحال جیب‌سواری مسافران «آپولو - ۱۶» بویژه در مرحله سوم بسیار دشوار شده، چون اینان باید از میان صخره‌های بلند و گودال‌های وسیع بگذرند.

یکی از عملیات جالب در سفر «آپولو - ۱۶» نمونه‌برداری از دانه‌های ریز و خاکستری رنگی است که سطح ماه را پوشانده‌اند. بررسی این دانه‌های ریز که مستقیماً زیر تابش نور خورشید هستند، برای شناسائی تأثیر آفتاب بر سطح ماه بسیار ضروری است - میدانیم که آفتاب در سطح ماه بسیار سوزاننده‌ترست تا در سطح زمین.

یکی دیگر از مسائلی که «آپولو - ۱۶» باید روشن کند تأثیر پرتوهای کیهانی بر اندام موجودات زنده در ارتفاع‌های زیادست. بدین‌منظور یک استوانه ده سانتیمتری محتوی موجودات ذره‌بینی در «آپولو - ۱۶» قرار داده شده است. بعد از بازگشت سفینه به زمین دانشمندان این موجودات ذره‌بینی را بررسی میکنند. در راه بازگشت به زمین «توماس متینگلی» از گردونه اقامتگاه خارج میشود و لوله‌ای را که محتوی میکروب و ویروس است به مدت ده دقیقه در فضای خارج قرار میدهد تا تأثیر عوامل کیهانی برین موجودات زنده روشن شود.

بزرگترین مأموریت علمی بشر در فضا باید ۸ اردیبهشت با فرود فضانوردان در اقیانوس آرام در نزدیکی ناوهای پیما بر «تیکوندروگا» پایان گیرد. این چهل و چهارمین پرواز فضائی انسان است.

چرا ماه؟

ظرف یازده سالی که از آغاز کاوش در ماه میگذرد، دانشمندان آمریکائی و روسی ده‌ها سفینه - با سرنشین و بی‌سرنشین - به مدار ماه یا به خود ماه فرستاده‌اند.

ظاهراً این سیاره غیرقابل سکونت و فاقد حیات بنظر آنتونر جالب نمی‌آید که تلاشی چنین عظیمی برای شناسائی‌اش صورت گیرد و شاید تصور شود «هجوم به‌ماه» به خاطر کمی فاصله و سهولت دسترسی است. اما این فقط یکی از دلایل کوچک توجه دانشمندان به‌کره ماه است. - ما در منظومه شمسی زندگی میکنیم، پس شناسائی این منظومه در دانش فضائی مکان اول را دارد.

- ما بر سطح کره زمین یا همه تلاش‌هایمان فقط خراش‌های کوچکی ایجاد کرده‌ایم و تا

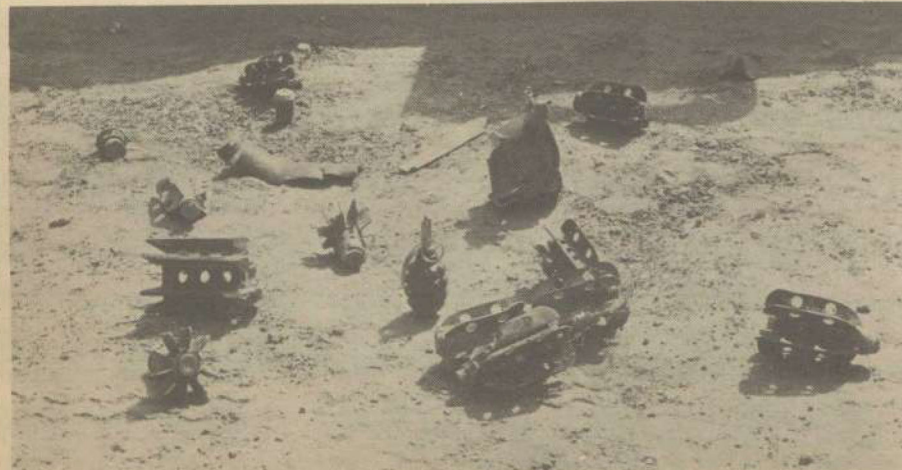
عراق با آتش بازی می کند دیداری کوتاه از مرز



دوربین فیلمبردار تلویزیون (محمد زرفام) در میان مرزبانان ایرانی حقایق مستند را ضبط می کند.



گلوله منفجر نشده خمپاره اندازه‌های عراقی



آثار تجاوز: نارنجک منفجر نشده که در خاک ایران بجای گذاشته اند و قطعه‌های خمپاره...

... ما اینجا فقط وظیفه خود را بعنوان مرزبان انجام می‌دهیم، تنها به آتش متجاوز پاسخ می‌گوئیم و به او فرصت نمی‌دهیم یک وجب در خاک ما پیش برود، ولی دشمن زبون افراد ما را می‌دزدد، در یک حمله و تجاوز ناشیانه چند تن کشته می‌دهد و می‌گریزد ولی بوق و کرنا برمی‌دارد که حمله «ارتش» ایران را شکست داده است، و ما که در جریان حادثه بوده‌ایم خوشتردی خود را حفظ می‌کنیم، در دل می‌خندیم و زبان نمی‌گشاییم، اما هموطنان ما چه فکر می‌کنند، آیا آنان از خود نمی‌رسند که ما اینجا در مرز چه می‌کنیم؟ اگر خائنانه من این حرفها را بگویم، من از شرم می‌میرم...» افسر جوان که اندامی چون ورزشکاران قیافه‌ای چون هنرپیشگان سینما جذاب داشت، برافروخته با من سخن می‌گفت، از خدمت او در مرز چند ماهی می‌گذشت و او پیوسته این فرمان را در گوش داشته که مرزبانان ایرانی وظیفه دفاع از مرز کشور را بعهده دارند، نه تجاوز، و اینکه «ایران با هیچ کشوری دشمنی ندارد، و همسایگانش را گرمای می‌دازد، و من می‌دیدم با تمام احترامی که به این فرهادها می‌نهد، عربده جویی‌ها، تجاوزهای مکرر و دروغ پردازی‌های همسایه، چنان در دل او آتشی افروخته که تنها جرقه‌ای کافی است...

یک گروهان ژاندارم و یک چریک محلی بمن خبر دادند که بعضی‌ها یک لشکر کامل با ساز و برگ در مرز ایران گرد آورده‌اند، آنها باخنده می‌گفتند که اگر روزی بعضی‌ها به هوس تجاوزی همه جانبه بپوشند، بدون کمک ارتش، چنان درسی به آنان خواهند داد که هرگز از یاد نیرند. من چند ساعتی در مرز بودم، و اینرا لیک دریافتم که: عراق با آتش بازی می‌کند.

در مرز حقیقت درست عکس آن است که بعضی‌ها در اعلامیه کذایی خود - که از قول آنها براساس دنیا مشایره شد - ادعا کرده بودند، حقیقت همیشه جز آنست که بعضی‌های عراق می‌گویند، شواهد زنده و غیر قابل انکار، جای جای در طول مرز از تجاوزهای مکرر نیروهای عراق حکایت می‌کرد، خمپاره‌های منفجر نشده، چاله‌هایی که بر اثر انفجار گلوله‌های توپ پدید آمده بود، قطعات خمپاره و گلوله توپ‌های صحرایی... مرزبان ایرانی، تمام ماجرای برخوردی‌های روزهای آخر هفته گذشته را باز گفت: تجاوز دزدانه، ربودن سه ژاندارم، حمله به پاسگاههای آمینه و حیدر آباد، و سرانجام غنبت‌تیشینی متجاوز.

پس چرا بلندگوهای تبلیغاتی عراق، ناگهان فریاد برداشتند که ارتش ایران با تانک و توپ به عراق حمله برده است! سالها پیش از این فاشیسم مکتبی برای آدمکشی، تجاوز و دروغ‌پردازی بیجان نهاد که هنوز در گوشه و کنار جهان بیروانی دارد، گوبلز بود که می‌گفت «دروغ هرچه بزرگتر باشد، مردم آسان‌تر باور می‌کنند»، اما دروغ بزرگ را از زبان بعضی‌های حقیر کدام ساده لوحی می‌تواند باور کند؟ و این حرف مکرری است: «آتکس که باد بکارد، توفان درو خواهد کرد»، عراق بی‌خردانه در کاشتن باد اصرار می‌ورزد.

۱. گ

با زمین را دریابند و بهمین دلیل با سفر آپولو شانزدهم ماه را بیک رصدخانه شگفت‌انگیز تبدیل میکنند.

«یونگ» و «دوک» یک دوربین فیلم برداری با اشعه ماوراء بنفش و یک اندازه‌گیر پرتوهای کیهانی در سطح ماه نصب میکنند. دوربین اشعه ماوراء بنفش علاوه بر همه کارهایش عکسپاشی از زمین برمی‌دارد و به زمین مخابره میکند که از نظر علمی ارزشی تخمین‌ناپذیر خواهند داشت. بد نیست در حاشیه سفر «آپولو - ۱۶» به‌ماه به‌این نکات هم اشاره کنیم.

● به عملیات جیب‌سواری «دوک» و «یونگ» در سطح ماه «عملیات جایزه بزرگ» لقب داده‌اند. یکی از هدف‌های «جایزه بزرگ» رفع نقایص جیب‌های ماه‌پیماست. مسافران ماه باید رکورد سرعت را در سطح ماه بشکنند و با استفاده از تمام قدرت چهار باتری جیب‌شان با سرعت سیزده کیلومتر در ساعت حرکت کنند.

«یونگ» پشت فرمان قرار می‌گیرد و «دوک» از جریان عملیات فیلمبرداری میکند. از جریان این جیب‌سواری برنامه تلویزیونی پخش نمی‌شود. جالب است بدانید که «دوک» عضو یک باشگاه شکار و تیراندازی است که ۱۲۰ عضو آن ۱۸ خرداد به کنیا می‌روند تا در جریان یک اتومبیل-سواری پرمخاطره، در جنگلهای افریقا شکار هم بکنند. چند تن از مسافران «دوک» در این شکار افریقایی عبارتند از سه فضانورد - بوجین سران، جیمز لاول، جوانگل - و یک هنرپیشه - جان وین.

● این مشخصات «ماقبل آخرین» پرواز فضانوردان آمریکایی به‌ماه است. مدت کلی مأموریت: دوازده روز و دو ساعت و ۳۶ دقیقه. قرار است «آپولو - ۱۶» روز ۸ اردیبهشت درست در ساعت ۲۴ از اقیانوس آرام فرود آید.

مدت اقامت در ماه: ۷۲ ساعت و ۵۸ دقیقه از ۱۱ دقیقه بامداد اول اردیبهشت تا ساعت یک و نیم دقیقه بامداد ۴ اردیبهشت (بوقت تهران) گردش در ماه در سه نوبت و در هر نوبت بمدت هفت ساعت انجام میشود.

سرنشینان «آپولو - ۱۶» عبارتند از: «جان-یونگ»، ۴۱ ساله، افسر نیروی دریایی، فرمانده مأموریت.

«توماس متینگلی»، ۳۶ ساله، افسر نیروی دریایی، خلبان گردونه فرماندهی که «کاسپر» نامیده میشود.

«چارلز دوک»، ۴۰ ساله، افسر نیروی هوایی فرمانده گردونه ماه‌نشین که «اریون» نام دارد.

«یونگ» و «دوک» در ماه پیاده میشوند و «متینگلی» در گردونه فرماندهی در مدار ماه می‌چرخد تا دو همکار خود را بعد از انجام مأموریتشان به‌زمین بازگرداند.

محل فرود در ظاهر به دماغه‌های آتشفشانی شبیه است، منطقی دکارت نامیده میشود و سنگپاشی دارد قدیمی‌تر از آنچه آپولوهای ۱۱ و ۱۲ با خود به‌زمین آوردند (۳/۵ میلیون سال) و تازه‌تر از آنچه آپولوهای ۱۴ و ۱۵ آوردند (۴/۶ میلیون سال).

از جریان سفر «آپولو - ۱۶» سه برنامه رنگی تلویزیونی تهیه میشود، که از آن جمله است سه راه‌پیمایی در ماه، برخاستن سفینه ماه‌نشین و صعود آن.

... بعد از سفر «آپولو - ۱۶» و «آپولو - ۱۷» آمریکایی‌ها قدم در مرحله جدیدی از دانش فضایی می‌گذارند، مرحله آزمایشگاه‌های مدار و کشتی-های فضایی...

نمونه‌های به‌زمین می‌آورند، نمونه‌های مربوط به زمان تشکیل ماه را و پیداست که این نمونه‌ها در کشف اسرار «پیدایش» چه ارزش بزرگی دارند. دانه‌های ریز سطح خارجی ماه هم ارزش علمی زیادی دارند، چون بر اثر برخورد سنگهای کیهانی با ماه بوجود آمده‌اند و تحت تأثیر پرتوهای خورشیدی متحول شده‌اند.

قدرت مغناطیسی بسیارضعیف صخره‌های ماه - حدود یک هزارم زمین - هم برای دانشمندان علامت سؤال بزرگی است. مسافران «آپولو - ۱۶» مقداری خاک و سنگ ماه را به‌زمین آوردند. در اینجا دانشمندان، خاصیت مغناطیسی قسمتی از آنرا یکی از بین بردند. مسافران «آپولو - ۱۶» این سنگها را با خود به‌ماه می‌برند و در زمان اقامت در سطح ماه قرار میدهند و بعد آنرا به‌زمین باز میگردانند تا معلوم شود سنگها دوباره خاصیت مغناطیسی پیدا کرده‌اند یا نه؟

بهر حال در کره ماه قطب‌نما هیچ ارزشی ندارد، چون شدت حوزه مغناطیسی آنقدر نیست که عقربه قطب‌نما را حرکت دهد.

یکی دیگر از خصوصیات ماه سرد بودن آنست. مسافران «آپولو - ۱۶» میله‌ای را تا دو متر در خاک ماه فرو بردند، حرارت را سنجیدند و باین نتیجه رسیدند که باز تاب حرارتی پدان اندازه است که اگر بمدت یک سال در سطح ماه جمع شود، بوزحمت میتواند یک لایه یخ به‌قدر ۲۵ میلیمتر را ذوب کند. این حرارت از تجزیه صخره‌های رادیو-اکتیو ناشی میشود و این پرسش پیش می‌آید که ماه چرا سرد است، در حالیکه زیر تابش پلامان آفتاب قرار دارد؟ گذشته ازین ماه آرام است. زلزله نگار-هایی که در ماه نصب کرده‌اند، نشان میدهند که درین سیاره در هر روز فقط یک بار زمین می‌لرزد، در حالیکه تعداد لرزه‌ها در همین مدت در زمین یک میلیون است.

دانشمندان میخواهند علل این تفاوت‌های ماه

فاصله اندکی از سطح دریاها در آب فرو رفته‌ایم. کمتر از پانصد متر در برابر حداکثر نه هزار متر عمق آب - پس شناسایی زمین برای ادامه زندگی در آن یک ضرورت است، چون منابع حیاتی و ذخایر سوختی این قشر نازک بزودی ناکافی خواهد بود.

می‌گفتند ماه جزئی از زمین است - یا لااقل این دو سیاره زمانی شباهت ساختمانی با یکدیگر داشته‌اند، پس باشناسایی ماه میتوان منظومه شمسی را شناخت، بویژه که ماه در برابر عوامل خارجی بی‌دفاع است و بیشتر تحت تأثیر این عوامل قرار دارد.

دانشمندان با نمونه‌برداری از ماه میتوانند منشأ منظومه شمسی را بشناسند و با برپاکردن رصدخانه و آزمایشگاه در این سیاره قادر خواهند بود بر بسیاری از اسرار زمین و دیگر سیاره‌های منظومه شمسی دست یابند. گذشته ازین در برنامه دستیابی به‌ستارگان، ماه میتواند یک «ایستگاه تدارکاتی» بسیار مناسب باشد.

«سرژ بریگ» کارشناس امورفضایی «فرانس» پرس: «می‌نویسد: «سفر هشتمین آپولو به‌ماه و پنجمین فرود انسان در ماه میتواند سن این ستاره را معین کند و هم منشأ آن را و این اهمیت بسیار دارد، چون میتواند به‌شناسایی دقیق زمین و منظومه شمسی منجر شود. تایخال گمان میرفت که ماه در جریان یک واقعه از زمین جدا شده است - و حتی میکنند دریاها گودال‌هایی هستند که پس از جدایی ماه بوجود آمده‌اند - آپولوها ۱۷۳ کیلوگرم از خاک و سنگ ماه را به‌زمین آوردند، یک دم این ازمغان را هشتصد دانشمند هفتصد کشور جهان آزمایش کردند و باین نتیجه رسیدند که ترکیب شیمیایی خاک و سنگ ماه و زمین یکسان نیست، پس این دو ستاره منشأ متفاوتی دارند.

مسافران «آپولو - ۱۶» از قلات مرتفع‌منطقه «دکارت» از قدیمی‌ترین تکه‌های خاک و سنگ ماه



این عکس رادیویی که اندکی پیش از پرواز «آپولو - ۱۶» درجهان منتشر شد، مسافران ماه را در حال بررسی نقشه‌های سفرشان نشان می‌دهد. متینگلی در وسط ایستاده است و «یونگ» و «دوک» به‌ترتیب در چپ و راستش دیده میشوند.

بعثی نماز می خوانند برخی به صحرای رفته بودند و گروهی هم در خواب. یکی از سربازها فریاد میزند: (آقا، بیا یازده درآید)

به آن طرف میروم. باید به یک بنکه فرسوده که تنها باقیمانده یک زندگی است می‌گردم و زمین می‌خورم. برمی‌خیزم و باز می‌دوم.

از داخل تیرهای چوبی، کلوخ‌ها و قطعه‌های بزرگ گچ در هم ریخته یک‌سره، با چشم و گوش، روی شانه از داخل خاک بیرون کشیده شده است. سربازی گریه می‌کند که نادانسته با بیل سرش را شکستم. کمک می‌کنیم و سرباز را بیرون می‌آوریم. سرش و صورتش به سختی باد کرده‌اند. چشمانش پیدا نیست ولی نفس می‌کشد.

بدوش می‌گیرند و می‌برندش به بیمارستان. فکر می‌کنم چهار روز در زیر خاک چه لحظه‌هایی داشته! لحظه‌هایی که آزمودنش غیرممکن است. از زلزله می‌ترسند و با این حال زمین هنوز ساکت نیست. گاه‌گاه می‌لرزد و دل‌ها را هم می‌لرزاند.

آفتاب داغ روی ویرانه‌ها می‌خورد. بوی غنوت همه‌جا را گرفته. دهان‌هایمان را می‌بندیم.

جنازه‌ها را می‌بینیم. سیاه و کیسود شده‌اند. پاهایشان زرد است و چشم‌هایشان ناپیدا.

حالا دیگر باید زودتر مرده‌ها را بیاخت بسیارند. تا گرفتن کفن و رسیدن به‌سر صف ممکن است مرده بو بگیرد.

زنها پیشقدم شده‌اند. چادرهایشان که عمری آن‌ها را برسر انداخته‌اند، بدور کشته‌ها می‌چند آن‌ها نمی‌شوند. و هر دوتا، سه تا بنافله چند کلوخ روی هم می‌گذارند.

سنگی یا نیشته‌ای نیست. تنها چند کلوخ و بعد دیگر هیچ.

آن‌ها را روی لنگه‌های در. که‌روزی سرپا بودند می‌گذارند اما صلوات نمی‌فرستند و الله‌الله نمی‌گویند.

سربازان و جبرمی‌ها. این‌ها هستند که کار می‌کنند. باقیمانده مردم قتلشویون می‌کنند. گریه سر میدهند و کمک می‌خواهند. هلی‌کوپترها نان و خرما می‌آورند. برتیکی از آن‌ها سوار می‌شویم تا به یک روستای دیگر برویم.

شتن بیمار را وسط آن خوابانده‌اند. روی سینه‌هایشان کانهایی نصب شده که نمودار وضع جیبی آن‌ها است.

بو می‌دهند. دست یکی‌شان و کمرو سینه دیگری که زنی میان سال است در گچ است. مگس‌ها روی صورتشان وول می‌زنند.



نگاهی سرد یک نقطه نامشخص دوخته است. باو می‌گویم حرف بزن. تعریف کن.

فقط نگاه می‌کند. و من شرمند سر برمی‌اندازم. حال نگوشان خوب‌نست. خلیان هر لحظه به‌تنب نگاه می‌کند و بر سرعت می‌افزاید.

در فرودگاه شیراز آمبولانس‌ها، مجروحان را می‌گیرند و زوزه‌کشان می‌روند. بیش از صد ساعت است که این صحنه ادامه دارد.

یک روستای دیگر می‌رویم. هیچ‌فرقی با آن یکی ندارد. تنها اسمش چیز دیگری است.

بچاه و هشت روستا آسیب دیده‌اند. پنج‌زار و چهل‌وچهار نفر کشته شده‌اند و خسارات غیرقابل جبران پدید آمده‌است. روز دیگر فعالیت بیشتر است. چهار-صد چادر پلاستیک‌ها زلزله را درخودگرفته است. همه به‌آسمان نگاه می‌کنند. هوا صاف و آفتابی است.

- بدرجان، امروزه خیر است؟ (دستش در گچ است و پشانی‌اش هم).

- امروز شاهنشاه می‌آید. می‌آید تا تکلفان را روشن کند.

همین‌طور هم‌یشود. شاهنشاه و شهبانوی ایران با گروهی از مسئولان به‌منطقه زلزله می‌آیند. اگرچه عینک برچشم دارند ولی بخوبی پیداست که از دیدن این صحنه‌ها در چشمانشان اشک هست و بر صورتشان غمی سنگین سایه انداخته.

کارها روبراه می‌روند. اعداد و ارقام پیش می‌آید مسئولان خیر از نوسازی، خیر از آغاز یک زندگی تازه میدهند.

می‌گویند قبل از زمستان شهرک‌ها را می‌سازند، مدرسه، حمام و برق و آب و همه چیز را تأمین می‌کنند.

بیاد خراسان و روستاهای آن پس از زلزله می‌آیم.

براساسی امروز آنجا زندگی جان گرفته ولی تا در فارس هم زندگی اینطور جان بگیرد چند ماهی طول می‌کشد.

اندوهگین، ولی برآمد منطقه راترک می‌کنند. بچه‌های ده برآیمان دست تکان میدهند و به‌آسمان نگاه می‌کنند. شاید باین جهت که از زمین خیری ندیده‌اند.

نمیدانم امروز آنها چه می‌کنند. خیال می‌کنم زندگی‌شان در چادرهاست، غذای گرم می‌گیرند، و بولدوزرها را نشانمی‌کند که چطور خانه‌هایشان را شخم می‌کنند.

خانه‌های روستایی، خانه‌های یک طبقه، و چند طبقه. اینجا زمانی روستایی زیا و آرام بود با زمین‌هایی حاصلخیز و پر برکت، و مردمی برخوردار از رفاه نسبی. آن روزها کی باز خواهد گشت؟ روزی در جای این ویرانه‌ها زندگی خواهد بود، زندگی، نه مرگ.

سفری به سبز استوایی منتظر

● غذاهای تند و تیز و خلق و خوئی تند و تیز تر

● ترانه‌های کوتاه برای سفرهای دراز

● بندر ماهی و میگو و حسرت یک وعده خوراک ماهی

از: منوچهر آتشی



فایز، شاعر دشتیهای سوخته و جاووش‌خوان سودای عاشقان خسته و شوریده‌حالی است که کار و عشق را با هم فرامی‌گیرند. فایز در آبادی کوچکی نزدیک خورموج متولد شد، در آنجا زیست، عاشق شد، سر بکوه و بیابان زد و بنا به افسانه‌ای عاشق دختر شاه پریان شد و چون راز او را پیش سر و همسر فاش کرد رانده شد و موهبت شاعری را پاداش غم جاودان گرفت.

خداوند دلم از دین پری شد
اسیر دام زلف آن پری شد
پری دید و پریشان گشت فایز
پریرو هر که دید از دین پری شد

برای رسیدن به جنوب، به بندر بوشهر و دشتستان - که زادگاه من، و یادگاه سال‌ها و لحظه‌های سازنده ذهن شاعرانه من است - باید به شیراز می‌رفتم و از آنجا دوباره مرکب عوض می‌کردم. تا شیراز را شبانه، با اتوبوس می‌رودم، خواب و بیدار، به‌خیر و ناهشیار به دوروبر، چرا که «با سرعت نود طبیعت ساکن - بی- بهره از تماشا می‌ماند» و شب و تاریکی نیز شب گیسو فرازپوش بود. وول زدن بی‌جهت نیز روی زانو، روی شانه و توی بغلم، سر... ناگزیرانه‌ای بود که مرا از «بیرون» بی‌راز می‌کرد. سرعت، به‌هرخیز ما - به پیش... نه، جنوب را به سوی ما می‌آورد. سرعت کار رویا را می‌کند. تورا به دور دست‌ها می‌برد - در یک آن - یا دور دست‌ها را به سوی تو. وقتی سوار جت می‌شوی، تنها تا لحظه پرواز احساس گذشتن زمان می‌کنی، بعدش دیگر پرتاب است، پرتاب از شمال به جنوب، چونانکه پروازی به یک‌خیز از واقع به رویا. رویای واقعیت یافته.

از شیراز «اهل و عیال» چنین موهبتی دادم. با فلاح جت دومنوره به بوشهر پرتابشان کردم تا مرارت و مشقت سفر یا اتوبوس را در گردنه‌های هولناک و مرگ آفرین بین بوشهر و شیراز تحمل نکنند؛ و بیشتر از وحشت اینکه در یوفایی یک لحظه ترمز به‌ماتم از دست‌دادنشان نشنیم. اما خودم وحشت این راه پرخیز را دوست دارم. دوست دارم نایبه به نایبه آن را تجربه کنم، بر تنی پرهیت پرتگاه‌ها خم شوم، خوف سقوط را بختندای بی‌پوش به بیخ پر زخم و زخم کوه و بروی مسافر کنارستم کنار می‌کنم.

- تا حالا از این راه آمده‌اید؟
- نه، هیچوقت! هیچوقت دیگره هم نیام!

جیزی شبیه - یا بهر یگویم - آمیخته از بهت و وحشت از درون تسخیرش کرده و عضلات همه‌جایش را از تحرك انداخته و در جنبر زبونی و ناچاری به‌اسارتش کشیده است.

جالب نیست؟ برای من که از راه دراز و کینکواخت شیراز-تهران خیلی راحت‌تره؛ چشم و هوش آدم رو مشغول می‌کند...

«کتل» رود جت بیخ جانانه دارد، سریع و پرشیب، وقتی ماشین را می‌بینی که دارد سرازیر می‌شود، تعجب و وحشت‌دهانت را گشوده می‌دارد. ماشین را رها شده و تگولسار می‌انگاری که هیچ‌بازدارنده‌ای مانع سقوطش به اعناق دره‌ها نخواهد شد. رو به سرالایی که بینش، دربیخ‌های همین گردنه، نالان و نفس زنان، بی‌اختیار دهان به‌تحسین و تمنای کمک باز می‌کنی، تحسین آمیخته با رقت.

تا نزدیک‌بهای کازرون را جاده تازه کشیده‌اند، آسفالت و آسان و بی‌شیب و فراز؛ تا آنجائی که به جاده آسفالتی خوزستان می‌یولند. یعنی شیراز-خوزستان؛ بوشهر-یا حق ندارند با شک و بدبینی و یکنایه برسند؛ هدف همین بود؟ آن همه وعده‌ها همه بوقلمونی بود؟ مقصود از جاده

سبز و زنگاری، همچون ارتشی باجنگلی از لیزه و ناوک ایستاده است.... البوه‌ترین نخلستانهای ایران بعد از بم و - شاید - خوزستان، با مرغوب‌ترین خرما، که نوع کبکاب و گنتار آن بر نظیر است.

موسیقی صبحگاه مزرعه‌های تلخ تنباکو! ● از دلکی، باز به‌جاده آسفالتی می‌آیم و رو به‌گندادگی سنگین و مرطوب دشتیای باز و بزرگ پیش می‌رویم. بهار امسال پنداری.... خیلی هم از بار خوشتر آمده است. کولاک کرده است. از کازرون به آنطرف دامنه‌های سبز و سیراب را به خون شقایق آلوده‌اند. شبنم سرخ شقایق بر- «گوش بره»ها پاشیده و مخمل گندم‌زار- های پراهنز را با «گل‌اسب»های سرخ و بنفش گل‌دوزی کرده‌اند.

به برازجان، حاکم نشین دشتستان، می‌رسیم. «ممشیر» در کنار جاده، دوازده فرسنگی بندر بوشهر، بازار بزرگ روستا - های جنوب، «آبدارترین» آبادی آن حدود، که به برکت چاههای عمیق دامنه کوه‌پایه‌های آب بوشهر را نیز تامین می‌کند.

با ورود به برازجان، نخستین ساختمانی که چشم را می‌گیرد دژ عظیم آن است، دنیای آب پیرد... ● گردنه رودک که به‌تپه‌ها و دامنه می- اند، آنجا که خطر پرتگاهها نقصان می- گیرد و رود شایبور - امید آینه‌ده آب بوشهر و سیرابی دشتستان - دست چاه‌های سنگلاخی را می‌گیرد و با خود می‌کشد تا از کوه بیرونی ببرد، در قسمتی از کناره که رود لماس یا جاده انجانا می‌گیرد تا سلیهای غلتان گاهگاهی - ارمغان یا خراج بلندبهای دوروبر - را بزرگوارانه بپذیرد، دره فرعی کوچک یا در واقع میل به‌ظاهر ناچیز دزدانه‌ای است که موزیانه غافلگیر می‌کند. ماشین از گذرگاه آبی که از این آبرو فاقد یل به رودخانه سرازیر می‌شود باید بگذراند. و روزهای بارانی زمستان هیچ «دستگاه سیل‌بایی» فرود ناگهانی سیل را هتدار نمی‌دهد.....

سالی که دانشرای مقدماتی شیراز را تمام کردیم و برای شغل شریف ماهی ۴۹۰ تومان معلمی، هریک از یاران همدرس، رو به‌شهرستانی آوردیم تا در روستاهای تابه آن سالهای نخستین کار را تجربه کنیم، «کاشف» عزیز ما هم راهی جنوب شد، او باید به «کنار تخته» می‌رفت، دهستانی در امتداد همان رودک کذایی. و کیلومتری چند بعد از همان گذرگاه خطرناک اما..... به‌رحال او نیز قربانی آب رفت شوم گردنه بند شد. او، فرماندار آن روز گار بوشهر بوشهر و زنی و گویا کودکان نیز، همه با هم با فولکس‌واگن دربرسته به بستر نارام رود در غلظت‌دلد و به سفر بریابان خود، تا دریا، ادامه دادند..... بگذریم، چرا که افزودن اینکه امسال نیز دو نفر دیگر قصبه بلند رود مرگ گشتگان را اقتفا کردند..... باز هم بگذریم...

گردنه ملو را هم پشت سر گذاشتیم، طولانی‌ترین و پرپیچ و خم ترین گردنه‌ها یا بنقول جنوبی‌ها «کتل»ها. بعد کتل فلغلی - یا ملا فلغلی! - چنان تیز و تند که گرد و خاک بیخ قلی را به درون ماشین می‌فرستد. و بعد، از پانگاه آب مخک، دره‌خانه کوه، که گذشتی از آخرین بیخ، که گویی کوه ماشین را ناگهان به‌درون دشت تف می‌کند، که بگذری «جنوب» را «احساس» می‌کنی. ناگهان در نفس سنگین دشت پرتاب می‌شوی. زیر پایت، یا بهتر است بگویم زیر نگاهت، نخلستان‌های آلبوه دلکی، و اندکی آنسوتر در زاویه شمال غربی افق-نخلستانهای سعد آباد و شبانکاره،

کاهو، باقلا، و سبزی خوردن و خوراکی بوشهر است. مرکز صنعت کشاورزی دشتستان نیز هست. گیوه‌های مخصوصی که روی‌های نخای دارند و تپشان را چندین ردیف پارچه نخ‌خورده «پرس-Press» شده تشکیل می‌دهد. در هوای داغ دشتستان و برای جاده‌های سنگلاخی کوهستان‌های اطراف مناسبترین و راحت‌ترین پاپوش است. برازجان این گیوه‌ها را برای تمام دشتستان آماده می‌کند.

خرم‌سای شبانکاره و سعدآباد - آبادیهائی کنار رودهای «دلکی و شاپوره» که بعد از آب دادن نخلستانها به هم می‌یونند و به‌دریا می‌ریزند این برازجان توزیع می- شود.

محصول صنعتی دیگر برازجان مشک برای حمل آب روستایه‌ها و دولک (بروزن پولک) است. دولک برای نگهداری و خشک کردن آب در تابستان مورد استفاده قرار می‌گیرد. هر مشک یک پوست کامل دباغی شده بز و هر دولک تقریباً یک چهارم مشک است و سه یا چهار پایه چوبی رنگین نیز دارد.



برازجان را - غرق بهار نامنظر سال، و پنهان در لیزه زاران نخلستان‌ها - پست‌سر می‌گذاریم از بیخ گوش دشتستان، بسوی بوشهر - بندر - راهی می‌شویم. زخم علقناکی دشتستان را امسال، بهار مرهم سبزی نباده است. دهکده‌های خوشب، احمدی دویره و جغادک، سر راه ما است. جغادک روستای کوچکی است بر سر دواهرتی که یکی همان شاهراه بوشهر - شیراز است و دیگری جاده‌ای که به دشتی و تنگستان می‌رود پس از گذشتن از اهرم (مرکز تنگستان)، خورموج (مرکز دشتی) و بنادر کوچک کبکان، لاور، دیر و کنگان، به طاهری (سیراف معروف سابق) و معلویه و نخل تقی می‌رود. این همان جاده ساحلی ابدالی است - که قرار «بوده» بنادر ساحلی را بهم پیوندد... و هنوز نبیوسته...

معمدخان دشتی شاعر بود و بقولی زشت‌رو و حاضر جواب وقتی والی فارس به دشتستان آمد و خان به پیشواز او رفت والی به کتابچه گفت: خان وقتی جمال تقسیم می‌کردند تو کجا بودی؟ فوراً جواب داد: در خانه کمال! روز دیگر والی بجای «معمدخان دشتی» به او «معمدخان طشتی» خطاب کرد. خان آزرده شد اما چیزی نگفت روز بعد والی اسب راهواری برای سواری خواست، خان اسبی مردنی برایش زین کرد. والی گفت «خان! تو سابق اسپه‌ای خوبی داشتی»، معمدخان فوراً جواب داد «اسپه‌ای خوب را مردان خوب سوار شدند و رفتند!»

شعر زیر را به مناسبت قلعه بزرگی که در خورموج ساخته سروده: که تا بنیاد یک خانه نباشم ستم کردم کرم نامش نباشم از این دست استدم دادم از آن دست

ویژگی جفادک میراث جاسوس پدکار!



● جفادک دوویزگر دارد نسبت به سایر روستاهای جنوب بوشهر - یکی اینکه واسوس جاسوس معروف آلمانی که در ایلات جنوب فعالیت می کرد، در آنجا خانه‌ای ساخته و برای پرداخت بدیهیای خود بدشتنایبا باغداری و زراعت می کرده ویرانه‌های خانه او و تک توک تخلیبایی که کاشته بود هنوز برجاست. دیگر اینکه تا همین چند سال پیش، پیش از رواج ماشین و موتور، قافله‌های روستائی که گندم و جو و خرما به «بندر» می بردند، موقع برگشتن، جفادک نخستین آبادی سر راه آنها بود که زیر سایه درختان «گز» و سلا آن استراحت و تجدید قوای می کردند تا دوباره کوره - راههای دور و دراز را بر پشت اشتر و الاغ ، با پیاده یا خواندن شروه، آهنگ غم انگیز و کنش داری همراه با ترانه‌های قافیه ، به کوتاه شدن التماس کنند.

پسین گیتی زبند بار کرد
غلط کردم که پشت از بار کردم
رسیده بر سر «بست» جفادک
نستم گریه بسیار کردم.

● شروه، ترانه ملی دشتی و دشتستان و تنگستان است. پسر بچه‌ای که پشت لبش خط زده باشد شروه را نیز مثل کار، بی هیچ کارآهویی، یاد می گیرد. کارکردن - که از راندن گاو آیکش در گاورو چاه‌ها، یا گاوجرانی و مندل بائی آغاز می شود به سخن زدن زمین با گاو آهن و درو یاداسی زیر آفتاب سوزان و گدازدهن و سفرهای معاملاتی به بندر یا روستاهای دیگر کمال می یابد. شروه نیز نشانه پایان احساس‌ها و بر خیال‌های کودکی است و آغاز غم‌ها و احساس‌های مبهم نوجوانی - که خود، جوانی کامل است - بلوغ زود رس بچه دشتستانی به ازدواج بی هنگامی برمی انگیزد، نتیجه اینکه در سن بیست سالگی که غره شور و شر جوانی و شادبختی آن است، بیای یک سری کامل بچه قد و نیمقد و نر و صاهه گذشتگی میشود. اغلب جانی باخون به ماه‌های ساحلی آمیخته میشود تا کارتنی سیگار بر صاحب در «بند» نخلستان یا میان تپه‌های شنی ولو بمالد یا بچنگ رقیب افتد و گاه نیز بازار برسد و پنجاه پنجاه

دشتی، دشتستان و تنگستان که سه بخش از ناحیه جنوبی یا وجود نزدیکی به یکدیگر لهجه‌های مختلف دارند و اغلب اشیاء در لهجه‌های آنها نام‌های گوناگون دارند. بطور کلی می توان ادعا کرد که این لهجه‌ها با مراتب دستوری و خصوصیات دقیق بیوندی که دارند میراثی از زبان پهلوی هستند. بخصوص لهجه دشتی که خود زبانی است جداگانه. در زیر ترانه به این لهجه - یا زبان - می نویسم یا «ترجمه» یا تفسیر آن - به روایت دستوری فعلها و مصدرها نگاه کنید.

● بوشهر برای من که اصل دشتستانی - موطن و مسکن منی ساله است، محبوب من است. پرده زدن توی پس کوچ‌های دراز و پارک آن که از میان دیوارهای بلند و شوره بسته توی تن بندر بیخ و تاب می خوردند، دلخواه همیشه من است هر سال ایام عید برنامه سفر بوشهر، دیدار پدر و مادر و بستگان و یاران و کوچ‌ها و میخانه‌هایش برقرار است. هر سال دیدار بازار ماهی

زیباترین و فعالترین بنادر ایران کند، و سزاوارش هم هست.

● ایجاد پایگاه هوایی و دریایی جنب و جوش شهرسازی و گسترش اقتصاد خوراکی را بدنبال داشته و نوعی آبادی برای بندر به ارمغان آورده است، خوب، همه اینها از نشانه‌های ناگزیرانه آبادی و ازدیاد جمعیت - بویژه ورود مهاجرین و «مهمشریان» تازه است، که باید به نحوی بندریبا با آن تا کنند و به کمک مراجع مشول تحت اقتضای اخلاقی درش آورند، چرا که آنها هم بالاخره ایرانی هستند، همانطور که بوشهری ساکن آبادان یا شیراز یا تبریز هم ایرانی است، بگذریم....

● ساحل بوشهر، ساحل دیواره‌ای، مخصوصاً گرد بندر، بلندتر از سطح دریا است. امواج زیر پا شب غلغله می کنند و با رفت و برگشت مداوم و پریهایوی خود چشم اندازی زیبا می آفرینند و تماشائی. صبح‌ها و عصرهای مناسب نوجوانها «خیط و قلاب» در دست، ماهی می گیرند. ماهی‌هایی که به این شیوه تفریحی صید میشوند، محدود به «شؤوم»، «بطلال» و از همه بزرگتر و خوردن تر - خصوصاً برای قلیبه «سبیتی» است. در قسمتهائی از ساحل دورتر از بندر کوسه نیز صید میشود که طبعاً مصرف خوراکی ندارد و تنها از روغن آن در کشتی سازی استفاده میشود، پنبه‌های آغشته به چربی کوسه که در بین الوار و تخته‌های کشتی فرو می کنند (و به کلفت معروف است) باعث استحکام آن شده و به خوبی مانع نفوذ آب از درزها به داخل کشتی میشود. گرچه بوشهر صنعت کشتی سازی ندارد، اما هنوز با یادگاران سالیهای خود خیلی قدیم - هستند «گالافان» - کشتی سازی - که قایق‌ها و موتور لنج‌ها و کشتی‌بادهای خوب، زیبا و استوار می سازند.

● ماهی گریه‌های بوشهر - آنها که بادام و گرگور (نوعی قفس پوربائی) و در قایق‌های کوچک سحرگهان به صید می روند - در محلی بنام «مگتکه» نزدیک بندر زندگی می کنند و اغلب بدبختی سوخته - سیاه - نیرومند دارند و در قوت و زورآوری یسین بندریبا معروفند. بیشتر ماهی بوشهر - اغلب قاچاقی به شیراز حمل می شود، و همین سبب میشود که بیشتر وقتها در بندر ماهی دست بندریبا نمی رسد.

● ماهی گیری - به معنی صنعتی و تشکیلات وسیع شیلات، که می تواند موجب تولید کار و رشد اقتصاد شود، نمی داند چرا مورد سبک انگاری واقع شده و بخلت برگزار می کنند. راه، رساندن آب شیرین و ایجاد شیلات می تواند بوشهر را یکی از بندریبا

● قلیه ماهی چند روزی که من به بندر می روم، غذای دلخواهی که مادر از ما قطع نمی کند «قلیه ماهی» و ماهی «کم گرفته» است. اولی را تقریباً همه شناخته اند، خورشی است از ماهی توام با فلفل و سیر و ادویه و سبزیهای خاصی که ذائقه را به خوردن هر چه بیشتر برمی انگیزد دومی، خوراکی است از ماهی سرخ کرده با شکم پر از سبزی و سیر و ادویه مختلف.

● خوشی امسال سفر بوشهر مرا آمدن حتی چندتن از دوستان قلمزن - همه بااهل و عیال - صدچندان کرد - گرچه زیاد نتوانستم همراهان باشم.



مسابقه تازه تماشا برای شما

تعداد برندگان این مسابقه نامحدود است

این شماره، همچنانکه می دانید، آخرین شماره فروردین است و ما باید برابری و عدل‌های که با یکدیگر داشتیم، برندگان این ماه را معرفی کنیم. اما چون نامه‌های فروردین هنوز تمام نشده بود می بایستی این هفته را نیز به بررسی نامه‌های تازه می برداختیم و در فاصله انتشار این شماره و شماره آینده، از هیات داوران می خواستیم که برنده یا برندگان این ماه را معرفی کنند. بنابراین چنین کردیم و معرفی برندگان فروردین ماه را به اولین شماره تماشا در اردیبهشت ماه واگذار داشتیم. تذکر یک نکته ضروری است که نامه‌ها به ترتیب رسیدن به دفتر مجله مورد بررسی قرار می گیرد و طبعاً برنامه‌ای که زودتر پیشنهاد شده بر برنامه‌های مشابه که پس از آن برسد مقدم خواهد بود و برنامه‌های بعدی تکراری به شمار خواهد آمد. بدینجهت از شما خواهش می کنیم هر هفته ستون مربوط به برنامه‌های رسیده را بخوانید که زحمتان به قدر زود ویرانه‌های که پیش از شما فرستاده اند و به فکر شما هم رسیده برای ما نفرستید. سیاسگزاریم

برنامه‌هایی که به هیات داوروی فرستاده شد

● اسکناس ده تومانی «برنامه‌ای داستانی و پی در پی از مسیر یک اسکناس از هنگام خروج از بانک تا زمانی که به علت فرسوده شدن سوزانده می شود. داستان برنامه انتقادی و طنزآلود خواهد بود.

● تهران - علی خاقانی
● «آموزش ورزش» برنامه‌ای برای آموختن ورزش‌ها با استفاده از فیلم و مصاحبه با مربیان و استادان هر رشته.

● تهران - بهرام اتفاق
● «۷۸ دو» نمایشنامه‌ای از یک کلاس و شاکردی که چسارت دارد و درست می گوید و عقوبت می بیند.
● شمیران - احمد رضا یآوری

● «آموزش سینما» برنامه‌ای با استفاده از فیلم و گفتگو با استادان این رشته و توضیح کافی که به مردم می‌فهماند که سینما چیست.

● تهران - علی محتشمی
● «چهره‌های موفق» دعوت از یک یا دو نفر که در رشته و حرفه خود موفقیت یافته اند و بیان راز موفقیت آنها.

● کرج - محسن خداپننده
● «جناب سروان» سریالی از کار و زندگی یک سروان لاهیجانی

● تهران - رضا صدر لاهیجانی
● «آدم خیالاتی» شخصی که خیال می‌کند در آینده زندگی می‌کند و زندگی رؤیائی او به صورت سریالی نشان داده می‌شود.

● تهران - یوسف پایانی
● «سهمان ناخوانده» سریالی از خانواده‌ای که همیشه دچار سهمان ناخوانده‌اند.

● تهران - منصور یوسف بیک
● «سیمای تعاون» بررسی تاریخی و دیدار فعالیت‌های تعاونی در ایران و جهان به صورت فیلم و گفتگو.

● شاهی - میرعلیرضا جزایری
● «حرفه ایما» شناخت و معرفی انواع حرفه‌ها با گفتگو با اساتید فن و شرح تاریخچه حرفه و توصیف وضع فعلی آنها.

● تهران - اکبر ابوالحسن زاده
● «گروه بررسی مسائل اجتماعی» که وسیله یک گروه مختلف علوم اجتماعی هر بار یک مسئله اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهند.

● تهران - پری حشمتی
● «زندگی مردم» برنامه‌ای نمایشی از زندگی داخلی مردم که هر بار یک قهرمان دارد و یک زندگی مطرح است.

● تهران - ابوالفضل شهابتی

فرستاده بودند با توجه به شرایط مسابقه دارای نقائص کوچک یا بزرگی بود که مانع شرکتشان در مسابقه گردید. امیدواریم این دوستان برنامه‌های دیگری که از هر نظر کامل باشد برای ما بفرستند.

خانم‌ها و آقایان شهلا آقاپور (تهران) - سعید شکاری (تهران) - مهیندس میرمحمد ابروانلو (تهران) - محمود فرازبان (تهران) - علی اکبر ابراهیمی نژاد (تهران) - حمید رضا عطائی اصفهانی (تهران) - مهدی خواجه (اصفهان) - مجید طلیعه نوری (تهران) - علی ملاپورامی (ورامین) - غلامعلی خوش‌مو (تهران) - ناصر سیاحی (تهران) - محمد هادی نژاد (تهران) - سپهریز پاشپوری (مشهد) - نعمت‌الله بنی‌سعید (بندرماهشهر) - محمدرضا بخشگویی (تهران) - محمد زواری (تهران) - علی حکیمی (تهران) - سیامک یوسفی (تهران) - ابوالفضل شهابتی (تهران) - بهنام کاشانی (تهران) - هادی پهرینی (تهران) - هادی بیگدلی (قم) - مرتضی صالحی (اصفهان) - مصطفی حسینی‌پور (بهمشهر) - محسن سرخو (تهران) - زین‌تاج زائر (تهران) - احمدعلی ساعت‌نیا (تهران) - مسعود فکورنژاد (تهران) - علی احمدی (تهران) - سید مهدی مجلسی (تهران).

شرایط مسابقه

شرایط شرکت در مسابقه‌ها بار دیگر یادآور می‌شویم و از همه علاقمندان انتظار داریم که قبل از نوشتن نامه برای ما باین نکات توجه کنند.

شما می‌خواهید برنامه‌ای در تلویزیون داشته باشید؟ بسیار خوب، طرح برنامه خود را بنویسید و برای ما بفرستید. طرح برنامه شما وقتی کامل است که باین پرسش‌ها جواب کافی بدهد:

۱- نام و موضوع برنامه شما چیست؟

۲- در برنامه شما چه مسائلی مطرح میشود؟

۳- هدف برنامه شما چیست؟

۴- چرا فکر می‌کنید برنامه شما جالب و تماشائی خواهد بود؟ کدام طبقه از مردم برنامه شما را خواهند پستند؟ چرا؟

۵- نحوه اجرای برنامه شما چیست؟ آیا مجموعه داستانی پی‌درپی است؟ چند هفته طول میکشد؟ مجله تلویزیونی است؟ شامل چه قسمت‌هایی است؟ بحث و گفتگو یا مسابقه است؟ شرکت‌کنندگان شخصیت‌ها کیستند؟

۶- برنامه شما به چه وسایلی نیاز دارد؟ در ذکر اجرا میشود یا در فضای باز؟ ضبط منطابسی میشود یا فیلمبرداری یا زنده یعنی مستقیم پخش خواهد شد؟

۷- برنامه شما به چند نفر میری یا بازیگر از چه گروه سنی و جنسی- احتیاج دارد؟

توجه داشته باشید که مدت برنامه شما (هر برنامه) از نیم ساعت تجاوز نکند.



از: جی. اس. وایت
G. S. Whitte
ترجمه: مهرداد مهرجو

۲

شوالیه‌های قرون وسطی؛ مردان جنگ و عشق

شوالیه و بانوی سوار در جنگ، نیمه اول قرن چهاردهم. جعبه‌ای نفیسانوی (۱۲/۵ سانتیمتر)



جنگ‌های صلیبی، مانند بسیاری از جنگ‌ها، همانقدر درگسترش مفرها مؤثر بود که درگسترش مرزها. ساکنان اروپای غربی با فرهنگ بیزانس و خاور نزدیک روبرو شدند و ناگزیر در قرن‌ها پیش‌رو داشتند، زیر تأثیر آن قرار گرفتند. کلیسا از برداشت هنر یونانی نسبت به مسیح برید و او را با دیدی دنیائی و طبیعی نگریست، تصویر انسانی مریم پاکره پذیرفته شد و در مجسمه‌سازی فرانسه فضائی بازیبائی جهانی یافت. شاهد این مدعا، کنده‌کاری‌های است. بر روی عاج که برای مصور کردن شعرهای رمانتیک شاعران زمان، چون ماری دو فرانس (Marie de France) و کسرتین دوتروا (Chrétien de Troyes)، به‌کار رفته است. در قرن دوازدهم، آلمان‌های آداب عشق‌ورزی و رسیدگی به‌زن که ابتدا در پروانس خلق شده بود در تمام اروپا گسترش یافت. شعرها و ترانه‌های بسیاری در

توصیف آداب عشق‌ورزی غیرمابیان زمان سروده شد. شوالیه‌ها سوگند ابدی خوردند که نسبت به بانوی خود وفادار بمانند، و گونه‌های مختلف توصیف‌های غیرمحممل عشق‌های ناب‌به‌وجود آمد. این ناب‌بودن، چنانکه از آثار خطی، کنده‌کاری‌های روی عاج و نقش‌های برجسته بر روی پلکان‌ها برمی‌آید، چیزی دقیق نبوده است. رمان ترستان و ایژوت یکی از داستان‌های ابتدای قرون وسطی بود که به‌تحسین فلسفه عشق مؤدبانانه پرداخت، نقش‌های برجسته چرتسی (Chertsey) در موزه بریتانیا، در میان آثار هنری نخستین تفسیر این عشق است. کنده‌کاری‌های روی جعبه‌ها و صفحات ساخته از عاج موضوعی ظریف را شکل داد که تعبیر تصویری هنرمندان قرون وسطی از صحنه‌های چنان رمان‌هایی بود. در غالب جعبه‌های عاجی جای آینه که از قرن چهاردهم به‌جا مانده تحت تأثیر عشق مؤدبانانه تصویر شوالیه‌ای با بانویش در حال سواری در جنگل دیده می‌شود. در یکی از این تصاویر، شوالیه زنگدان بانو را لمس می‌کند، لبخند بانو در پاسخ این حرکت، و گنجانیدن حرکت‌ها و احساس‌های افراد این کنده‌کاری در سطحی کوچک، که قطر آن از ده سانت تجاوز نمی‌کند، نموداری از هنر ظریف



نخستین بوسه لانسلو و گنیور. از نسخه خطی داستان لانسلو



Endement au matin bluxes amfy a
companignies quil estoit enza en son
palaus et y fu receu comme roy et signeué a
granc ioye et deffus tous les autres pendope
sa femme en eubz grant ioye comme celle qui
tant lauoit desirée Ses tiens a courouient de
tous costes pour le veon en lur dormant de
beau et rics dons Et fu bluxes moult honourez
et exaiches en son ioyant et lors il tratta

سنت ژرژ و اژدها. اثر برنات مارتورل (۱۴۳۸ میلادی) نقاشی بر روی چوب. (۱۲۲ x ۹۶/۵ سانتیمتر)

پیوند پنهان و اولیس. از کتاب تاریخ تب و ویرانی تروی (۱۴۶۹ میلادی)

مجسمه‌سازی مینیاتوری در آن زمان است. تصویرهای لانسلو (Lancelot) شوالیه می‌گردد، و معشوقش ملکه گنیور (Guenivere) در نقاشی‌های آن دوره بسیار به چشم می‌خورد. در Prose Lancelot که در شمال فرانسه یافت شده مربوط به ربع اول قرن چهاردهم است برای نخستین بار می‌بینیم که بوسه‌ای مؤدبانانه بین دلدادگان ردوبدل می‌شود.

برخی از نقاشی‌های شوخ‌تاریخی رایج هنرمند فلاندری مشهور به استاد اوورن (Maitre de Wavrin) کشیده است. وی صحنه‌هایی از تاریخ تب (Thebes) و ویرانی تروی (Troy) را برای ژان دو واورن (Jean de Wavrin) فرستاده دوک بورگاندی در حدود سال ۱۴۶۹، تصویر کرد. پیوند پنهان و اولیس یا آنکه در داستان همر (Homer) بسیار خواننده شده، تصویرش برای ما غریب است. اگر برداشت‌های نقاش را عمده تصور کنیم، ندیمانی که در سمت راست تصویر زانو زده‌اند به طریقی شگفت‌آور و طنزآلود، صریح‌اند.

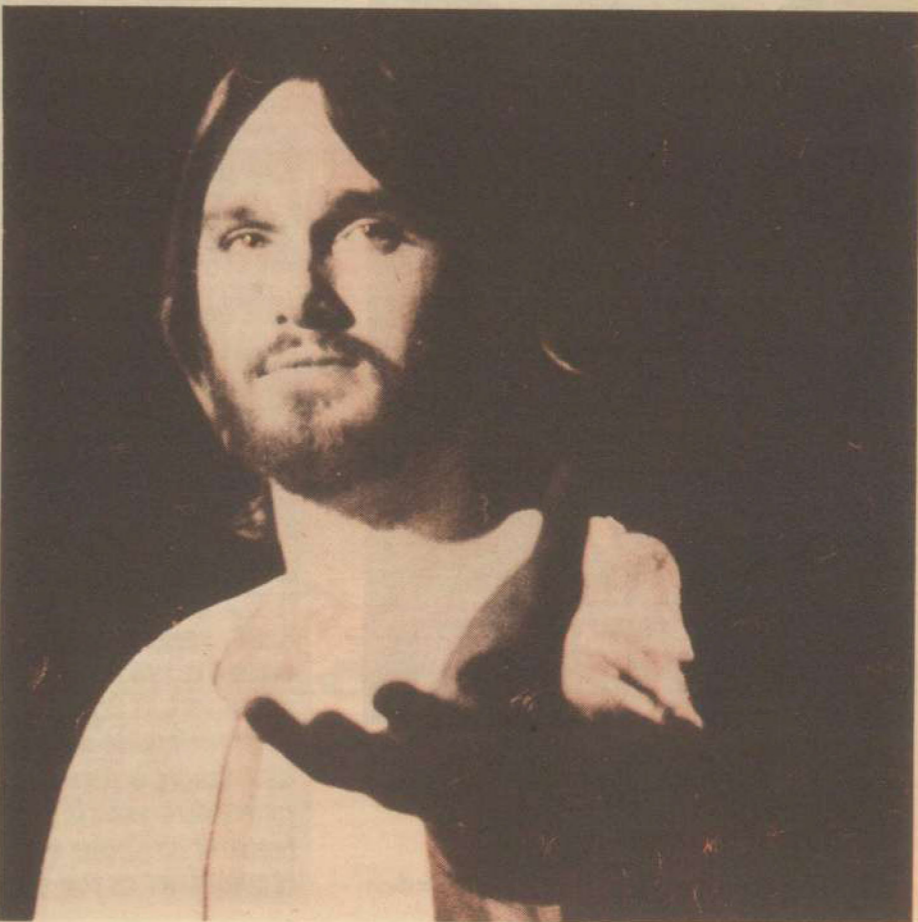
یکی از اندک تصاویر عاشقانه اسپانیائی، نقاشی دکوراتیو افسانه‌های سنت ژرژ و اژدها است که آن را برنات مارتورل (Bernat Martorel)

ناتمام



ویولونست رقصه را می‌بوسد. کلیسای چیچستر. اوایل قرن چهاردهم میلادی.

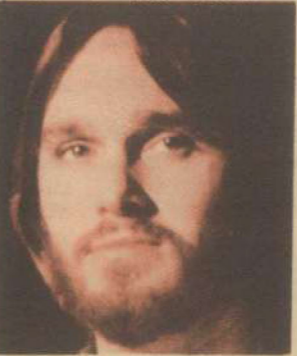
مسیح زنده است!



که قصد دارد مردم را از قید بندگی برهاند. در خیابانهای هالیوود و لوس آنجلس و نیویورک. دختران و پسران جوان، بلوزهای نخی سفیدی می‌پوشند که روی سینه یا پشت آن تصویری از مسیح نقش شده و زیر آن نوشته شده است: «من مسیح را دوست دارم.»

در همه‌جا روز بروز بر تعداد خانه‌هایی که بنام «خانه مسیح» معروف شده افزوده می‌شود. در این خانه‌ها که اکنون تعدادشان به شصت رسیده است مردم بطور دسته جمعی یا هم زندگی می‌کنند و اوقات خود را به عبادت و خواندن سرودهای مذهبی و بحث درباره عقاید مسیح می‌گذرانند. هر روز چاپ تازه‌ای از انجیل نشر می‌یابد و سرعت سرسام‌آوری زیاد میشود. یکی از مسائلی که در خانه‌های مسیح تبلیغ می‌کنند تجدید نظر در نوع غذاهایی است که بشر مصرف می‌کند. به ساکنان این خانه‌ها می‌آموزند که باید بسادگی زندگی کرد و بسادگی غذا خورد و فقط با غذاهای ساده از قبیل مرغ و عسل طبیعی روزگار گذرانند و بجای رفتن به سوپرمارکتها برای تهیه مواد غذایی، اوقات عزیز را باید صرف طاعت و عبادت کرد. هر هفته کافه تازه‌ای باز می‌شود که اسامی مذهبی و جالبی از این قبیل دارند: «کلامی که از هر کلامی برتر است.» یا: «کافه مسیح» و یا: «کاتاکومب». یکی از کلوبهای استرپ‌تیز شبانه در «سان آنتونیو» اسم خود را «کلوب شبانه مسیحیان» گذاشته است و «بیل برایت» مؤسس و بنیان‌گذار سازمان جوانان مسیحی دانشگاه‌های آمریکا اعلام می‌کند: «ما می‌خواهیم تا سال ۱۹۷۶ آمریکا را از انجیل اشباع کنیم و تا سال ۱۹۸۵ سراسر جهان را. باید این کار را با عجله انجام داد. اگر عیسی مسیح زیاد عجله ندارد و می‌خواهد کارها را با تأنی انجام بدهد به خودش مربوط است.»

همچنین آقای «بیل برایت» دو سال پیش برای نشان دادن قدرت خویش، از همه انقلابیون خطرناک است. تپ هیپها را دارد. با موی بلند سر و ریش و لباس سفید بلند و کفش صندل. غالباً در محلات فقیر نشین آمد و رفت می‌کند. دوستان ثروتمندی ندارد. مرد بسیار خطرناکی است. می‌خواهد زندگی بشر را تغییر بدهد و ادعا می‌کند



سوزه روز درآمده است. در ماههای اخیر پر فروش‌ترین «پوسترها» در آمریکا، پوسترهایی بود که مسیح را در صورت‌های گوناگون نشان میداد. رکورد فروش را پوستر بی‌دست آورده که مسیح را با قیافه آرام و ملکوتی نشان میداد و زیر آن نوشته شده است: (او از چهره‌ها درآمده است. در ایرا موزیکال مدنی که قرار است همین روزها در پاریس بروی صحنه بیاید مسیح در نقش یک «سوپر استاره» (مافوق ستاره) ظاهر میشود و در نمایش دیگری بنام «گاداسپل» (افسون خدائی) نقش اول را عیسی مسیح به‌عبد دارد. راديو تلویزیون فرانسه بیست و پنج برنامه مفصل خود را به بحث درباره زندگی و عقاید مسیح اختصاص داد و یک مراجعه به افکار عمومی که اخیراً صورت گرفت ثابت کرد که هفتاد و پنج درصد از مردم فرانسه به‌خدا و مسیح ایمان راسخ دارند و ۴۴ درصد از مردم آن سرزمین مسیح را زنده میدانند... مسیح در مطبوعات آمریکا و فرانسه بصورت جالب‌ترین «آکوتالیته» و از طرف کارخانه‌های سازنده مواد غذایی،

مسیح باز میگردد!

وجود دارد: عده‌ای که نجات یافته ورستگار شده‌اند. یعنی آنهایی که به آن خانه مسیح با یکی دیگر از این خانه‌ها قدم گذاشته‌اند و از گناهان خود توبه کرده‌اند و عده‌ای دیگر (که یقیناً افراد بشر هستند) در چنگال بشر گرفتارند و در بدبها غوطه می‌خورند... همچنان که من و «بیل» مشغول صحبت بودیم ابرکستر بر سر و صدایی شروع به‌واختن کرد. ترومپتا، ساکسو- فونتا و گیت‌زهای الکتریکی به‌صدا درآمده بودند و آهنگ پرهیجان و زیبایی را می‌نواختند، مراسم آغاز شده بود. همه‌سنگار

یک تصویر بزرگ رنگی مسیح آویخته بودند. سالن پر از جوانان هیپ‌ماب بود، دختران و پسرانی که بعضی گیتار می‌زدند و بعضی سینگار می‌کنیدند. دود غلیظی در فضا پیچیده بود. همه با صدای بلند صحبت میکردند و در موقع صحبت نگاهشان را در چشم طرف می‌دوختند. مثل اینکه بخواهند تا اعماق روح رسوخ کنند یا کنه‌اندیشه‌های او را بخوانند.



«موریس بسراغ دو نفر فرانسوی رفت که اصلاً در اینجا سکونت نداشتند. یکی از آنها که «بیر» نام داشت به محض آنکه با من ورقه سفیدی بدستم دادند که بر آن نوشته شده بود: «از گناهان خود توبه کنید. برونزی مسیح می‌آید.» در ایستگاه اتوبوس عده‌ای دیگر را دیدم که همین کاغذها را در دست داشتند.

«ما منتظر اتوبوسی بودیم که می‌بایست ما را نزد «تونی» و «سوزی» ببرد. بالاخره اتوبوس رسید. رنگ سبز داشت. سوار شدیم. در کنار من مردی نشسته بود که تقریباً چهل سال داشت و اودکلن غلیظی زده بود. وقتی دید که من لهجه فرانسوی دارم به‌فرانسه شروع به‌صحبت کرد. او هم فرانسوی بود. گفت: اسمم موریس است و ناخواستم و برای همین کار به‌لوس آنجلس آمدم. در اوایل ورودم از تنهایی و ندانستن زبان رایج می‌بردم و بهمین جهت بچنان می‌خانه‌ها و جاهایی که محل تردد هموسکولها بود روی آوردم. روز بروز وضع بدتر میشد. دائم است و خراب بودم و بخوبی حس میکردم که فساد در تمام تاروپود وجود رخنه کرده است. تا اینکه یک‌شب که مست در گوشه خیابان افتاده بودم مردی بسراغم آمد که مو و ریش بلند و صدای نرم داشت یکی از همین کاغذهایی که به شما داده‌اند بین داد و مرا سوار اتوبوس سبز کرد. همین اتوبوسی که اکنون نیز سوار آن هستیم. بعد از آن من کاملاً نجات یافته. حالا نهمشروب می‌خورم و نه کارهای دیگر می‌کنم. مسیح در قلب من است. من موجود خوشبختی هستم. نگاه کنید. همه اینهایی که سوار این اتوبوس شده‌اند آدمهای خوشبختی هستند.

«من به اطراف خود نگاه کردم. همه جور آدمی توی اتوبوس بود. اما اکثر جوانانی بودند که بلوجین و کفش‌های صندل پوشیده بودند و موهای بلند داشتند و عده‌ای نیز پارهنه بودند. در دست هر کدام کتاب انجیلی دیده میشد. موریس بمن گفت که همه اینها خواهر و برادرند. بعد با لحنی پر از دلسوزی افزود: بزودی توهم نجات خواهی یافت. سپس با سر اشاره‌ای به‌راننده اتوبوس که مرد توهمند سیاهی بود کرد و گفت: این را می‌بینی؟ در عرش همه کارهای بد را کرده است. چندین نفر را کشته است. به‌سرت مسلحانه دست‌زده است. تا اینکه یکروز که برای سرت به یک مغازه مشروب فروشی رفته پایک خواهر روحانی که جزو مشتریان مغازه بود روپرو شده است. خواهر روحانی بدون اینکه مثل سایر مشتریان خوشش را بیازد از او می‌برد: چرا تو دزدی می‌کنی؟ مرد جواب می‌دهد: برای اینکه پول ندارم. خواهر روحانی میگوید: همراه من بیا. ما به تو چیزی خواهیم داد که خیلی بهتر از پول است. از همان روز مرد سیاه براه درست هدایت میشود و رانندگی اتوبوس را به‌عبد می‌گیرد.

«اتوبوس سبز به‌مقصد رسید. وارد خانه‌ای شدیم که سالتی بزرگ داشت. دیوارها با چوب پوشیده شده بود و نیمکت‌ها و میزهای چوبی رنگ سبز داشت. به‌دیوار

حالا زن خوشبختی است برای اینکه در این دنیا تنها نیست. مسیح با او است. «موزیک لحظه به‌لحظه بلندتر و هیجان‌انگیزتر میشد، باید این موزیک را شنید تا بتوان باور کرد. مثل اینکه افراد ارکستر با تمام قلب و روح خود می‌نواختند، یک آواز مذهبی که به‌سبک مدرن و با ریتم «راک» نواخته میشد. درو دیوار می‌لرزید. مثل اینکه نوازندگان و شونده‌گان می‌خواستند با این آهنگ پرچوش و خروش دعا کنند و با مسیح حرف بزنند. بزودی مجلس به اوج هیجان رسید. اکنون همه دستها را به‌آسمان بلند کرده بودند و فریاد می‌زدند. سپس همه با ریتم موزیک شروع به‌دست زدن و خواندن کردند. در چنان شرایطی محال بود کسی بتواند آرام و خونسرد بماند و تحت تأثیر محیط قرار نگیرد... بعد از آنکه سرودها و هیجان به‌اوج شسور و آنتاب رسید، کم‌کم آرامش جایگزین آن شد. موزیک آرام‌تر شد و همه شروع به خواندن آواز سنگین و ملایمی کردند: «مسیح خوب است. او ما را دوست دارد. بزودی برای نجات ما می‌آید...» و بعد آنهایی که کم و بیش حس میکردند نجات یافته‌اند برمی‌خاستند و پشت میکروفن می‌رفتند تا جریان را برای همه تعریف کنند. یکی از این اشخاص جوان ریشونی بود که پیدا بود مخلوطی از آمریکائی و مکزیکی است. او تعریف کرد که پدر و مادرش بسیار تهیدست بوده‌اند و همیشه در کله او فرو کرده‌اند که برای موفق شدن باید زحمت بکنند و کار کنند و او در تمام مدت تحصیل خود پشت زحمت کشیده و همیشه از بورسهای تحصیلی که دانشکده‌ها در اختیار شاگردان خوب و ساعی می‌گذارند استفاده کرده و در رشته تحقیقات اتسی مهندس شده، خدمت وظیفه خود را در ژاپن انجام داده و پول بسیار بدست آورده‌است. اما در تمام مدت خدمت خود در آمریکا و ژاپن، چیزی جز جدالی بی‌پایان برای رسیدن به مقام بالاتر و ثروت بیشتر ندیده است. همه‌جا بازار سیاه بود و فساد و فحشا... و بهمین جهت در مراجعت از ژاپن از ادامه خدمت در مؤسسه تحقیقات اتسی سر باز زده و در همان ایام با یکی از برادران مسیحی برخورد کرده و به‌اینجا آمده‌است و اکنون حس میکند که موجود سعادت‌مندی است و عقیده دارد که پول بر ارزش‌ترین چیزهاست و آنچه ارزش دارد خدمت به‌دیگران است. «بعد از او دو جوان دیگر که سر و وضع و لنگرها و راه‌رفشان را داشتند، یکی سیاه و دیگری سفید، پشت میکروفن رفتند و حرفهایی از همان قبیل زدند. سپس یکی از برادران مقدس که سمت ریاست فرهنگی جلسه را داشت پشت میکروفن قرار گرفت و فریاد زد: «توبه کنید و آنچه را که من میگویم کلمه به کلمه تکرار کنید.» بعد شروع به خواندن دعا کرد: من فقط به‌خدا ایمان دارم. شیطان را برای همیشه از وجود خود میرانم. ایمان دارم که عیسی مسیح تنها نجات دهنده ماست.

مسیح ترا آزاد خواهد ساخت!

مسیح نمی گذارد برادران و خواهران محرم و مایوس بمانند. بعد پیر تعریف کرد که حتی در روزهایی هم که عده مراجعان چندین برابر تعداد پیشین شده است هرگز غذا با نان کم و کسر نمی آید و بهر میزان که از تنور نان درآورد باز در داخل آن نان هست در حالیکه متصدیان پختن نان مطمئن هستند که باین مقدار خمیر در تنور نگذاشته اند و آوقت ثابت میشود که عیسی مسیح تعداد نانها را دو برابر کرده است...»

و چنین است که امروز، هزار و نهصد و هفتاد و دو سال بعد از میلاد مسیح، بار

وقتی که برای صرف غذا به کافه تریای «خانه مسیح» میرفتیم، چند نفر از برادران و خواهران را دیدیم که بما توصیه کردند زودتر به سالن بزرگ برگردیم تا موفق به دیدار «سوزی» شویم. سوزی آلامو و شوهرش تونی، از اشخاصی هستند که نبضت و جنبش مسیحیت را در لوس - آنجلس شروع کرده اند. همانها هستند که در خیابانهای هالیوود، نمه مسیحیت در گوش معنادان مواد مخدره و هیپها زمزمه کرده و این خانه را برپا ساخته اند و اکنون نیز آن را اداره می کنند.

«پیر» برای تعریف کرد که آنها هم مثل میلیونها خانواده متوسط آمریکائی زندگانی متوسطی داشته اند. اما روزی رسیده که حس کرده اند از همه چیز زده شده و تصمیم به خودکشی گرفته اند. قبل از خود کشی یک شب تا صبح دعا کرده اند و در طی همان شب بوده که نوری برایشان تابیده و فهمیده اند که این مسیح است که به آنها دستور میدهد که مبلغ عشق و شادمانی در میان مردم باشند. از روز بعد آنها کار خود را شروع می کنند و نتیجه اش همین تشکیلات امروزی است که صدها و صدها نفر از جوانان معناد و فاسد و گمراه بصورتی معجزه آسا نجات یافته اند... اما بزودی به پختن تازه ای پیش می آید. «سوزی روز بروز احساس ضعف و ناراحتی بیشتری می کند. درد سینهاش چنان شدت میگیرد که نمیتواند نفس بکشد. طیب باو میگوید که مبتلا به سرطان ریه است و پیش از سی روز به پایان عمرش باقی نمانده است. آوقت تمام افراد سازمان تصمیم میگیرند بدون غذا خوردن و خوابیدن، سه شبانروز لاینقطع، برای سلامت سوزی دعا بخواهند و در طی این مدت موزیک نیز بدون اقطاع بنوازند.

«آنگاه من و پیر و دیگران به سالن بزرگ رفتیم. سوزی پشت میکروفن ایستاده بود. می خندید و صحبت میکرد و پیر می گفت که صدایش مثل روزهای سابق است. سرطانش بهبود یافته بود اما پیش از سی روز گذشته بود و او همچنان زنده بود. در میکروفن می گفت که مسیح او را نجات داده است...»

«در کافه تریا بهر یک از ما بشقاب بزرگی دادند که در آن یک سبب زمینی پخته درشت بود که رویش سس گوشت ریخته بودند. از خود گوشت خبری نبود و در یک طرف بشقاب چیزی شبیه به سالاد میوه دیده میشد. پیر توضیح داد که «خانه» برای خود دارای مزرعه ای است و برادران و خواهران در آن گاوداری و سبزیکاری می کنند و از محصول همانجاست که همیشه کافه تریا براه است و بهر کسی که به آنجا بیاید برایگان غذا میدهند. من از پیر پرسیدم که آیا «خانه» از نقطه نظر مادی در مضیقه نمی افتد و اصولاً خارج فراوانی که نگهداری چنین مرکزی دارد از کجا تأمین میشود؟ پیر گفت که مردمی هستند که به «خانه» کمک مادی می کنند و بهر صورت عیسی



دیگر مسیحیت به اوج عظمت خویش میرسد و مسیح بصورت یک سوزه تازه و داغ روز درمی آید و اپرا موزیکال «سوپراستار» بعد از موفقیتی شگرف در آمریکا، در فرانسه پر وی صحنه می آید. اپرایی که برای نمایش آن در فرانسه مبلغی در حدود دو میلیون فرانک (سه میلیون تومان) صرف شده است. و همچنین کمدی موزیکال دیگری بنام «گاداسپل» که در آن همه بازیگران مسیح و مریم مقدس و یهودا و سایرین - در لباس دلنکهای سیرک ظاهر میشوند. در نمایش «گاداسپل» مثل اپرت معروف Hair (گیسو) در فاصله میان پرده ها تماشاچیان بروی صحنه

می آیند اما نمی رقصند. شراب می نوشند و با بازیگران صحبت می کنند. اپرا موزیکال «سوپراستار» که توسط دو نفر انگلیسی بنام «آندرو لوب» و «نیم» رابین تهیه و تنظیم شده، در اولین شبهای نمایش خود در آمریکا جنجالی عظیم بر انگیزت. عده ای از مؤمنان دو آتشه در حالیکه تابلویی در دست داشتند جلوی در تئاتر که این اپرا در آن بعرض نمایش گذاشته میشد اجتماع کردند. بر تابلوها دلنکهای سیرک ظاهر میشوند. در نمایش «گاداسپل» مسیح امید ماست، سوپر استار نیست. «مسیح گوسفند خداوند است. سوپر استار

مسیح گوسفند خداوند است. سوپر استار



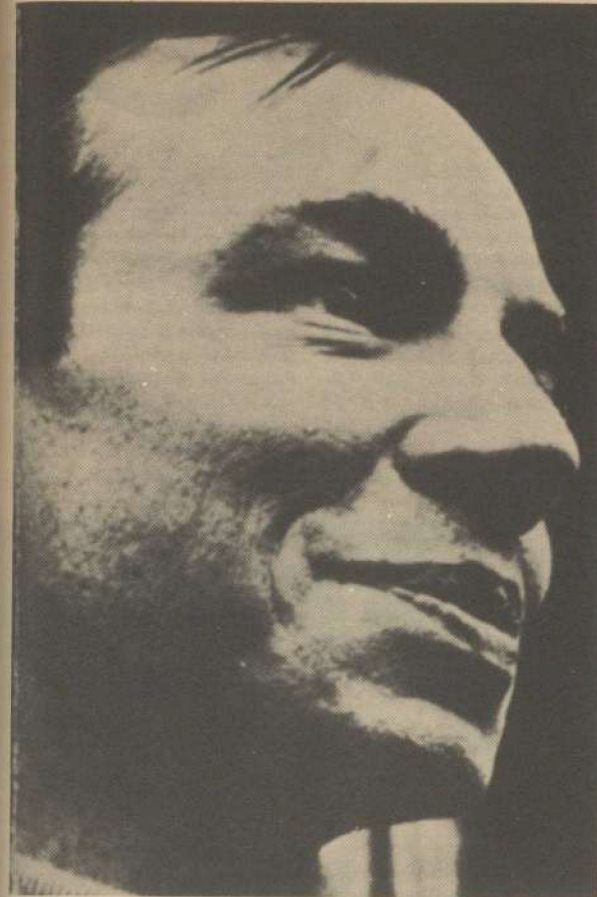
مسیح کرده بانگ برمی آورد: «تو داری خودت را بیش از آنچه حرفهایت معرفی میکند نشان میدهی.» و بعد مریم مقدس روی صحنه می آید و می خواند: «او هم یک انسان است. فقط یک انسان. او یک شاه نیست. او شبیه همه انسانهایی است که من می شناسم... و بعد «هرود» با آهنگ چارلتون میگوید: «بدرین تریب تو مسیح هستی، عیسی مسیح بزرگ. بین ثابت کن که تو یک احمق نیستی... درحقیقت نقش اصلی این نمایش را یهودا بعد از دو فر برداری» که در پارسی نقش یهودا را بازی خواهد کرد در این باره میگوید:

«یهودا موجود خارق العاده ای نیست. او یک انسان است. مثل شما. مرئی که بیش از همه به مسیح نزدیک است و بیش از همه به او ایمان و اعتقاد دارد. در عین حال در میان پیروان مسیح او زهده روشنفکرتر عاقل تر و تحصیل کرده تر است. پیش از همه شم سیاسی دارد. او میخواهد که مسیح از قدرت خویش برای شکست دادن رومیها استفاده کند. اما سایر حواریون مسیح مردمی بی سواد و ساده هستند که قدرت رومیها را بیش از آنچه هست ارزیابی می کنند.»

هنوز نمیتوان بدرستی پیش بینی کرد که اپرا موزیکال «سوپراستار» که در آمریکا با اقبالی عظیم مواجه گشته در فرانسه چه سرنوشتی خواهد یافت. اما از هم اکنون کمپانی فیلمبرداری یونیورسال خود را برای تهیه فیلمی براساس همین نمایشنامه آماده می کند. و این آغاز کار است. «هنری - هاتاری» متخصص فیلمهای وسترن و فیلمهای پر هیجان، قصد تهیه فیلمی را دارد که ساریوی آن براساس یکی از آثار ویلیام فالکنر تهیه و تنظیم شده است و در پایان آن مسیح را تیر باران می کنند. «فرانکو زفرلی» روی ساریوی دیگری بنام «قتل مسیح» کار می کند. یک کمپانی فیلمبرداری آلمانی چند عنوان را برای فیلمهای آینده اش به ثبت رسانده است: «انقلاب مسیح» و «گزارش مسیح» و بالاخره «عشق مسیح» و شاید هم «قصه عشق مسیح»!

مسیح به صورت سوزه داغ روز در آمده است. و کمپانیهای تبلیغاتی تجارتنی که از هر سوزه داغ روز برای کسادهای تبلیغاتی خود استفاده می کنند به طراحان خود سفارش اعلاناتی میدهند که ماهی اصلی آن عیسی مسیح باشد. و بر همین اساس بود که چندین پیش در انتخابات داخلی ایالات آمریکا، کاندیدای منفرد در ایالت جورجیا. این شعار انتخاباتی را برای خود انتخاب کرده بود: «برای مسیح رای بدهید.»

حتی سازمانهای تهیه مجلات و کتابها و عکسهای «اروتیک» و «سکسی» نیز از قافله عقب نمانده اند و کمپانیهای صفحه، روی جلد صفحات خود عکس مسیح یا شبیه او را چاپ می کنند... (ترجمه و تلخیص از یاری ماچ و نوول ابرسر - واتور)



آندره‌ی وازنسکی

ANDREI VOZNESENSKY

ترجمه‌ی:
عدنان غریبی

آندره‌ی وازنسکی، با آنکه بیش از سی و هفت سال ندارد، به شهرت ملی و جهانی رسیده است. شعرخوانی‌های او در شوروی ۱۴۰۰۰ شونده داشته و آخرین کتابش ۳۰۰،۰۰۰ نسخه پیش‌فروش.

شعر او متأثر از بوریس پاسترناک است، با اینهمه اصیل و مربوط به زمان ما است. «راپرت لاول» دربارهی او چنین می‌گوید: «او با شادی‌های شعری سالهای بیست و آپولینز - سوی ما می‌آید. سور رئالیسم از سر انگشتان او می‌بارد: پرندگانی با جسم‌های آلومینیومی و چهره‌های زنانه، خانه‌هایی که دیوارهای خود را از دست میدهند و مردمانی که پوست خود را، دختری که آینده را مثل گذشته می‌بیند، و بینی‌هایی که سراسر شب میرویند و بزرگ میشوند. او راجع به ساختمانها، فرودگاه نیویورک و تولستوی می‌نویسد: شعری دشوار دارد با انضباط شعری دشوارگو، با

درباره‌ی شاعر

اینهمه شتوندگان بسیاری را تکان میدهد، و تصور میکنم همین موضوع است که به او جرأت داده تا به اندیشه‌های شگفت‌انگیز و ایماژهای نووغ نمای خود شوریدگی و خلوت بیانی فوری بدهد... همدردی اندوهناک پاسترناک و چخوف در او است... سرشار از خلاقیت شوخ‌طبعی، و شعله‌ها و شباهیا است... صنعت‌گری بزرگ است که دستکم این شکیبایی قهرمانانه و تخیل را دارد که خودش باشد.»

مجموعه‌ی «صد دنیاها» - که دو شعر زیر از آن بفارسی درآمده - جزو شاهکارهای هنر ترجمه بزبان انگلیسی است. شش شاعر بزرگ آمریکائی - دلیو. اچ. اذن، جین گرگیو، ستانلی کوئیتس، ستانلی ماس، ویلیام جی سمیت و ریچارد ویلبر این مجموعه را بشعر درآورده‌اند.

دو شعر زیر، تنها برای معرفی نمونه‌ی از کارهای متنوع این شاعر بزرگ ارائه میشود.

پائیز در سیگولدا

آویخته از قطار
به تو میگویم من: خدا نگهدار

بدرود، تابستان
زندگی من بسر رسید
آبرها میگویند بر «داجا»^۲
آترا الوار میکنند؛
بدرود

جنگلها برگهای خود را ریخته‌اند
خالی و اندوهبار
همچون جلد آکاردئون، که مینالد
بهنگامیکه تواس گرفته شده است.

مردم (یعنی ما)

خالی هستند
چون زندگی میکنم
(چاره‌ی نداریم)

پشت:

دیوارها، مادرها، زنها
همیشه چنین بوده است
و همیشه چنین خواهد بود

بدرود، مادر،
ایستاده کنارچرخه
شغاف همچون میله:
بزودی خواهی دانست
که چقدر خسته‌ی
بیا دم ایجا بنشینم

دوستان، دشمنان، بدرود
Good bye

سوت دمیده شده است: اکنون زمان آن رسیده است
که تو از درون من بگریزی و من
از درون تو

زاد بوم، اکنون بدرود!
نه ناله خواهیم کرد و نه نمائی خواهیم ساخت
بل ستاره‌ی خواهیم شد، درخت ییدی:
سیاس زندگی، از بودفت سیاس!

در میدان تیر
آنجا که عالیترین نمره ده است
کوشیدم تا به قرنی رسم
سیاس‌گزارم که گذاشتند
خطاکار باشم
اما، سه چندان سیاس‌گزارم
که در شاه‌های شغاف من
لبوغ میراند

همچون منت مردانه‌ی سرخ
که در دستکشی لاستیکی

فرو میرود

«وزنسکی» شاید روزی
بر سنگی سرد نقش بندد، اما،
شاید

برگ‌های گرم تو
بناه یابد با نام: «آندره‌ی»

بهنگامیکه در من دودی از من چیزی برسدی
برگها در جنگل میریختند:
سگت با تو بود: تو ریسالتش را میکشیدی و نداش

میدادی

او یروئی دیگر میکشید:
سیاس آن روز را، سیاس

من زنده آمدم: سیاس آن ماه سپتامبر را
که مرا برخویشتم آشکار کرد:
بیاد دارم که صاحبخانه

ساعت هشت ما را بیدار کرد. و در تعطیلات آخر هفته
گرامافونش

آوازهای قدیمی بی ستارگان! را میخواند
با صدائی بم و خشن:

سیاس میگویم آن زمان را، آن مکان را

اما تو داری میروی، روانی
همچون قطار که روان است، میرود
میرود در سمتی دیگر: ما دیگر نه از آن هم هستیم
نه از آن این خانه. مگر چه شده؟

میگویم، آخر نزدیکتر بمن
اما

چه دور است، سبیری!
میدانم که بار دیگر زندگی خواهیم کرد
همچون دوستانی، دوستان دختر، یا تیفه‌های علف
بنجای من این يك خواهد آمد یا آن دیگری:
طبیعت به نفرت در خلا، دم میزند

برگها بی هیچ نشانی رانده میشوند
اما بجای آنها

میلیونها برگ خواهد روئید، میلیونها
سیاس طبیعت
بخاطر قانونیایی که بمن آموختی

اما، زنی، رو به پائین جاده میدود
همچون برگ سرخ پائیزی که از پشت قطار

امام ده!

۱- سیگولدا: يك گردشگاه تابستانی است در لاتویا
۲- dacha خانه ییلاقی

۳- در متن روسی - بگفته‌ی مترجم انگلیسی - بانگلیسی
آمده است.

۴- اشاره به آوازهای بسیار متداولی است که اولین بار،
در بدران و جانیان «ادسا» آنها را میخواندند.

بی خانمان

ما دوره گردانیم
دوره گردان مسافر نور

خوشبختیم اگر بستری را بوا بگیری
تا شب راندر آن سپری کنیم

بی خیال فردانیم

روحانیون
برای دیدارهاشان اینجا را میدزدند
این زشت روی
بزرگی عظیم‌تر از کلیسا دارد
او سرشار از زندگانی دیگر آدمیان است

مکان می‌لرزد
از تصاویر بدلی و کشیشان...

یا اینه
به یخدان یورش ببریم

آواز اجاق گاز مال ما نیست
بگذار تلفن زنگ بزند مال ما نیست
ما نزدیکترین - نیستیم! - بهنگامیکه دورترینیم
در آغوش بیگانه‌گان شیخ‌واریم در تاریکی
که بوسه‌هاشان میسوزاند
و میماند

عزیزترین من، چه نوای حسرتی!
ما رانده شدگانیم بر خاکی بیگانه
محکومانیم در شهری سرد و بی‌قلب

تا پنهان داریم
زرق‌ترین چیزهایی را که احساس میکنیم

شرم برپور و کراتهای شکم‌گنده!
آخر اتهام ما چیست، جرم ما چیست

که خویش را باید اینچنین گرم نگهداریم؟
لفافان دروغهای چرکین میگویند

اما - می‌برسم - آخر ما که را آورده‌ایم؟
کفانسان، چرا از ما می‌ترسید؟

از خودتان بترسید
که می‌اندیشید عشق خطرناک است

دلنتگی آوردند این زیرزمین‌های زندگی مدفون ما!
وقتی که بیدار شدیم این کافذهای دیواری را بسوزانیم؟

با کاردی به تصاویر یورش ببریم؟
هه‌ی ظرفهای چینی را ریز ریز کنیم

بخاطر جدائی از عشقان!
«مواظب آن ظرف چینی باش، مال ما نیست که بشکنی.»

چند روز اخیر روزنامه‌های غربی حمله شدیدی را علیه رژیم بعثی عراق آغاز کرده‌اند، ما نیز در مجله تماشا سال گذشته ماهیت بعث عراق را تحلیل کرده‌ایم، اما، خوشحال نیستیم که روزنامه‌های غربی چنین حمله‌ای را آغاز کرده‌اند و به روزنامه‌های آزادیخواه! دنیای غرب حق نمیدهم که بر بعث عراق بتازند؛ چرا؟

در افسانه‌های عرب «مرگ» را به گرگ و انسانها را به گوسفند شبیه دانسته‌اند، هر روز گرگ به رسته گوسفندان هجوم میبرد و چند گوسفند را به چنگک و دندان میریاید و هر روز گوسفندانی که از هجوم گرگ مصون مانده‌اند بر دو گروه تقسیم میشوند: آنها که با طعمه گرگ، سابقه دشمنی داشته‌اند و آنها که دوست طعمه گرگ بوده‌اند؛ گروه نخستین بر مرگ طعمه‌ها میخندند و گروه دوم در اندوه فرومی‌روند!

اگر امپریالیسم را گرگ بنامیم حرام است که دنیای سوم را بکپارچه به‌گوسفند تشبیه کنیم، اما، حقیقت اینست که کشورهای کوچک هر روز بنحوی در کام امپریالیسم شرق و غرب فرومی‌روند، اگر بر سر طعمه بین‌شرق و غرب توافق باشد روزنامه‌ها و بلندگوهای شرق و غرب طعمه را مسح می‌کنند و پیرامون ویتامین‌ها و مواد حیاتی‌بخش جسم و جان طعمه قصیده می‌سازند، این قصیده‌ها گاهی بصورت مقالاتی است که روزنامه‌های شرق و غرب مینویسند.

تأسف در اینست که روشنفکران کشورهای طعمه با اشتیاق این‌مقاله‌ها را میخوانند و در افکار عمومی راه را برای ورود گرگ میکشایند؛ اگر روشنفکران، انقلابی باشند مسلسل بدست میگیرند و کار گرگ را در در تسلط بر طعمه آسانتر می‌کنند و این مسلسل‌ها نیز یا شرقی است یا غربی و در هر حال اقدر بهم شبیهند و در هدف مشترک، که بسختی میتوان آنها را از یکدیگر باز شناخت یعنی مالکیت آنها اشتراکی است و به شرکت سهامی استعمار جهان سوم تعلق دارد، صاحبان سهم نیز قدرتهای شرق و غربند!

روزنامه‌ها و وسائل تبلیغات امپریالیسم گاهی بجای آنکه قصیده بسازند بر کشورهای جهان سوم میتازند و این دو حالت دارد:

- ۱- وقتی که قدرتهای برتر بر سر تقسیم طعمه، کارشان بنزاع میکشد.
- ۲- در صورتیکه در کشورهای جهان سوم با حکومتها و قدرتهای ملی روبرو شوند.

معمولا نزاع بر سر تقسیم به صلح می‌انجامد، اما، قدرتهای برتر خصم آشتی‌ناپذیر حکومتها و قدرتهای ملی هستند لذا در این مورد خاص، در دشمنی، متحد میشوند و در اینصورت میتوان بروشنی دید که فتودال و کمونیست برای هجوم به یک کشور در یک صف قرار میگیرند و هر دو با هم شبنامه و روزنامه پخش می‌کنند! گاردین و لوموند همان را مینویسند

که رادیوهای مخفی کمونیسم میگویند!!! بیمن‌ساز سال ۱۳۵۰ در بعث کمونیسم در خاورمیانه عربی زیر عنوان «عراق پایگاه‌آزادگان استعمار» نجاهت سال تاریخ اخیر عراق را در دو صفحه خلاصه کردیم و با استناد به حوادثی که روی داده است نشان دادیم که اگر از سال ۱۹۲۰ این کشور پایگاه استعمار علیه کشورهای در حال رشد خاورمیانه بود از سال ۱۹۵۸ بصورت پایگاهی مدرن درآمد که سهام آن بین امپریالیست‌ها تقسیم شد و در ۱۴ سال اخیر گاهی کار تقسیم به نزاع انجامید لذا گاردین‌ها، لوموند‌ها و رادیوهای مخفی کمونیست با لعنتشان تغییر کرد؛ حاجت به تکرار نیست که کمونیستها روزگاری عبدالکریم قاسم را دوست خلق‌های زحمتکش جهان نامیدند (۱۹۵۸) و روزگاری او را دشمن نهضت‌های آزادیبخش خاورمیانه خواندند (۱۹۶۰)؛ عبدالسلام عازق عادل قوا را بسود قدرتهای منازع برقرار کرد و روزیکه قصد داشت با کمک ناصر اظهار وجود کند هلیکوپترش سقوط کرد؛ احمدالیکر از ۱۹۶۱ با کمونیستهای عراق مبارزه کرد ۱۹۶۲ که مدتی کوتاه به نخست وزیری رسید شناخته شده‌ترین دشمن کمونیسم بود و از ۱۹۶۸ نیز، اما، نه با این هدف که بسود ملت عراق راه را بر امپریالیسم شرق ببندد بلکه باین منظور که ملیون عراق را در جهت هموار ساختن راه نفوذ و بقای امپریالیسم غرب درهم بکوبد و در مباحث گذشته دیدیم که چگونه در اعدام و نابود ساختن ملیون از کمونیستها کمک گرفت و کمونیستها نیز فریب نخوردند و آگاهانه به او کمک کردند زیرا چنانکه گفتیم در یک مورد، هیچگاه بین امپریالیسم شرق و غرب اختلاف نیست و آن درهم‌کوبیدن قدرتهای ملی است زیرا ملیون نمیخواهند که «دست‌نشانده» باشند لذا اگر اسلحه بدست گیرند برای دفاع از منافع ملی است و این بزبان امپریالیست‌هاست چه شرقی و چه غربی!

اگر حکومتهای غیر ملی را در خاورمیانه تأیید نمی‌کنیم نه فقط باین علت است که به‌جانبداری از ملت‌هایشان قیام کرده‌ایم بلکه این واقعیت نیز حاکم است که حکومت‌هایی از این قبیل همیشه امکان میدهند که سرزمینشان بصورت پایگاه، علیه منافع ملت‌های خاورمیانه بکار گرفته شود، اما، روزنامه‌ها و بلندگوهای وابسته به امپریالیسم شرق و غرب چنین هدفی ندارند و چنانکه گفتیم ستایشگر منافع و در حقیقت مدافع تجاوز خویشند، آیا در اینصورت صحیح است که ملت‌های دنیای سوم به‌صدای این بلندگوها و نوشته این روزنامه‌ها توجه کند و از این راه عملا به قدرتهای مداخله‌گر امکان مداخله دهد و باین ترتیب افسانه گرگ و گوسفندان بتحقیق رسد؟!

لذا نمیتوان به روزنامه‌های غربی که تا دیروز ستایشگر بعث عراق بودند و علیرغم منافع مردم عراق حکومت

میشل عفلق را بر مردم عراق تحمیل کردند اجازه داد که باز دیگر بر سر پرزیدنت البکر بتازند و این روزنامه‌ها که از اعدام صد‌ها نفر ملیون عراق بدست پرزیدنت جمله‌ای نوشته‌اند حق ندارند که باز دیگر برای مردم عراق از قلم‌های آلوده خود اشک بریزند! اگر اعتراضی هست باید از سوی ملت‌های آزادیخواه خاورمیانه باشد که هر روز، بنحوی، وطنشان را در معرض تهدید و تجاوز قدرتهای امپریالیست شرق و غرب می‌بینند؛ کمترین هنر ملت‌های خاورمیانه باید این باشد که به قدرتهای تجاوز و بلندگوها و روزنامه‌های وابسته به آنها نشان دهند که خوکچه هندی نیستند تا هر روز بنحوی در آزمایشگاه عقیده‌ساز امپریالیسم عواطف و افکارشان را بازی بگیرند.

ملت‌های خاورمیانه نباید در

نداشته باشند و در ارتکاب این جنایات روزنامه‌های آزادیخواه غرب و بلندگوهای آشکار و مخفی شرق بیک اندازه سهم دارند.

آینده چه خواهد بود؟ چندروز پیش یکی از روزنامه‌های فرانسه که سخت بر حکومت بعثی عراق حمله برده بود نوشت که عراق اگر ارتشش را از مرز اسرائیل فراقوتد و هرگز به جنگ علیه اسرائیل رغبت نداشته باین علت است که عراق یک کشور ساحل مدیترانه نیست و به مسائل مدیترانه دلبستگی ندارد بلکه مدیترانه عراق خلیج فارس است. اگر اظهار نظر این روزنامه تا حدی حقیقت داشته باشد همه حقایق را در بر ندارد، چرا؟

هم‌زمان با روزهایی که بلندگوهای عراق علیه سوریه و مصر تبلیغ میکرد و هم‌زمان با روزهای

آینده چه خواهد بود

مرگ یکدیگر شادی کنند. هر جا که استقلال و آزادی یک ملت تیرباران شود پایگاهی خواهد شد علیه منافع ملت‌های دیگر.

اندره لوموند‌ها، گاردین‌ها، تایمز مالی و هارالد تریبیون‌ها و رادیوهای دست‌نشانده کمونیسم جداست، بر سر چه‌کارگر و کشاورز خاورمیانه نمیتوان جای ضربات شلاق استعمار را چشم دید؛ استعمار دشمن پیشرفت این ملت‌هاست تا بسواد و فقیر بمانند و هرگز نتوانند ثروت‌های خویش را بدست خود به‌بهره رسانند؛ اتحاد نیروی‌های استعمارگر شرق و غرب برای مردمان خاورمیانه مضر کشی‌تی تازه است و آن اینست که از این پس در عین گرسنگی باید سرود های ایدئولوژیک نیز بخوانند و در آرزوی یک جرعه هوا جز تأسف نصیبی

تاریخ تحولات سیاسی ربع قرن اخیر این کشور طی مباحث گذشته آشنا شده‌ایم حزب بعث را بصورت پایگاهی نیرومند علیه منافع ملت سوریه تجویز کرد و روزیکه شناخته شد زیر عنوان «انشعاب» نیروی خود را به عراق برد و سربازان فداکارش را بنام شورای انقلاب به‌نمات عراق تحمیل کرد؛ از سوی دیگر حزب کمونیست سوریه دفاع از منافع امپریالیسم شرق را بعهده گرفت و بجای کمک‌های اقتصادی که طرح کوچک سد فرات را بصورت ارزو و خیال برای مردم سوریه درآورده است سیل اسلحه را باین کشور جاری ساخت!

نام ادیب شیشکلی را در میان کودتاگران پس‌دروپی سال ۱۹۴۹ شنیده‌ایم و میدانیم که او واکرم حورانی (ضو معروف حزب بعث و معاون جمال عبدالناصر بهنگام وحدت مصر و سوریه) هردو عضو حزب قومی سوریه بودند (الحزب القومی السوري)، ادیب شیشکلی یکی از چهره‌های ناشناخته سوریه است که نامش در حوادث خونین سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ گم شد، او یک شخصیت ملی بود که علیه فرانسیسکا به‌نبرد برخاست و ۲۲ سال قبل در سوریه اجرای طرحی را بعهده گرفت که خطوط اصلی آن این دگرگونیها را شامل میشد: تقسیم اراضی، تعلیمات اجباری، وظیفه عمومی، ایجاد صنایع، تشکیل پارلمان و اتخاذ سیاست مستقل خارجی.

این طرح هرگز به‌ثمر نرسید، اکرم حورانی که یکی از میزانش شناخت تجاوز عراق برای «دست‌بسته تحویل‌دادن» سوریه بود بالاخره از شیشکلی جدا شد و شیشکلی که در افکار عمومی مردم سوریه «قهرمان استقلال» شناخته شده بود باین نحو از سوی میشل‌عفلق قضاوت شده است:

«فمع انه عارض قیام الوحدة مع العراق، الا انه كان وثيق الصلة بالسعوديين والمصريين ان هذا لطف وجد لقیامه بتنفیذ لمبتمن فی معارضة البغداد و بالتالی للبریطانیة» (کتاب بقلم میشل‌عفلق چاپ بیروت ۱۹۶۱).....

در این جملات که عیناً از کتاب عفلق نقل شده است باین علت که شیشکلی با سعودی و مصر دوست‌بوده و علیه بغداد و بریتانیا اقدام کرده در قبرمان استقلال بودنش تردید شده است! عفلق که ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ از نظر مردم سوریه بعنوان عامل امپریالیسم شناخته نشده بود هنوز نیز حاکم بغداد است و پشت سر صدام حسین قرار دارد و هنوز نیز معتقد است که باید حامیان او بر سوریه مدیترانه‌ای مسلط شوند و این در موافق است با منافع قدرتهای که از خارج خود را بر عراق تحمیل کرده‌اند و بر این اساس هدف صدام حسین از پیشنهاد وحدت، در مرحله نخست بهره‌برداری تبلیغاتی برای حکومت منزوی شده بعث عراق است و در لابی هدف، سوریه است نه مصر. و سوریه کشوری است که در

دنیای عرب نخستین نماینده کمونیست را به پارلمان فرستاد و ۱۹۵۷ در شرایطی بود که میتوانست جزء اقلار کمونیسم درآید و امروز نیز در شرایط هجوم تازه امپریالیسم شرق و غرب هدف نخستین است.

لذا ادامه دگرگونیها را باید در سوریه انتظار کشید. آیا صدام حسین کمونیست است؟

جواب همچنان نمیتواند مثبت باشد و صرف نظر از افکار و عقاید شخصی‌اش در جهت ادامه یک حرکت کمونیستی نیست، اما، در این پرواز کور که اضطراراً بسوی دمشق داشته است ظاهراً بعنوان صیاد یا شکارچی دست بکار شده است.

کسانی که عمق تلاش‌های کمونیست‌ها را در سوریه می‌شناسند باشکلات ریشه‌ای حافظ اسد نیز آشنائی دارند و میدانند که عوامل ضعیفی مثل صدام حسین نمیتواند در این کشور نقش شکارچی داشته‌باشند بلکه هدف کمونیسم بین‌الملل اینست که نیروی متشکل کمونیست‌های سوریه را در سطح عراق نیز بسیج کند و از صدام حسین‌ها وجود نخواهند داشت از هم‌اکنون دست بکار شوند.

از ۱۹۱۸ تا به امروز استعمار غرب نشان داد که موافق با شرایط زمان، به‌تغییر روش معتقد میشود و گاهی نیز بسود منافع بزرگ‌تر به استقلال کشورها احترام میگذارد، یعنی همیشه این احتمال قابل تصور بوده است که مستعمرهای بند بکشاید! اما، فراموش نکنیم جمله معروف یکی از مشاهیر کمونیست را که در هند گفت: «ستگری را که ما بدست آوریم هرگز ترک نخواهیم کرد؛ اگر راهی برای جلوگیری از استعمارآبدی خاورمیانه عربی وجود داشته باشد بدون تردید در قلمرو پرورش عواطف و افکار ملی است یعنی قدرتهای غربی به ملت‌های خاورمیانه عربی امکان‌دهند تا «وجوده خود را احساس کنند و از یاد تبریکه از ۱۹۲۰ که این کشورها یکی بعد از دیگری باستقلال رسیدند کمتر طعم استقلال را چشیدند و بیرونی جملات که عیناً از کتاب

عربی و در شرایطی که گذشت نمیتواند با اطمینان به‌دآوری افکار عمومی تکیه کرد و آنها نباید در این دو راه قرار گیرند که کدامیک از قدرتهای استعمارگر را باید تحمل‌کنند؟



سرگذشت انسان

ترجمه: تورج فرامند

-۱۲-

نخستین جوامع انسانی

● شکفتگی هنر نقاشی، طراحی و مجسمه‌سازی در میان انسان‌های شکارچی عصر حجر، باید بعنوان واقعه مهمی تلقی شود. این انسانها شروع بخلق آثاری کردند که با آثار هنری ده‌هزار سال اخیر - که دوران پیشرفت شکفتن انسان است - برابری می‌کند

که در آن مایعات می‌ریخته‌اند ولی دلایل و مدارک قطعی در این مورد در دست نیست. در نقاشی غاری در اسپانیا که متعلق به دوران پارینه سنگی است زنی که در حال بالا رفتن از کوه برای رسیدن به کندوی زنبور عسل وحشی است، برای جمع‌آوری عسل، کیسه دسته‌داری با خود دارد که بنظر میرسد از چرم باشد. تردید نیست که ساکنان نواحی شمالی اروپا از پوست بعضی درختان جنگلی برای ساختن ظرف استفاده می‌کرده‌اند یا لاق از پوست نسبتاً ضخیم و قابل انعطاف این درختان برای آنکه آب یا مایعات دیگر از داخل ظرفهای چرمی که می‌دوختند بیخارج نفوذ نکند بعنوان آستر یا رویه‌خارجی استفاده می‌نموده‌اند. بهرحال از وقتی انسانها به این فکر افتادند که مایعی را بجای اینکه در کف دست خود نگاهدارند در ظرفی بریزند. تحول شکل این ظرف بصورت ساده‌ترین سطرها و مشک‌های چرمی ده‌ها هزار سال بطول انجامید و روزی که انسانها نخستین کوزه گلی را ساختند به یکی از بزرگترین و مهم‌ترین اختراعات تاریخ بشر دست زدند.

لباس پوشیدن از روز نخستین هم وسیله‌ای برای محافظت بدن از سرما و گرما یا پنجه و چنگال و نیش حیوانات و هم بپانه‌ای برای نمایاندن بروت یا وضع اجتماعی یا طرز تفکر و چگونگی معتقدات فرد بوده است. چنین بنظر میرسد که اجداد انسان پوشاک را فقط بظواهر محافظت خود از سرما اختراع نکرده‌اند، زیرا زندگی بعضی قبایل ساکن نقاط بسیار سرد شمال نشان میدهد که آنها میتوانند با انداختن پوستی بردوش خود در فصل‌های سرما بسر برند پس معلوم میشود که استفاده از لباس در اصل برای محافظت بدن از عوامل طبیعی بوده بلکه نتیجه عادت است و انسانها نخستین بار پوشاک را برای ارضای میل نمایاندن و نشان‌دادن خود بکار برده‌اند. در این مورد باید با دقت و موشکافی بیشتری بحث کرد. کسانی که از تن استفاده از پوشاک برای محافظت بدن دفاع میکنند مرتکب این اشتباه بزرگ میشوند که عکس - العمل‌های امروزی خود را عیناً به انسان‌های ماقبل

نخستین روشنائی بخش مغاره‌ها

قدیم‌ترین چراغی که از انسان عصر حجر یافته‌ایم نوعی نعلبکی سنگی کوچک بوده که سطح داخلی آنرا کمی گود کرده و دسته یا زبانه کوچکی در قسمتی از يك طرف آن تراشیده‌اند و به احتمال قوی از چربی فك و شیر آبی یا در اغلب موارد از بیه و چربی معمولی برای افروختن فتیله کوچکی که در آن می‌نهادند استفاده می‌کرده‌اند. شکل تکمیل‌شده این چراغ اولیه را در تمدن‌های پیشرفته بصورت پیه‌سوزهای مختلف می‌بینیم. هرچه زمان پیش میرفته، شکل ظاهر این نعلبکی‌های گرد و منور به بیضی بیشتر متمایل میشده، درحالیکه قاعده آن همان حالت دایره‌ای شکل خود را حفظ می‌کرده است. احتمال دارد که از این چراغ‌ها ضمناً بعنوان وسیله گرمای یا پختن غذاها نیز استفاده می‌کرده‌اند.

بعضی قبایل اسکیمو امروز هم از پیه‌سوزهای شبیه چراغ، انسان‌های اولیه برای ایجاد حرارت یا پختن غذاها استفاده میکنند. زندگی کشاورزی و ده نشینی دوران نوسنگی اختراع صنعت کوزه‌گری را امکان بخشیده و در این دوران طرز ساختمان چراغ‌ها با گل پخته رو بکمال رفت و قدیم‌ترین نوع این گونه پیه‌سوزها را که متعلق به هفت هزار سال پیش است یافته‌ایم اما تردید نیست که این صنعت سابقه‌ای قدیم‌تر دارد و اشیاء گلی سخت شده در آتش که شکارچیان ماموت در اروپای مرکزی و شرقی از خود بجای گذارده‌اند شاهد این مدعا است. منتهی در تمبیر و توضیح این اشیاء و اینکه آیا پخته‌شدن آنها در آتش عمدی بود یا فقط حاصل يك اتفاق بوده نباید نهایت احتیاط را مراعات کرد.

کیسه چرمین پیش از کاسه سفالین

میتوان حدس زد که شکارچیان دوران پارینه سنگی ظرفهایی ازچرم یا پوست دوخته‌شده داشته‌اند

غارهای فرانسه يك شکارچی دوران پارینه‌سنگی را با پیراهن بلند پوستی نشان میدهند، در حالیکه در غارهای اسپانیا همه‌جا شکارچیان عصر حجر برهنه نقاشی شده‌اند، و این مبین واقعیتی است که انسانها در نواحی سرد فقط لباس می‌پوشیده‌اند. با اینهمه در این غارها تصویر بعضی زنان در حالیکه دامن‌های بلندی که از کمر به پایین را می‌پوشاند بتن دارند نقاشی شده است. از جای‌های شکارچیان عصر حجر که در بعضی از غارهای فرانسه کشف شده اینطور معلوم میشود که پا پوشی نداشته‌اند ولی میتوان احتمال داد که شکارچیان در برف و یخ پای خود را در چرم یا پوست می‌پوشانده‌اند.

پالتو پوست انسان شکارچی

حال باید از لباسهایی که در مراسم مختلف جوامع دوران حجر می‌پوشیده‌اند سخن بگوئیم. بسیاری از نقاشیهای غارهای عصر پارینه سنگی، مردانی را نشان میدهند که ماسک بصورت دارند یا پوست حیوانات را بتن کرده‌اند و با قراردادن سر آن حیوان بر سر خود، خود را بصورت آن حیوان درآورده‌اند؛ اما تشخیص این نکته که این پوشش برای انجام مراسم جادویی یا مذهبی بوده یا برای جلب شکار و نزدیک‌شدن به صید چنین پوششی داشته‌اند، کار دشواری است.

قبایل بوشیمان در جنوب آفریقا هنوز هم از همین شیوه برای نزدیک‌شدن به شکار استفاده میکنند و در نقاشی‌ها یا مجسمه‌های آنان انسانهایی که پوست حیوانات به بدن دارند دیده میشوند.

چنین بنظر میرسد که شکارچی با سر گاو وحشی که در غار سه برادر، در فرانسه نقاشی شده در حال اجرای نوعی مراسم اجتماعی است. در غارهای دیگری انسانهایی را در حال رقص در وضعی که سر گاو وحشی یا شاخ گوزن بر سر گذارده‌اند مشاهده میکنیم، شکارچیان عصر حجر گاهی در مراسمی غیر از مراسم مذهبی نیز لباسهایی میپوشیده‌اند یا آرایشهایی میکرده‌اند. پنج جنگجویی که در یکی از غارهای اسپانیا نقاشی شده با پره‌ای بلند سر خود را آرایش داده‌اند. در میان سفیل‌ها و اسکلت‌های انسان‌های پارینه سنگی انواع و اقسام گردن‌بندهایی که از دندان حیوانات یا سدف‌های کوچک دریایی درست شده یافته‌اند و همچنین کمربندها و سربندها و گردن‌بندها و انگشتری ساخته شده از سنگ‌های الوان و مروارید و دندان حیوانات که به دقت آنها را سوراخ کرده و به بند کشیده‌اند مشاهده شده است.

در میان قدیم‌ترین زینت‌هایی که تاکنون کشف‌شده باید از استخوان پشانی گوزن وحشی در «یورکشایر» نام برد که در لبه فوقانی آن سوراخ‌هایی ایجاد کرده‌اند و قطعاً در آنها پرننگی پرندگان را جای میداده‌اند و آنرا با زره یا الیاف گیاهی به پشانی می‌پسته‌اند این زینت مربوط به سی هزار سال پیش است و مشابه آنرا در تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگر ماقبل تاریخ مشاهده میکنیم. چنین بنظر میرسد که رنگ‌آمیزی، آرایش چهره و بدن، سوراخ‌کردن اعضا برای جادوی اشیاء زینتی در آن، تغییر دادن شکل جمجمه بوسیله آرایش گوناگون موی سر، همه اینها یکی از نخستین تمایلات انسانی بوده که با پیشرفت تمدن و فرهنگ تلطیف شده است. آرایش‌ها میتوانند نشانه و مظهر يك نسل، يك کلان، يك قبیله و یا نشانه فرماندهی در داخل يك قوم و طایفه باشند و باین صورت میل به مشخص بودن و متمایز بودن و در عین حال وابسته بودن به يك گروه اجتماعی را ارضاء می‌کنند. همین تمایل را امروز در کودکان میتوانیم مشاهده کنیم. بکاربردن زینت‌آلات ضمناً وسیله ارضاء حس تمك اشیاء نادر و قیمتی است. در



صحنه‌ای از زندگی عصر حجر که استانی ملتزوف S. Meltzoff هنرمند نقاش بر اساس کاوش‌های علمی برای ما مجسم کرده‌است. در این صحنه، شکارچیان اولیه، در یک صحنه‌گاه پالیزی، در دامنه تپه‌ای سرسبز، خود را آماده شکار میکنند. در وسط تصویر مردی را می‌بینیم که با استخوان حیوانی مشغول ساختن سلاحی است که در فرهنگ محققان دوره حجر به آن‌ها، «سنگهای بادامی» یا «سنگهای دوطرفه» میگویند، در کنار او کودکی با دقت به کار استاد تماشا میکند و عملاً درس میگیرد. درست‌چپ شکارچی دیگری را که نیزه چوبی در دست دارد کنار آتش می‌بینیم. در پشت سر این گروه، درست راست تصویر، نگهبانی را با نیزه می‌بینیم که به‌دور دست می‌نگرد تا از رسیدن شکارچیان دیگر که میبایستی با اتفاق این گروه، دسته بزرگی برای شکار تشکیل دهند خبر دهد.

نمیبیند.

نوع اقوام مختلف و فرهنگ‌های گوناگون شکفته میشود و بعد پزمرده میگردد. هیچ ناظر بیطرفی نمیتواند ادعا کند که آثار هنری جدید مترقی‌تر از آثار هنری کهن است. اما ظنوریاتی چنان عمیق از تغلیت بشری و آنهم در چنان اعصار دور برآستی حیرت‌انگیز است این واقعیت آنقدر اعجاب‌آور است که آن دانشمندی را که سالهای متمادی اصالت نقاشی‌ها و مجسمه‌های عصر حجر را نپذیرفتند و تاروز سرگت در صداقت کسانیکه این آثار هنری را کشف کرده بودند تردید کردند و خود آنها را هنرمند و صنعتگران این آثار پنداشتند، باید بخشود و از سلامتشان احتراز کرد. ما هنوز هم نمیدانیم آن آزمایش‌ها و کوششهایی که منجر به خلق آثار هنری دیواری در عصر حجر شد چگونه بوده است و از راه چه تجربیاتی غارتشیمان پارینه سنگی اروپا توانستند چنین شاهکارهایی برجدار غارهایی که در آن زندگی میکردند نقاشی و کنده‌کاری کنند. احتمال دارد که انسان مانند‌های غارچه‌کوتین یعنی پیتاکنوترویسد هایی که بین يك میلیون تا پانصد هزار سال پیش زندگی میکردند و آنها را بنام انسان پکن می‌نامند شانسیم کریستال‌های سنگ‌چینی و آتش‌زنه را بسبب درخشندگی که داشتند با خود به‌دوران‌ها می‌برده‌اند و بخوبی میتوان حدس زد که انسانهای نخستین از گلبا و پرها و سنگهای رنگی و درخشان و سایر اشیایی که الوان و اشکال آنها مورد پسندشان قرار میگرفته استفاده میکرده‌اند و وهای خود را با آن‌ها زینت میداده‌اند، یا آنها را گردن‌بند کرده به‌دور گردن می‌پسته‌اند. این نوع آرایش‌ها در قبایل ابتدایی امروز نیز مشابه آن را مشاهده میکنیم میتوان نمودار يك گزینه بسیار کهن‌باشد. شکل بعضی سنگهایی که انسان در اعصار گذشته تراشیده و خطوط و جوانب بسیار زیبای آنها خود مبین این است که غیر از استفاده عملی از این آلات و ابزار، انسان بدین وسیله غریزه زیبایی

مطالعه روحیه انسان این ضرب‌المثل که برای زیبا شدن باید زجر کشید واقعیت پیدا میکند و می‌بینیم که در همه اعصار، همیشه آرایش با نوعی تحمل درد همراه بوده است. اما محتمل است که چیزی عمیق‌تر از این وجود داشته‌باشد شاید همیشه نوع انسان به‌گونه‌ای از وضع جسمی و روحی خود احساس ناراضایی و ناکافی بودن میکرده است. شاید نه تنها از محیط خویش بلکه از خویشتن خویش ناشاد بوده است. میخواست چهره خود و پیکر خود را درگون کند و زیبا سازد. همیشه تصور میکرده که پرندگان و گلبا از او زیباترند و برای درگون ساختن خویش از پرها و رنگ گلبرگ‌ها استفاده میکرده، این فرار دائمی، انسان را از وجود خویش و کشتش او را بسوی دنیا زیباتر که در جوامع امروزی به‌صورت مختلف مظاهر میشود در شماره‌های دیگر بررسی خواهیم کرد.

آئینه ذوق انسان‌های اولیه

شکفتگی هنر نقاشی و طراحی و مجسمه سازی در میان انسانهای شکارچی عصر حجر باید بعنوان واقعه‌ای تلقی شود که امکان وقوعش در تمام تاریخ بشریت تقریباً میتوانست صفر باشد. طی میلیون‌ها سال صدها نسل انسان آمدند و رفتند و در این احوال پیشرفت و ترقی آنقدر کند و آرام بود که گاه با گذشت صد هزار سال هیچ تغییری در نحوه زندگی افراد انسانی داده نمیشد. اما همین انسان‌ها در آن احوال شروع به خلق آنتحسان آثار هنری کردند که با آثار هنری ده‌هزار سال‌اخیر، که دوران پیشرفت شکفتن انسان است برابری میکند. نقاشی و مجسمه‌سازی ابتدایی يك حقیقت ذاتی رابروشتی نمایان میکند؛ اینکه در هنر پیشرفت وجود ندارد. بشری اندیشه‌ها و افکار و مجموعه تجربیاتی که هنر بازگو میکند تلطیف میشوند و تعدد پیدا میکنند و غنی میگردد. ولی ذات هنر بعنوان ترجمان احساسی يك آزمایش شدید تخیلی پیشرفت و ترقی

جویی خود رادر اشکال نیز ارضام میکرده است. شاید انواع و اقسام بیان‌های احساسی دیگر نیز وجود داشته که امروز اثری از آنها بجای نمانده است، ولی بهرحال این آلات‌واپزار را نمیتوان بیان احساسی مطلق و یک‌الرهنری محض دانست و برای بررسی هنر دوران غارنشینی باید آثارهنری عصر پارینه سنگی را بررسی کرد.

جای پای رقصندگان کهن

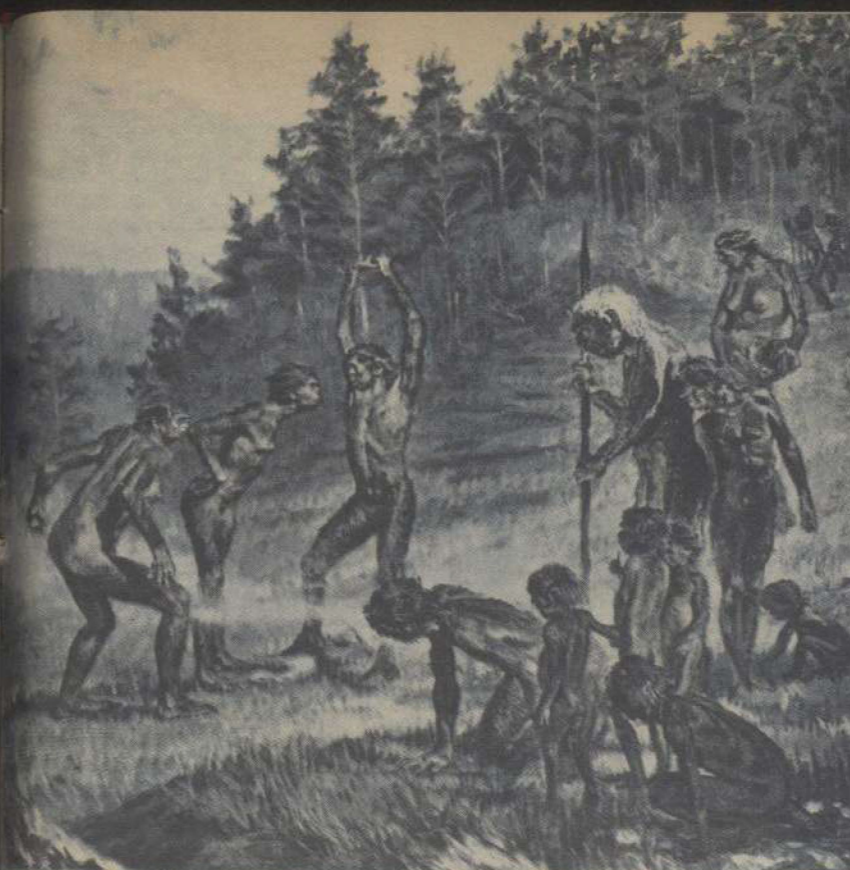
احتمال دارد که حتی پیش از اواخر دوران پارینه سنگی انسان‌ها رقصیده باشند، آواز جمعی خوانده باشند یا بهتنهایی احساسات ناشناخته‌خود را به‌اصوات حزین بیان کرده باشند. از عصر حجر شواهد و مدارکی داریم که نشان میدهد رقص‌های مقدس وجود داشته است و از آنجا که دانشمندان معتقدند انسان‌های آن عصر قادر به بیان مکنونات خاطر خود از راه زبان بوده‌اند لذا میتوان احتمال قوی داد که درکنار هنرهای تصویری و تزئینی نوعی هنر سمعی نیز وجود داشته و شعر بصورت قصه‌های حماسی پایبان پهلوانی‌های اجداد افراد ممتاز یا بصورت زارها و نوحه‌ها و سروده‌های جمعی در مراسم توتیمیک جلوه‌گر میشده است. اما از همه هنرهای انسان ماقبل تاریخ، جز صحنه‌های نقاشی شده بردیوار غارها و بعضی‌کنده کاریها و تعدادی مجسمه‌های کوچک و جای پای رقصندگان در خاک رس غارها، هیچ چیز باقی نمانده است.

از دوران پارینه سنگی نقاشیها و گراورهای دیواری غارها و پناهگاه‌های کوهپایه‌ای که بدست آمده منحصر به‌اروپای غربی وجنوب غربی است.

از این آثار هنری بعدها در افریقا نیز یافت شده: در حاشیه صحرائ افریقای شرقی، رودزبای جنوبی و در افریقای جنوبی. متأسفانه برای غار-های این نواحی افریقا - تاریخ دقیقی معلوم نشده درجه زمانی دراین غارها زندگی میکره‌اند بدست نیامده است. قسمتی از نقاشیهایی که در غارهای نواحی نام‌برده پیدا شده مربوط به‌عصر حجر قدیم است ولی قسمت اعظم آن جدید و تازه یعنی مربوط به‌ده تا ۲۰ هزار سال پیش است، بهرحال هیچیک از نقاشی‌های کهن افریقای به‌قدت جدیدترین نقاشی‌های غارهای اروپا نیست.

در مورد مجسمه‌های کوچک‌که‌اغلب ونوس-هایی را نشان میدهند مسئله طور دیگری است. این مجسمه‌ها بیشتر در مشرق اروپا تا نواحی سیبری یافت میشدند. از این مجسمه‌ها تاکنون در افریقا پیدا نشده است. بعضی از این مجسمه‌های کوچک آثار هنری محسوب میشوند و برخی فقط اشیاء مورد پرستش بوده‌اند.

بعضی از نواحی فرانسه واسپانیا را میتوان مرکز مهم و معتبر هنرپارینه سنگی دانست و باید گفت که تقریباً تمام آثار تزئینی و دیواری آن دوران در این دوتاجیه یافته شده است. ضمن‌آثار هنری دیگری از قبیل کمان‌هایی که روی آنهاکنده کاری شده دراسپانیا پیدا شده است. وسایل‌ارایشی و زینت‌آلات خود نوعی دیگر از آثار هنری عصر حجر است. چیزهای دیگری چون استخوان حیوانات که کنده‌کاری یا نقاشی شده، چراغ‌های رنگت آمیزی شده، گلدانهای کوچک که در آنها رنگ میریخته‌اند و همچنین صفحاتی که برای درست کردن رنگ از آنها استفاده میکره‌اند و بشکل ماهی ساخته شده، همه از آثار هنری منقول عصر حجر است. معبدنا نمونه عالی آثار هنری منقولرا نباید در میان آلات‌واپزار سنگی جستجو کرد بلکه



دوگروه شکارچی، در یکی از دره‌های سرسبز شمال اسپانیا، به یکدیگر رسیده‌اند و نیروی خود را جمع میکنند و در فصل شکار جمعی یکدیگر را میدیده‌اند با



تعدادی از «سنگهای بادامی» یا «سنگهای دوجانبه» که در افریقا پیدا شده و نخستین ابزار شکار انسانهای اولیه بوده است

باید در میان عاج‌ها و استخوانهایی که انسانها بر روی آنها اشکالی منقوش میکره‌اند جست.

سفر به ژرفاها

در بعضی از نواحی اسپانیا و فرانسه آثار هنری دیواری را برجدار غارهایی‌که هرگز انسانها در آنها زندگی نکرده‌اند مشاهده میکنیم، اما اکثر نقاشیهای دوران حجر را باید در اعماق غارهای عمیق وباریک‌که اغلب جریان‌های شدید زیرزمینی از آنها میگذرد و رودخانه‌های کوچک تحت‌الارض درآنها برکه‌ها ودریاچه‌های متعدد به‌وجود میاورند

جستجو کرد، بسیاری از آثار هنری عصر حجر، بر دیوارهایی در اعماق غارها نقاشی شده که رسیدن بدانجا فوق‌العاده دشوار است زیرا باید از کنار پرتگاه‌های عمیق و خطرناک عبور کرده و از زیر آبشارهای متعدد و از میان دالان‌های بسیار تنگ گذشت. باید یادآوری کردکه هنرمندان ابتدا از تمام این رمزگذراهی پرخطر که محل شیران و خرسپای غار بوده عبور میکره‌اند و بعد کار خود را در تنور ضعیف‌پیسوز یا شمل‌های پردود به‌انجام میرسانده‌اند و به‌احتمال قوی وسیله افروختن چراغ آنها چیزی جز قطعه سنگ آتش‌زنه‌ای که به‌قطعه‌ای از پی‌ریت آهن میکوفته‌اند نبوده است، باین اوصاف برتصمیم واره‌ه و پشت‌کار این هنرمندان برای نقاشی اشکال مختلف حیوانات و انسانها میتوان پی بردکه چگونه خطرات مختلف را استقبال میکره‌اند تادر اعماق زمین تصاویری که در ذهن آنها موج میزده بر دیوارها بکشند. چنین بنظر میرسدکه آنها مخصوصاً بدن‌بال دور-ترین دیوارهاکه با محیط زندگی معمولی درازترین فاصله را داشته میرفته‌اند.

در میان غارهای مشهور عصر حجر، بسیاری از آنها فوق‌العاده عمیق و پرپیچ‌وخمند. در غار «فون‌دوکوم» در فرانسه راه رسیدن به‌محل نقاشی از چاهی میگذرد که انسان فریه از آن نمیتوانسته پائین برود و بعداز لبه پرتگاهی باید گذشت که هرلحظه احتمال سقوط در اعماق آن می‌رود، و تازه محلی که درآنها یک شیر و یک‌کرگدن نقاشی شده آنقدر از سطح زیرین غار ارتفاع دارد که هنرمند میبایستی بحال تعادل روی دوش انسان دیگری میایستاده تاکار خود را بتواند انجام دهد. درغار پازی‌یگا باید از یک گذرگاه که رودخانه‌ای خروشان در زیر آنست عبور کرد و آنگاه از

تزیین وکنده‌کاری‌وسائل‌واپزارکارو زووبین‌ها بوسیله نقوش هندسی ظاهراً تنها جرعه ذوق هنری آنها بوده است. دسته تیرها و سوزن-



هاتفاق، به‌شکار برده‌ازند. معمولاً اجتماع شکارچیان با مراسم خاصی همراه بوده و افراد دوقبلیکه فقط و با یکدیگر شادی خودرا ظاهر میکره‌اند.

سوراخی مانند يك لوله بخاری دیواری تنگ پائین رفت و بعد از دالان‌های بسیار باریک و پرپیچ‌وخم گذشت و سرانجام به‌محوطه‌ای که پردیواره آن انسانها نقاشی کرده‌اند رسید، در غار مونتسپان تنها راه رسیدن به‌دیواری که در آنجا نقش خرسی را که سرش یا شریبه چند نیزه سوراخ شده کشیده‌اند، عبور از یک رودخانه سریع زیرزمینی است. در غارتوک دودوپر برای رسیدن به‌محلی که انسانهای عصر حجر دیوارهای آنها نقاشی کرده‌اند، جهانگردان امروز باید از دریاچه‌ای یا قایق عبور کنند. و سپس با نردبان ریسمانی از صخره‌ای زیرزمینی بالا بروند. پردیوارهای این غار نقش دوگوزن نروماده و در کف غار جای پای رقصندگان را برخاک رس میتوان مشاهده کرد. غارنویو نیز در میان غارهای ماقبل تاریخ شاهدهی براین میل واراده انسانها به‌نقاشی در دورترین نقطه است، زیرا هیچ یک از دیواره‌های مختلف‌این غار را نقاشی نکرده‌اند و برای خلق آثار هنری به‌عمق ۷۰۰ متری از دهانه غار پائین رفته‌اند.

چنین بنظر میرسد که هنر تخیلی واقعی که خاص دوران صناعت پارینه سنگی است با پایان یافتن این دوران از میان رفته‌است. تمایل به‌نقش-های مجرد و منتزح و هندسی که خاص دوران‌نو سنگی است نشانه انحطاط سنت هنر تا‌نورالیستی و طبیعی است. اقوامی که تمدن وفرهنگت‌کشاورزی را در اروپای غربی و جنوب غربی پایه‌گذاری کردند بی‌شک از نسل شکارچیان دوران پارینه سنگی بوده‌اند ولی تیوغ هنری خود را از دست آنها را به‌جنبش درمیآورد تفاوت میکند. مثلاً در غارلاسکو، حیواناتی که نقاشی شده‌اند باینکه‌نموج حیات در آنها بخوبی احساس میشود نوعی سکون شاعرانه دارند، در حالیکه در غارالتامیرا همه‌آنها

میردند یا خطوط هندسی تزئین شده و سه‌گوش‌ها و چهارگوش‌ها و دواپیر ولوزی‌هایی بر روی این اشیاء نقش میکره‌اند که تا حدودی هماهنگی و زیبایی دارد، ولی از آن هنر طبیعی عصر حجر قدیم بسیار دور است. در میان آثار هنری سیادان و شکارچیان دوران نوسنگی در شمال اروپا که امروز به‌هنر کهن اسکاندیناوی مشهور است نقوش حیوانات مختلف را می‌بینیم و بعضی از محققان چنین انگاشته‌اند که این آثار، در واقع دنباله هنر دوران پارینه سنگی است ولی تحقیقات بیشترچنین

زندگی و حرکت در نقش‌ها

هنر دوران پارینه‌سنگی در زمینه انتخاب موضوع، اصولاً محدود بود. نقاشی دراروپای غربی منحصر به‌نمایش حیوانات بوده. نشان‌دادن پیکر زن و مرد اغلب از راه مجسمه‌سازی یا کنده‌کاری‌انجام میگرفت. جانوران اغلب تنها نشان داده شده‌اند، و وقتی مانند نقاشی غارلاسکو بحالت گروه‌هستند، صحنه‌ای را نشان نمیدهند و از لحاظ تصویری ارتباطی با یکدیگر ندارند، معمولاً حیوانات ایستاده‌اند، راه میروند یا میدوند ولی حرکاتی‌که آنها را به‌جنبش درمیآورد تفاوت میکند. مثلاً در غارلاسکو، حیواناتی که نقاشی شده‌اند باینکه‌نموج حیات در آنها بخوبی احساس میشود نوعی سکون شاعرانه دارند، در حالیکه در غارالتامیرا همه‌آنها

پراز تحرك و نیرو هستند. در بعضی نقاشی‌ها حالات و حرکاتی به‌حیوانات داده‌اند که نادرست و درعین حال آنها را زنده‌تر و پرحیات‌تر جلوه میدهد.

گاوی که در نقاشی غارلاسکو خیز برداشته و اسبی که در حال افتادن است و در غارالتامیرا گاو وحشی که زانو زده همه از این نوعند... در بعضی از دیواره‌ها دادن این‌حالات جسمانی به‌حیوانات گاه‌بسیب چگونگی سطح‌دیواره و استفاده از قسمت صاف و نسبتاً صیقلی است و در بعضی جاهای دیگر هنرمند خواسته نقاشی قدیم‌تری را با نقاشی خود بپوشاند. در صورت اخیر آثاری‌که بوجودآمده‌کار هنرمندان واقعی بوده ولی در بعضی موارد که نقاشی‌ها از طرف خدمتگزاران جادویا توتم انجام گرفته روی نقاشیهای قبلی را پوشانده است. در بعضی موارد استثنائی صحنه‌هایی نیز تجسم یافته مانند تابلوی زیبای غار «فون‌دوکوم» که دوگوزن نروماده را نشان میدهد: گوزن ماده زانو زده و سرراخم‌کرده در حالیکه گوزن نر بطرف جلو بسوی او خم شده است. مجموع این تابلو در عین سادگی ارتباط معنوی بین دو حیوان را بخوبی نشان میدهد و از تماشای آن احساس نوازش بخوبی درک میشود. اما قدیم‌ترین نقاشی که واقفاً يك صحنه کامل را نشان میدهد و میتوان آنرا اولین نقاشی وصفی انسان‌های ماقبل تاریخ محسوب‌کرد. تابلوی معروف غارلاسکو در فرانسه است. در آنجا مردی را می‌بینیم که بر زمین افتاده و ظاهراً مرده است و در کنار او گاو وحشی نیرومندی بطور حیرت‌آوری خود را جمع کرده و امعاء واحشاشش بیرون ریخته و پهلویش را نیزه‌ای پاره‌کرده است. این صحنه را به‌انحاء مختلف تفسیر کرده‌اند. بعضی‌ها کردند ایستاده‌ای که کسی دورتر نقاشی شده نیز جزو صحنه اصلی میدانند. شاید ماهرکز قصد واقعی این تابلو را تشناسیم و فی‌الواقع معلوم نیست يك ماجرای واقعی را نقاش مجسم کرده یا یکی از اشعار حماسی را که گردآتش شنیده‌بصورت نقش آفریده است، ولی آنچه مسلم است این‌است که دراین تابلوی منحصر بفرده نقاش عصر حجر میخواست واقعه‌ای را بیان کند.

گفته‌اند که پیدایش هنر عصر حجر غیر محتمل‌ترین واقعه تاریخی است که ممکن بود روی دهد، اما باید توجه داشت که در مورد سایرچش-های خلاقه تیوغ بشر که برای خوشبختی انسان‌در طی تاریخ جابجا متظاهر شده نیز چنین سخن میتوان گفت و نامحتمل بودن آنها را مطرح کرد... علل جزرومد توانایی‌های روح انسان و عواملی که موجب شکفتگی یا پژمردگی قدرت‌های معنوی گروه‌های انسانی میشود معمولاً در پرده ابهام نهفته و پنهان است، باین همه بدون اینکه ادعا کنیم بعق اسور دست یافته‌ایم. میتوانیم توضیحات و تغییراتی درباره آنها عرضه کنیم. از يك طرف میتوان معلوم ساخت که چه عواملی پیدایش هنر را ممکن ساخته‌اند. با اینکه

وقور نعمت‌های مادی هرگز مستقیماً بوجود آورنده و زاینده تیوغ هنری نمیتواند باشد، هیچ جامعه‌ای هم نمیتواند بدون داشتن حداقل امنیت اقتصادی هنرمندانی را در دل خود بپروراند. لذا تردید نمیتوان کردکه وقور صید در جنوب غربی اروپا در اواخر دوران یخبندان یکی از علل اساسی توسعه و رشد هنر پارینه‌سنگی بوده است بی‌شک هنرمندان شکارچی هم بوده‌اند اما احتمال بسیار دارد که بتدریج مرچه ماهرتر میشدند و در هنر خودتخصمی پیدا میکردند مدتی از اوقات را از شکار معاف میشده‌اند. و در مقابل خدمتی که برای عموم انجام میداده‌اند در تمام مدتی که در غارها مشغول کار بوده‌اند دیگران غذای آنها را فراهم میکره‌اند.

«ادامه دارد»

عشاقی که تصمیم میگیرند خودشان را از شر شوهر مزاحم خلاص کنند و بعد هم تصمیم خود را به مرحله اجرا میگذارند فراوانند. هر روز در زمانها و فیلمهای سینما با آنها رویبر می‌شویم. یا لاقبل در بعضی از زمانها و فیلمها... اما در زندگی روزمره واقعی، خارج از محیط زمان سینما، خیلی آسان نیست که يك نفر ناگهان تبدیل شود به يك چنانیکار بشود. تصمیم گرفتن آسان است ولی وقتی پای عمل به‌میان می‌آید... این گرفتاری بود که برای «تیری» نیز پیش‌آمده بود. گرفتاری اینکه چگونه همسرمتشوقه‌اش «ایون» را سره‌بسته کند. یعنی درحقیقت این‌چیزی بود که متشوقه‌اش از او خواسته بود. تشویقش کرده بود که هرچه زودتر سر این مزاحم را بکشد. تا بتوانند آزادتر و بی‌برواتر همدیگر را ملاقات کنند و بدون مانعی با هم زن و شوهر بشوند.

«تیری» راجع به‌این موضوع خیلی فکر کرده بود. اول بنظرش کار دشواری نیامده بود. برعکس، خیلی هم آسان نظر می‌آمد. اما بعد که قدری بیشتر فکر کرد باین نتیجه رسید که چنین کاری از دست او ساخته نیست. شاید از دست «ایون» ساخته بود. اما از او ساخته نبود. بعدیادش آمد که در خیلی از زمانها خواننده و در خیلی از فیلمهای سینما دیده که در این قبیل موارد خود زن کلک شوهرش را می‌کند...

«ایون» روزیروز شتابزده‌گی و عجله بیشتری نشان میداد. بالاخره روزی تیری به‌او گفت:

– گوش کن عزیزم. من خیلی دراین باره فکر کرده‌ام. ما نمیتوانیم دست‌به‌چنین اقدام وحشتناکی بزنیم. فکرتش را بکن که بعد از سره‌بسته‌گشتن شوهر تو چه وضعی پیدا خواهیم کرد. دیگر یکبار هم نخواهیم توانست بدون احساس ملالت و ندای وجدان به‌مسورت همدیگر نگاه کنیم. این ملالت و شیشمانی دائم عشق ما را نابود خواهد کرد.

ایون فکری کرده و جواب داده بود: – فکر میکنم حق با تو باشد. من هم در این مورد خیلی فکر کرده‌ام. نقشه‌ای که برای نابود کردن شوهرم کشیده بودیم نقشه احمقانه‌ای بود...

و بعد ازچندلحظه سکوت افزوده بود: – اصلاً چه‌میبی دارد که همانطورمثل سابق به‌ملاقاتهای خودمان ادامه‌بدهیم. چون شوهرم فیلیپ، آنقدرها هم مرد مزاحمی نیست.

و بعد ایون خندیده بود و اما خنده او بیش از آنکه اثری از رضایت و خوشحالی داشته باشد تمسخرآمیز بود. يك‌نوع نیشخند بود. لبهایش را غنچه کرده بود و حالتی بخود گرفته بود که تیری خوب با آن آشنا بود. میدانست این حرفها را برای رضای دل او زده است. میدانست که در دلش غیر از این میگذرد. میدانست که دلش میخواهد بگوید:

– خودم پیش‌بینی کرده بودم. توامسلا مرد عمل نیستی. فقط بلدی خوب حرف بزنی. وقتی قرار میشود نقشه‌ای بکشیم تو پیش‌قدم می‌شوی. اما وقتی قرار شد اقدام یکی بجای جلو رفتن عقب نشینی می‌کنی... همه اینها نشانه آنست که تو مرا دوست

نداری. یا آنطور که اها می‌کنی دوست نداری. اگرواقماً دوستمیداشتی به‌هرکاری دست می‌زدی.

تیری فشاری برقلب خود احساس کرد. این قضاوت عادلانه‌ای نبود. او واقماً «ایون» را دوست داشت. ولی مگر معنی عشق عمیق و واقعی اینست که مرد بخاطر زنی که دوستش دارد تا سرحد چنانیتیش برود؟

از آن‌پس چند روز «ایون» را ندید. خوب حس میکرد که متشوقه‌اش رنجیده است. و شاید تنها راه از بین بردن این رنجش دست زدن به‌همان اقدامی بود که قبلاً آنقدر در باره‌اش صحبت کرده بودند: اقدام به سره‌بسته‌گشتن فیلیپ، شوهر ایون.

تیری گنج شده بود. احساس‌نا‌توانی و درماندگی میکرد. از يك طرف گذشتن از ایون برایش امکان‌پذیر نبود و از طرفی خود را مرد کشتن بهترین دوستش فیلیپ

نمیدید... و با چنین افکار پریشان و حالت مرددی بود که به‌منزل فیلیپ رفت.

مدتی طول کشید تا در را پریش باز کردند. «ایون» بود. گریه‌کنان خود را در آغوشش انداخت:

– تیری... تیری... چه‌خوب شده‌امدی... فیلیپ... اوه، فیلیپ...

تیری مبهوت برجای خشکش زده بود. وحشت کرده بود. گفت:

– چه اتفاقی افتاده؟ چه شده؟ خواهش میکنم... ایون...

بعضی گلوی زن جوان را می‌فرد. از شدت ناراحتی قدرت حرف زدن نداشت. همچنان اشک میریخت. تیری دوباره گفت: – خواهش میکنم ایون... حرف‌بزن... بگو چه اتفاقی افتاده. فیلیپ مرده؟

– نه فیلیپ نمرده بود. حالت بهم خورده بود. یکی دیگر از آن حمله‌های شدید قلبی به‌سراغش آمده بود. در موقعی که مشغول استحمام بود این اتفاق افتاده

بود. ایون بریده بریده اینها را تعریف کرد. بعد ساکت شد. سپس گفت:

– من فوراً دکتر را خبر کردم... بمحض آنکه فیلیپ را دیدگفت که مجدداً انفارکتوس کرده است. دو سوزن به او امیدی ندادند... به‌عقیده او هرلحظه ممکن است فیلیپ نفس آخر را بکشد. حالت آنقدر خطرناک است که جابجایش نمیتوان کرد...

تیری بسی‌اختیار به‌دیوار تکیه داد. پاهایش به‌لرزه درآمده بود که‌قدرت تحمل وزن بدنش را نداشت... انفارکتوس... هر لحظه ممکن است نفس آخر را بکشد... همین حالا، يك ساعت دیگر و شاید حتی اکثر يك روز دیگر... معجزه‌های روی داده بود... این همان راه‌حلی بود که آنها دنبالش می‌گشتند و کم‌کم از یافتنش‌نویسد می‌شدند... نمیدانست چه‌بگوید. اصلاً چه لزومی داشت حرفی بزند؛ هر حرفی می‌زد

بی‌معنی بود.

مدتی هر دو ساکت ماندند. هر دو میدانستند چه میخواهند بگویند اما هیچ‌کدام جرئت گفتنش را نداشتند. بالاخره ایون گفت:

– میل داری او را ببینی؟

– پله... پله... البته...

فیلیپ در تخت خود افتاده بود. به سختی نفس می‌کشید. سینش‌اش بالا و پایین روی سینش گذاشته بود. گونه‌هایش تو رفته بود. مدام سرایش مرتعش بود.

تیری آهسته جلو رفت. سرش پایین بود. حالت گناهکاری‌را داشت. در کنار تخت ایستاد. دست لرزانش را روی چوب بالای تخت گذاشت. حس کرد که اشک در چشمانش حلقه می‌زند و قلیش فشرده‌میشود. بیچاره فیلیپ! چه مرد خوبی بود. چقدر به او افتاد داشت. چه مرد مهربانی بود. چقدر رفاقت سرش میشد. چقدر به‌همه



مهربانی میکرد. و آنوقت او خواسته بود چنین مردی را از بین ببرد... نه، این کاری بود که هرگز از دست او ساخته نبود. شاید حالا فیلیپ در بستر مرگ افتاده بود. شاید تا چند ساعت دیگر، شاید به تا چند دقیقه دیگر می‌مرد. چه‌خوب شده بود که تیری نقشه خود را عملی نکرده بود. حالا دیگر همه کارها خود بخود روبراه میشد. دیگر ایون ملالتش‌نمیکرد. دیگر خودش‌احساس شرمساری نمیکرد. میتوانستند با همان‌عشق

میرفت. چشپایش بسته بود. دستپایش را روی سینش‌اش گذاشته بود. گونه‌هایش تو رفته بود. مدام سرایش مرتعش بود.

تیری آهسته جلو رفت. سرش پایین بود. حالت گناهکاری‌را داشت. در کنار تخت ایستاد. دست لرزانش را روی چوب بالای تخت گذاشت. حس کرد که اشک در چشمانش حلقه می‌زند و قلیش فشرده‌میشود. بیچاره فیلیپ! چه مرد خوبی بود. چقدر به او افتاد داشت. چه مرد مهربانی بود. چقدر رفاقت سرش میشد. چقدر به‌همه

تیری سی‌سال‌بودفیلیپ‌رامی‌شناخت. روی نمیکت مدرسه یا هم دوست شده بودند. باهم خدمت نظام کرده بودند. در روز ازدواج فیلیپ با ایون او شاهد عقد آنها بود. آنروز چقدر ایون بنظرش بی‌روح آمده بود. يك دختر جوان که فقط زیبایی داشت. بدون هیچ‌نوع کششی و جاذبه‌ای. مثل يك تابالوی‌بی‌روح نقاشی شده که فقط زیبایی حساب شده و کلاسیک داشته باشند... و بزودی همین زن، که غیر از زیبایی ظاهری هیچ چیز جالبی نداشت، زن زندگی او شده بود... تیری همچنانکه در کنار تخت فیلیپ ایستاده بود همه این چیزها را بخاطر می‌آورد. دروغهایی که گفته بودند، اختیاطهایی که‌بکار برده بودند و لظاظت بر از حیجان و اضطرابی که او و ایون در کنار هم گذرانده بودند... مخصوصاً در لحظاتی که فیلیپ نگاه معنی‌دارش را بر روی آنها میدوخت. و مثل این بود که میخواهد حرفی بزند. و بعد ساکت میماند و خودش را بکار دیگری سرگرم میکرد... و آن روز که ایون سرانیمه و وحشت‌زده سراغ او رفته بود و گفته بود: «او میداند... من یقین دارم که شوهرم به راز ما پی برده است.» و بعدها چقدر هر دو باین اضطراب بی‌معنی خودشان خندیده بودند. آنقدر خندیده بودند که اشک در چشمانشان حلقه زده‌بود. بیچاره فیلیپ... او چیزی نمیدانست. چیزی نفهمیده بود. خوش‌قلب‌تر از آن بود که فکر کند ممکن است بهترین دوستش به‌او خیانت کند. چقدر مرد مهربانی بود. چقدر وقادار بود. ایون همیشه او را مسک بزرگ من صدا می‌زد و او در جوابش می‌خندید.

تیری دستش را از روی چوب بالای تخت برداشت و بر پیشانی خودش کشید. فکر کرد: «فیلیپ بیچاره! من به‌تو خیانت کردم. از محبت و اعتماد تو نسبت به‌خودم سوءاستفاده کردم. و حالا دارم خودم را آماده میکنم که بطور قطع و برای همیشه جای ترا بگیرم.» از این فکر احساس‌شرمساری کرد. از خودش بدش آمد. يك لحظه تصمیم گرفت که در این‌آخرین‌ساعات‌زندگی‌دوستش، همه چیز را نزد او اعتراف کند. شاید بدین‌ترتیب یار گناهش سبکتر میشد. اما این کار را نکرد. جرئت حرف‌زدن نداشت. مخصوصاً که در اتاق تنها نبود. ایون در چندقدمی ایستاده و او را می‌نمایید. تیری بی‌اختیار سرش را برگرداند. نگاهش یانگاه زن جوان تلاقی کرد. چشمهای ایون اشک‌آلود بود. مثل اینکه او

هم دچار همین وسواس و نگرانی تیری شده بود. هر دو لبخند زدند. زنک زدند. ایون برای باز کردن در از اطاق خارج شد. و در همین لحظه بود که فیلیپ چشم گشود. نگاهش بی‌بروغ و خیره بود. مدتی همچنان بی‌حرکت به‌سقف اطاق نگریست. بعد روی همه میل و آناه اطاق گشت و سرانجام برروی تیری دوخته شد. – اوه، تیری... تو اینجا؟

تیری خم شد. دستش را روی دستهای بیخ کرده فیلیپ گذاشت. نمیتوانست جلوی گریه‌اش را بگیرد:

– فیلیپ... فیلیپ...

فیلیپ حالت عجیبی داشت. مثل اینکه اخم کرده بود. بزحمت گفت: – فکر میکنم که دیگر کار من ساخته است... نه، خواهش میکنم حرف مرا قطع نکن... هنوز کمی قدرت حرف‌زدن‌دارم. جلوتر بیا. باز هم جلوتر... راستی ایون کجاست؟

– نه برعکس. میخواهم تنها با تو صحبت کنم. حالا خوب گوش بده... تیری، من همیشه هم برای او شوهر خوبی‌بودهام. شاید خیلی‌ها مریاک شوهر نموده‌میدانستند. اما این درست نبود. من به زرم خیانت میکردم. و حالا پشیمانم. این يك نوع دیوانگی بود. يك نوع حماقت که هر‌مردی ممکن است مرتکب بشود. اما خوشبختانه زود تمام شد... چندبار میخواستم این موضوع را به تو بگویم. اما فرصت مناسبی پیش نیامد... بگذارد مختصر کنم. من مقداری عکس و نامه و یادگارهای بی‌ارزش دیگر از آن دوران نگاه داشته‌ام... تو میدانی من چه موجود احساساتی و احمق بودم. دل خودم را به چه چیزهای پوچی خوش میکردم. اما خوب، اینها یادگار دوران عشق‌بازی من با آن زن بود. یادگار روزهایی که به زرم خیانت میکردم... همه آنها را دريك صندوقچه کوچک سیاه‌رنگ مخفی کرده‌ام...

فیلیپ ساکت‌شد. مثل اینکه قواش به اشتها رسیده بود. نگاه خیره‌اش را‌دوباره به سقف اتاق دوخته بود. نفسش آنقدر ضعیف شده بود که تیری نداشت‌خاموش شده است. صدای ایون به گوشش خورد که در آشپزخانه بازنی، شاید یکی از همسایه‌ها، صحبت میکرد. فیلیپ ادامه‌داد:

– يك صندوقچه سیاه‌رنگ که در آخرین کشوی میز‌تحریرم گذاشته‌ام... باید قبل‌از آنکه ایون ببیند تو آن را برداری و با خودت ببری. اگر معجزه‌های روی داد و من زنده ماندم آن‌را برایت خواهم آورد. اما اگر من مردم باید قول بدهی که آن را خواهی سوزانند... به هیچ قیمتی نباید ایون به‌این راز پی‌برد. می‌فهمی؟ هیچوقت نباید بفهمد که شوهرش باو خیانت نمیکرده است...

تیری ساکت شد. قدرت حرف‌زدن نداشت. فقط حس میکرد که باری ازدوشش برداشته شده است. دیگر یار گناهش بر دوشش سنگینی نمیکرد. اعتراف فیلیپ، او و ایون را تبرئه کرده بود. فیلیپ به زرتش خیانت کرده بود و قطعاً با یکی از نزدیکترین دوستان ایون... و در حقیقت ایون نیز مقابله به مثل کرده بود. مهم‌بود که کدامیک اول شروع کرده بودند. فقط او دیگر احساس گناه نمیکرد... فیلیپ بزحمت گفت:

– قول میدهم. تیری؟ کجاستی؟ تیری دمشای بیخ کرده دوستش را فترد و آهسته گفت:

– همین‌جا هستم. قول میدهم فیلیپ... قول میدهم که طبق خواست تو عمل کنم... ولی یقین دارم که خودم صندوقچه را برایت پس می‌آورم. خواهی دید...

فیلیپ سرش را تکان داد. حالا دیگر کاملاً آرام شده بود. راضی شده بود. گفت:

– متشکرم تیری... حالا میخواهم چند نکته راجع به ایون با تو صحبت کنم... من می‌خواهم که تو...

ولی تیری هرگز دنباله حرفهای فیلیپ را نشنید. صدای پای ایون در‌راهرو پیچیده بود و لظه‌ای بعد زن جوان داخل شد. فیلیپ سکوت کرد. چشپما را بست و ساعتی بعد، بدون آنکه حرفی بزند، خاموش شد.

تیری برای یافتن صندوقچه‌سیاه‌رنگ بااشکالی رویرو نشد. صندوقچه در آخرین کشوی میز تحریر دوستش بود. صندوقچه‌ای از آن‌سوی که قفل ظریفی نیز به در آن‌زده بودند. تیری آن را لای روزنامه‌ای پیچید و لای پالتوی خود مخفی کرد. ایون به‌خواهر و برادرش تلفن زد و مرگ شوهرش را به آنها خبر داد. بزودی همه از راه میرسیدند. احتیاط حکم میکرد که در هنگام ورود آنها، تیری در آنجا نباشد... جرئت نکرد در همان اتاق و در حضورمدره، متشوقه‌اش را ببوسد. او را به زاهرو کشید و در آنجا بوسه‌های پر گونه‌اش داد. مثل يك پسرعموی خجالتی که دختر عموی خود را ببوسد.

از آنجا يك‌راست به کلبه ییلاقی که مدتها پیش برای قرارهای عاشقانه‌اش بسا ایون اجاره کرده بود بازگشت. بمحض رسیدن به کلبه به‌زیرزمین رفت و صندوقچه را از لای روزنامه درآورد. می‌خواست هرچه زودتر آخرین خواهش دوستش را عملی کند. نمی‌باست ایون باین راز پی‌برد. هوا سرد بود. کوره دستگاه حرارت مرکزی عمارت می‌سوخت. تیری در آن را باز کرد. چند لحظه به شعله‌های آتش خیره شد. بعد به صندوقچه سیاه‌رنگ نگاه کرد. چه اسراری در آن نهفته بود. اسراری که تا چند لحظه دیگر خاکستر میشد. فقط کافی بود صندوقچه را بداخل کوره بیندازد. آنوقت همه گذشته‌ها محو میشد و آینده آغاز می‌گشت. آینده‌ای روشن و پر امید و بدون نگرانی و ملالتهای گذشته... در عمرش هرگز چنین آرامشی حس نکرده بود. صندوقچه را به‌درون کوره مشتعل انداخت.

انفجار چنان شدید بود که صدای آن تا يك کیلومتری کلبه ییلاقی شنیده شد و شیشه‌های بسیاری از خانه‌های اطراف را درهم شکست.

دوروز طول کشید تا ماورین آتش‌نشانی توانستند پیکر سوخته و متلاشی‌شده تیری را از زیر خروارها سنگ‌وآجر بیرون‌کشند... برای کارشناسان آسان بود که بتوانند به مایهت انفجار پی ببرند. اما هیچکس به‌علت این حادثه پی نبرد. ایون نیز چیزی بیش از سایرین نمیدانست.

تلویزیون در خانواده و جامعه نو

آثار روان-تنی

اثر: انریک ملون مارتینز
ترجمه: جمشید ارجمند

ناشی از تلویزیون

سرف احساس عضو یک گروه و یک مجموعه بودن، دانستن اینکه با دیگران و مثل دیگران هستیم، ظهور خصایص ویژه جمعیت را تعیین می‌کند: احساس نیرو و قدرت ناشی از تنهایی بودن که انسان را وادار به تسلیم واپس‌زده می‌شوند؛ نوعی واگیری ذهنی شرکت در تمايلات و سلايق جمعیت، نوعی پیشنهاد پذیری که آن واگیری مذکور در فوق، از معلولهای آن است.

کشف وجود چنین پدیده‌ای بسیار آسان است، انسان، تنها به علت این که فردی است در بین جمعی فعال، بزودی در حالتی خاص، شبیه حال چیده و هیپنوتیزم، در آغوش هیپنوتیزم‌کننده می‌افتد. حالت فردی که در جوار فردهای دیگر قرار دارد، در حالتی مشابه، تغییر شکل می‌دهد و حالت عمومی جمعیت به درجه بسیار بالایی از پیشنهادپذیری می‌رسد. پس، حتی برای فردی که شخصیتی قوی داشته باشد، امکان مقاومت در برابر پیشنهاد، بسیار ضعیف است؛ راه مقاومت، پیشنهادی دیگرگونه است.

به طور خلاصه، حالت یک فرد متعلق به یک جمعیت، با زایل شدن قابل توجه شخصیت آگاه، سلطه شخصیت ناآگاه، هدایت شدن احساسها به وسیله نیروی پیشنهادکننده و واگیری جمعیت و گرایش به سوی تغییر شکل فوری افکار پیشنهاد شده به صورت عمل، مشخص می‌شود. فرد دیگر گمانا خودش نیست، بلکه موجود خودکاری است که خودش از راهنمایی او ناتوان شده است.

«انسان - تماشاگر» که واحدی است از یک جمعیت، جمعیتی وسیع و پراکنده‌ای بر سطح زمین، با ورود در فضای تلویزیونی، در حالتی قرار می‌گیرد که او را به درجات بسیار، از معیار تمدن پایین می‌آورد و اشکالی به او می‌بخشد که در موجودات متعلق به اشکال تحتانی تحول، نظیر بهائم و درندگان دیده می‌شود، حالتی که بیشتر با «علائم» ارتباط پیدا می‌کند، با تصویر و احساس، پس، اهمیت پیامهای تلویزیونی خارق‌العاده است. اکنون به بررسی روشن و تجزیه و تحلیل احساسات و اخلاقیات جمعیت‌هایی همانند باجمعی متشکل از تماشاگران می‌پردازیم. گفتمیم که جمعیت تقریباً به طور انحصاری به وسیله غنیمت ناآگاه هدایت می‌شود و اعمال آن بیشتر تحت تأثیر نغاح است تا مغز. جمعیت که بازیچه همه محرکهای

خارجی است، تغییرات همیشگی آنها را منعکس می‌کند، پس برده محرک‌های دریافت شده خویش است. افکار عقلایی نیروی به حرکت درآوردن جمعیت را ندارند، بلکه این کار را محرکها انجام می‌دهند. نشان نماند که افکار را به صورت عقلی تصاویر استفاده می‌کند و تصاویر بخشی از یک زندگی را تشکیل می‌دهند و علیرغم همه حسن نیت‌ها، انتخاب شده، تطابق داده شده و دوباره آفریده شده هستند. پس تصویر به طور کلی بیان عقلی ندارد و ذاتاً غیر عقلی است. و این تصاویر با محتوای مربوط به زندگی خویش - واقعی یا فیکشنی - احساسهایی در نزد تماشاگر برمی‌انگیزند. این احساسها خود منشأ عکس‌الململایی از هر نوع هستند، و از خلال ضمیر ناآگاه تماشاگر در مغز او نفوذ می‌کنند و شکل و فرم «افکار» و «ایده‌ها» را پیدا می‌کنند بی این که تماشاگر ملتفت شده باشد.

طبیعی است که حتی در پیش پا افتاده‌ترین موارد، مثلاً یک تعلق، تماشاگر نه تنها متن نطق را دریافت می‌کند، بلکه تصویر ناطق را نیز در زوایا و کادراهی مختلف دریافت می‌دهد. پس به واسطه چشمان خود، عکس‌الململایی خوش‌آمدن، بدآمدن، اشتیاق، محکوم کردن و غیره را برمی‌انگیزد این «حضور» کم‌بیش بر حسب شیوه فنی نمایش، خود را تحمیل می‌کند: تمایی بسیار وسیع که چهره در آن خوب دیده نشود به تأثیر کمتری از یک نمای درشت دارد.

هرگونه روحیه انتقادی است و به همین علت زودباوری که از پیش در او وجود داشته، گسترش پیدا می‌کند. در این مورد باید خصلت تصنعی فیلمها را که متضاد با احساس واقعیت برای پذیرفتن آنهاست، به یاد آورد. به علاوه همه فیلمهای علمی - تخیلی، اسرارآمیز و غیره، که بر اساس داده‌های غیر واقعی ساخته شده‌اند عکس‌الململایی واقعی، متعلق به زندگی واقعی ایجاد می‌کنند نظیر ترس، شادی، انتظار، مو بریدن، راست شدن، گریه، بغض و غیره.

می‌توان چنین انگاشت که آنچه گفتمیم فقط در مورد انسان بی‌فرهنگ و تربیت نشده صادق است، اما انسان، از لحظه‌ای که وارد جمعیت می‌شود و به محض این‌که تلویزیون خود را روشن کرد، به شکلی واقعی، حتی اگر این شکل، ناآگاهانه باشد، وارد جمعیت

«انسان - تماشاگر» بیشتر با تصویر احساسات ارتباط پیدا می‌کند تماشاگر از تلویزیون انتظار «دیدن» دارد، در غیر این صورت آن را خاموش می‌کند جمعیت فقط از طریق تصویر فکر می‌کند و کارگردان تلویزیونی باید از این خاصیت استفاده کند

شکل، ناآگاهانه باشد، وارد جمعیت

می‌گردد - چه نادان و چه دانا، به درجاتی خیلی نزدیک بهم، عاجز از تأمل و اندیشه می‌گردد. جمعیت که جز از طریق تصویر، فکر نمی‌کند، بر حسب محتوای معنایی تصاویر و رابطه بین همدیگر آنها احساسهایی خوب یا بد می‌کند زیرا با توجه به جنبه توقف روحیه انتقادی، تماشاگر فقط با محرکات فیلمی عکس-العمل نشان می‌دهد.

این احساسهای خوب یا بد، که به وسیله جمعیت ظاهر می‌شود خصلت مضاعف ساده‌گی و در عین حال اغراق-آمیز بودن را دارد. فرد در جمعیت، از این نظر نیز، همچون نقطه نظرهای دیگر، به موجودات بدوی نزدیک می‌شود. همین‌ام، مبین قسمتی از توفیق فیلمها و برنامه‌های بسیار ساده و ابتدائی و شکست برنامه‌ها و نمایشهای فیلمی آکنده از دقایق و عمق است که ارزش آنها لزوماً از نظر تماشاگر تیبیک پوشیده می‌ماند.

جمعیت تنها از احساسهای اغراق‌آمیز متأثر می‌شود و به همین سبب، ناطق یا کارگردانی که بخواهد جمعیت را جذب کند باید از عبارات کوبنده، اغراق، تکرار و تأکید، سود جوید و حرکت نکند که چیزی را با استدلال عقلانی بنمایاند.

جمعیت همین اغراق را در احساسهای قهرمانان خود مطالب است: خصلت‌ها و فضیلت‌های آشکار آنان باید همیشه به اضعاف نشان داده شود. در مسابقه ورزشی، در تئاتر، در سینما و در تلویزیون، جمعیت از قهرمان خود فضیلت، شجاعت و اخلاق - منفی یا مثبت - مطالب است، اما در شکل مطلق آن که در زندگی واقعی حرکت وجود ندارد.

از همینجاست که پدیده ستارگان بزرگ، و پرستش هنرپیشه‌ها به وجود آمده است. پرستش که در سینما ابعدی بی‌بديل به دست آورده اما در تلویزیون هم با خصوصیت ملیت و صمیمی بیشتر و قاطع‌تر وجود دارد. جمعیت به دیدن یک هنرپیشه سینما، می‌داند که آن هنرپیشه او را نمی‌شناسد، اما به عکس وقتی که یک هنرپیشه یا گوینده تلویزیون را در خیابان می‌بیند نمی‌تواند از سلام شخصیت به او خودداری کند زیرا شخصیت تلویزیونی هر شب مستقیماً به خانه او می‌آید و در مرکز خانواده جا می‌گیرد و با او سخن می‌گوید.

می‌توان چنین انگاشت که آنچه گفتمیم فقط در مورد انسان بی‌فرهنگ و تربیت نشده صادق است، اما انسان، از لحظه‌ای که وارد جمعیت می‌شود و به محض این‌که تلویزیون خود را روشن کرد، به شکلی واقعی، حتی اگر این شکل، ناآگاهانه باشد، وارد جمعیت

گسترش بازم بیشتر تلویزیون

دشت قزوین، در پوشش امواج تلویزیونی

در هفته اول اردیبهشت ماه برای بیش از ۷۵۰ هزار نفر از مردم گیلان، مازندران، قزوین، کازرون و بوشهر امکان استفاده از برنامه‌های تلویزیونی فراهم می‌شود

روز جمعه - ۸ اردیبهشت، زاد روز والا حضرت علیرضا پهلوی - بهره‌برداری از فرستنده تلویزیونی دشت قزوین آغاز می‌شود. این فرستنده جدید که در ارتفاعات مراد تپه (ارتفاع ۴۰۰۰ متر) نصب شده، چهارصد وات قدرت دارد و قدرت تشعشع آن ۱۶ کیلووات است. برنامه‌های این فرستنده روی کانال ۱۱ بطریق افقی پخش خواهد شد. مخارج نصب این فرستنده در حدود ۹۷۵ هزار تومان شده که ده درصد آنرا شهر قزوین پرداخته و بقیه آن از محل حق گسترش و بودجه عمرانی سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران تأمین شده است.

فرستنده دشت قزوین روی خط مایکروویو تهران- رشت قرار دارد و برنامه‌های تهران را مستقیماً و همزمان پخش خواهد کرد. این مساله باعث می‌شود که مردم قزوین و حومه تعدادی از سریالهای دنباله‌دار تلویزیون مثل «روزهای زندگی» و «یتون پلیس» را از نیمه ببینند. چون امکان تجدید تمایش این سریالها وجود ندارد، تماشاگران عزیز ساکن دشت قزوین ناچار باید داستانهای این برنامه‌ها را از نیمه دنبال کنند. منتها اگر احساس بکنند که ادامه ماجراها برایشان روش و مفهوم نیست می‌توانند با مطالعه تماشا در تماس باشند تا ملاحظه قسمتهای گذشته داستانهارا، بطور اختصاصی، برای این خوانندگان گرامی چاپ کنیم و به صورت ضمیمه در اختیارشان بگذاریم.

فرستنده دشت قزوین و رفع یک سوءتفاهم

سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران از مدت‌ها پیش بفکر پوشاندن دشت قزوین با برنامه‌های تلویزیونی بود منتها انجام این امر قبل از اتمام خط مایکروویو تلویزیونی رشت و تلگراف عملی نبود و بنابراین اجرای این طرح تا هفته اول اردیبهشت ماه جاری بتوقیر افتاد. نکته قابل تذکر اینست که وعده‌هایی بر مردم قزوین داده شده بود که مطلقاً از طرف سازمان رادیو تلویزیون نبود. این وعده‌ها باعث شده بود که فروشگاه‌هایی اقدام بفروش دستگاههای گیرنده تلویزیون بکنند و مردم نیز دستگاههایی بخرند و در خانه‌هاشان نصب کنند و بعد مرتباً وسیله نامه یا تلفن یا جراید از سازمان رادیو

بلندترین آنتن در ایران

بهره‌برداری از دکل و آنتن جدید فرستنده گیلان در این هفته شروع شد. ارتفاع این آنتن ۳۳۵ متر است و بلندترین آنتن



آنتن موقت تلویزیون گیلان - مازندران (مرکز رشت) با ارتفاع چهل متر، اکنون جای خود را به یک آنتن ۳۳۵ متری داده است که بلندترین آنتن تلویزیون در سراسر کشور محسوب می‌شود

فرستنده کازرون

در سراسر کشور محسوب می‌شود و قدرت تشعشع آن بیش از ۷۰۰ کیلووات است. با نصب این آنتن عمده بیشتری از مردم گیلان و مازندران می‌توانند برنامه‌های تلویزیون گیلان - مازندران (مرکز رشت) را با کیفیت بهتر تماشا کنند. آنتن قبلی این مرکز به ارتفاع ۴۰ متر بود و قدرت تشعشع آن از ۴۰ کیلو-وات تجاوز نمی‌کرد. در اینجا لازم به یادآوری است که برای مرکز تلویزیون رشت از اول دکل ۳۰۰ متری در نظر گرفته شده بود اما این دکل قبل از آنکه از طرف شرکت سازنده تحویل سازمان رادیو تلویزیون بشود بر اثر اتفاقی شکست فرو ریخت، شرکت سازنده اقدام به ساختن دکل جدیدی کرد و تا آماده شدن این دکل، یک دکل موقت برایگان در اختیار سازمان رادیو تلویزیون گذاشت تا پخش برنامه‌های تلویزیون شرایط سخت برف و سرما برای فراهم ساختن امکانات نصب وسایل فرفرستنده نهایت کمک را بعمل آورد - گرامی و مفتنم شمارد.

فرستنده بوشهر

در نیمه دوم اردیبهشت همچنین فرستنده بوشهر با قدرت تشعشع ۴۵۰ وات شروع بکار می‌کند. دکل این فرستنده ۴۰ متری است و بر روی کانال ۹ برنامه‌های شبکه را برای بیش از ۵۵ هزار نفر اهالی شهر بوشهر و اطراف آن پخش می‌کند. بدین ترتیب، در بیش از ۷۵۰ هزار نفر از اهالی گیلان و مازندران - دشت قزوین - کازرون و بوشهر به تماشاگران برنامه‌های تلویزیون افزوده می‌شود.

در هفته آینده خبر نصب فرستنده‌های جدید رادیویی و تلویزیونی را با اطلاع شما خواهیم رساند.



ایدالله رؤیائی از اثری تازه

گفت: اگر نبود هم او بود، تن بود
اگر نبود، تن بس بود
گفتم: از روح حرف می‌زنی؟
گفت: نه از تن
گفتم: مگر از آنچه نیست نمی-
گفتی؟ تن گفتی که هست...
گفت: تن با نوشتن است که هست،
و نوش، از جان رها که می‌شود به سراغ
تن می‌آید. پس چون نوشتن همواره
هست، تن هست. و روح اگر نبود هم تن
بود.
- شاید درست می‌گوئی، اما يك
اشتباه کوچک داری، گفتم، نوش تو در
نوشتن روح است، و او نوش مال خودش
نیست. این دو وقتی که باهمند در او
باهمند. اوای که مثل جغداست، اوای
که در خودش نشسته فکر می‌کند. تو هم
اگر به خود بیچی يك واو می‌شوی، و
کم کم در روح می‌نشینی. حتی تن تو
وقتی معنائی می‌گیرد که شکل «و»
می‌شود.
گفت: من اتفاقاً وقتی کمی نویسم،
به شکل «و» می‌شوم. و تن دروازه نوشتن
حضوری اوای دارد.
- من می‌گویم او نوشتن. او تن
تو نیست، گفتم، اوای به عاریه از روح
است، و روح اگر نبود تن هم نبود ناگزیر
نوشتن هم نبود.

گفت: پس تو داری قبول می‌کنی
که تن همان «تن» چسبیده به واژه نوشتن
است.
گفتم: توقصداری حرف مرا به
دورکشانی و باطلش کنی. اما من اینجا
تمام می‌کنم این بحث را و از تو می‌پرسم:
آیا در عصرهای دور، وقتی هنوز نوشتن
نبود، تن هم نبود؟
گفتم: چرا بود.
گفتم: پس تن به نوش نیست که
چسبیده است. روح است که او خوش را
آزاده نوش به تن داده است. و پیش از آن،
در عصر قبل از کتابت، او مستقیم واو
خودش را تن می‌کرد. یا تن وقتی که مثل
جغد تفکر، به شکل «و» در می‌آمد در
وسط روح می‌نشست.
گفت: تو داری از عصر قبل از
کتابت حرف می‌زنی. در آن زمان هنوز
واوی نبود که شکل آن معلوم شود،
انگار می‌خواهی سر درگم کنی؟
گفتم: هرگز، اما او در آن زمان
بالقوه در مصوت «او» در عالم صدا باقی
بود. منظورم اتفاقاً اینست که تو را به همین
نتیجه برسانم. یعنی که تن وقتی که بر
تفکر خم می‌شد و شکل جغد می‌گرفت
از حالت تجسد می‌رفت و تنها صدا می‌شد
که در مصوت «او» در وسط روح زندگی
می‌کرد.

گفت: پس تن صدا است
گفتم: نه حالا، در عصر سپیدی کاغذ.
گفت: پس در عصر قبل از کتابت،
انسان رها تن بود.
- و تن صداتی بود، گفتم، عصر
خداهای آزاد.
گفت: خداها همیشه آزاد بودند
گفتم: اتفاقاً اولین زندانی صفحه
سفید خدا بود، وقتی که اولین بار اولین
کلمه صفحه سفید را کمی سیاه کرد.
گفت: آخ!
گفتم: چرا! دلت برای خدا
می‌سوزد؟
گفت: نه، دلم برای نویسنده‌ها
می‌سوزد.
گفتم: چرا؟
گفت: برای اینکه اولین روز
زندانی شدن خدا اولین لحظه نویسنده
شد.
- یعنی می‌گوئی نویسنده‌ها خدا
هارا زندانی کردند؟ گفتم.
گفت: نه، اتفاقاً وقتی نویسنده
پیدا شد قبلاً جس خدا مقدر شده بود.
منتها این نویسنده‌ها، وقتی که تازه
اولین کلمه صفحه سفید را کمی سیاه کرده
بود، آنقدر از درد خدا بر صفحه سفید
شروع به نوشتن کردند که خودشان هم
زندانی صفحه سفید شدند.

گفتم: و از همانجا تن اسیر شد؟
- و سپیدی نجات پیدا کرد.
گفت:
گفتم: نه، صفحه‌های سفید، در
عصر ماقبل کتابت منتظر شب‌های شده‌ند
و ناراحتی ای نداشتند.
- ولی روزها ناراحت بودند،
گفتم.
گفتم: یعنی می‌گوئی الان، روزها
تن‌ها اسیر کاغذ سپیدند؟
گفت: نه، همیشه نه، وقتی نوشتن
از آن می‌گذرد. چون آنکس که می-
نویسد نیم تن خود را زیر نگاه نیمی
دیگر بر صفحه می‌گذارد.
گفتم: با این حساب نوشتن، پیش
تو یعنی تنیدن؟
گفت: آفرین!
گفتم: اگر تو نویسم اصلاً؟
گفت: آن کس که در برابر يك
صفحه سفید به سوسه نمی‌رود. آنکس
رهاست، تنش صدا است.
- تو باز يك اشتباه کوچک داری
گفتم، آنکه نمی‌نویسد آنرا که می-
نویسد می‌خواند، و یا برایش می‌خواند،
و وقتی که می‌خواند خواننده نیز می‌تند.
خواننده با تنی که روی صفحه کاغذ
مانده است می‌تند، و آن نیمه تن که گفتی
ایشکونه روی صفحه کاغذ يك تن کامل

می‌گردد.
گفت: آیا آن نیمه‌های تن که
خارج از صفحه مانده‌اند، نیم تن
خواننده، و آن نیمه رهای نویسنده، در
خارج از سپیدی کاغذ بهم نمی‌تنند،
تا يك تن کامل شوند.
گفتم: چرا، در گفتگو، اگر بهم
برسد تن می‌شوند، تن گفتن می‌شوند.
گفت: آفرین! داری به حرف اول
من می‌رسی.
گفتم: اما تنها تنی که کامل بر
صفحه مانده است آن خداست وقتی که
اولین کلمه اولین صفحه سفید را کمی
سیاه کرد.
گفت: آری، آری، این حرف از
حرف من چیزی نمی‌کاهد. انسان کامل
اوست، ماجمله نیمه‌ایم. او در میان نیمه
های اسیرها است، ما در دیای قاموس-
های فطور او، و شروع کرد به قفسیدن و
خواندن:
من تن
تو تن
من و تو تن تن
چو با تن تو می‌تم
تن تن تن تن
گفتم: داری برایش شعر می‌گوئی؟
- این شعر نیست، گفت، این کشف
حس منطبق هست.
آسان که حس، بی منطبق از کنامش
می‌آید
گفت: گفتی کنام؟ تو جایی برای
استراحت حس می‌شناسی؟
- آری، گفتم، اما برای استراحت
منطبق نه!
گفت: من در این قضیه با تو هم‌راهم
لکن، در شعر من - که شور من بود -
می‌خواستم بگویم، که آنچه از قلمرو
حس می‌آید می‌تواند در مورد خدا
بی‌پای چوبین باشد. اما بابائی از حالات
خون و گوشت. منظور من از کشف حس
منطبق اینست که، تنها اینجا فقط تو می-

توانی منطبق از حس بسازی، حالیکه
این دو هر جای دیگر از هم بیزارند
گفتم: من هیچوقت در جستجوی
ساختن منطبق نیستم، نه از جهان حس،
نه از اصول عقل. زیرا که من نمی‌خواهم
باخوش منطقی باشم. زیرا منطقی‌ترین
ضعف‌های آدم‌هاست. کاری نمی‌کند و
این میان فقط کلمه‌ها را مستعمل می‌کند.
گفت: آخ!
گفتم: چرا! دلت برای کلمه‌ها
می‌سوزد؟
گفت: نه، دلم برای ایا می‌سوزد،
که گفتگو میان کلماتی را مستعمل کرد،
و بحث داشت همد می‌رفت.
گفتم: اما من، من از کنار حس
همیشه گذر کردم. و تو، تو گاه بروز از
بازی کردی.
- منظور تو اگر بازی با کلمه
است، گفتم، می‌پرسم آیا در ابتدا، وقتی
که بود، بازیچه بود؟
گفتم: نه، اما، وقتی که صفحه
سفید را کمی سیاه کرد، شد.
گفت: اما اگر نمی‌کرد، تن باز
بی‌توسل می‌ماند.
گفتم: بگو «اگر نمی‌شده».
- نه! پس حرف‌هایمان همه یادت
رفت، گفتم، وقتی که تن توسل خود را
بر صفحه سفید پیدا کرد، دیگر خدا
برای تن بازی نبود، بلکه خدا جایی
برای آرمیدن خود انتخاب کرد.
گفتم: پس، تن گور خدا است؟
گفت: پس، بهتر است اگر بگوئی
آرامگاه.
گفتم: اگر که تن خود آرام بگیرد؟
گفت: آرامگاهش خاک است.
گفتم: خاک خدا را نمی‌پذیرد.
گفت: آری، همین است که هر
انسان، وقتی که می‌میرد، يك خدا تا
قیامت سرگردان می‌شود.
تهران - ۱۴ اسفندماه ۱۳۵۰
از مجموعه: شعر فکر



دنیای کوچک دون کامیلو



از: جووانی گوارسکی
ترجمه: جمشید ارجمند

مقدمه‌ای از نویسنده:

چگونه کلاسهایم را طی کردم

موتور چینی را که خود به‌خود راه می‌رفت بیستند. تنها یادگاری که از این کبک‌های قدیم برایم مانده، یک بوق اتومبیل است از آن جورها که تشکیل شده از یک «پواره» لاستیکی که فشارش شده پدرم آن را بالای تختش میخ ریج کرده بود و گاهگاهی مخصوصاً در تابستان، نعره‌اش را در می‌آورد.

برادری هم دارم، اما پانزده روز پیش حرف‌شان شد و ترجیح می‌دهم از او حرف نزنم. به‌علاوه یک موتورسیکلت چهار سیلندر، یک اتومبیل هشت سیلندر و یک زن، مجهز به دو بیج دارم.

پدر و مادرم تصمیم گرفته بودند که من مهندس کشتی بشوم؛ لذا من حقوق خواندم. استادانم مرا به کار طراحی واب نداشتند؛ لذا من کار آفیش و کاریکاتور سازی را پیشه کردم؛ این روحیه تلافی را بالاخره تا آنجا پیش بردم که کارم به مجسمه سازی با چوب و دکور تاتار کشید. همه‌اش را ولش! برای مشغولیت شغل دریایی در یک تصفیه‌خانه و نگهبانی یک توفنگاه دوچرخه را به‌عنده گرفتم؛ بعد چون موسیقی بلد نبودم شروع کردم به تعلیم ماندولین دادن به رفقا. بالاخره در یک شبانه‌روزی معلم‌شدم و موقع سرشماری، گواهینامه‌ای عالی در این رشته گرفتم؛ همچنین بی‌هیچ زحمتی، شغل صحیح یک روزنامه را بدست آوردم. برای تکمیل مزمدم، داستانهایی مورد علاقه محلی نوشتم. روزنامه‌ام یک روز، تعطیلی به من می‌داد و این روز، یکشنبه بود؛ مجله‌ای هفتگی روزهای دوشنبه در می‌آمد، در نتیجه من سردبیر مجله شدم. برای اطمینان از تحویل گرفتن به موقع همه مقاله، خودم سه چهارم‌شان را می‌نوشتم.

یک روز زیبا سوار ترن شدم و به میلان رفتم. موفق شدم خودم را وسط همکاران برتولدو مجله بزرگ فکاهی جا کنم؛ با این‌حال مجبورشدم از نوشتن دست بکنم؛ فقط اجازه نقاشی به‌من دادند. با نقاشی سفید بر زمینه سیاه از موقعیت



از این هفته، ترجمه یک سلسله داستانه‌های دون کامیلو را به‌نظر تان می‌رسانیم. نویسنده فقید این داستانه‌ها، جووانی گوارسکی، (۱۹۰۸-۱۹۶۸) از طنزنویسان برجسته ایتالیا بود که شرح حالش را از زبان خودش نقل خواهیم کرد.

دون کامیلو Don Camillo که امروز از معروفترین شخصیت‌های تخیلی ادبیات طنز اروپاست، کشتی است ساده لوح و شجاع و مؤمن که در مبارزه‌های دائم با Peppone شهردار کمونیست قصبه خود به‌سر می‌برد. محبوبیت، و قدرت شخصی دون کامیلو از یک سو و اعتقادات مذهبی از سوی دیگر او را رویروی شهردار که او نیز روستایی ساده لوح و متعصبی است قرار داده است و در همه این درگیری‌ها، دون کامیلو تمامی مستقیم و مکالمه‌های رویاروی یا عیسی مسیح دارد. پانچو شیرینی که خواهید خواند، صدها داستان دون کامیلو که از سالها پیش تدریجاً توسط نویسنده در روزنامه‌ها و کتابها به‌چاپ رسیده، شرح این مبارزه دائمی کشیش و شهردار است محیط و فضای داستانه‌ها معمولاً

قصه‌های است کوچک، در کشوری که جمع اعداد است، یعنی هم نیروی کلیسا به‌حیات خود ادامه می‌دهد و هم در جنب آن، حزب کمونیست قدرتی بسیار دارد به‌طوری که شهردار انتخابی از آن حزب است، اما این کمونیسم، همچنان که آن مذهب، در فضای روستایی و ساده لوحانه، متنی جداگانه پیدا می‌کنند. و بر این متن است که گوارسکی، طنز انتقادی خود را جاری می‌کند. چون در مقدمه این کتاب، گوارسکی خود توصیفی از شخصیت‌های خویش کرده، سخن را به او واگذار می‌کنیم. و تنها این را می‌افزاییم که داستانه‌های دون کامیلو کوتاه و شیرین و سرشار از طنز زیباست، و با شناختی مختصر از شخصیت‌ها، از هر کدام می‌توان خواندشان را شروع کرد.

بعضی از این داستانه‌ها در فرانسه به‌صورت فیلم درآمده است. و در آنها فرناندو، هنریشه فقید فرانسوی بازیگر نقش دون کامیلو، و جینو-چروی، هنریشه ایتالیایی بازیگر نقش پانچو Peppone شهردار کمونیست بوده‌اند.

گناه

اعتراف‌شده

دون کامیلو از آن آدمهایی بود که نمی‌تواند زبانشان را در دهن نگه‌دارند. و وقتی قصبه گند آن مالکهای پیرو دخترکها اتفاق افتاد، دون کامیلو اعمالشان را به‌رخشان کنایه موعق نماز بود؛ دون کامیلو کار را با یک تندی کوچک خیلی معمولی شروع کرده بود، بعد، یک‌دفعه همین‌که یکی از این برشرها را در اولین ردیفها مشاهده کرد،

دنیای کوچک

این نتیجه رسیدم که اصلاً تغییر نکرده‌اند. این تحقیق چنان کسمل کرد که خود را در خانه‌ام محبوس کردم.

چندی بعد در میلان روزنامه‌های نامیسی شد به اسم کاندیدو Candido و من با آن همکاری کردم؛ با این کار یکباره متوجه شدم که تا گردن در سیاست فرو رفته‌ام با این که در آن موقع، مثل حالا، فرد مستقلی بودم. آن روزنامه همکاری مرا خیلی ارج می‌گذازد، بدون شک برای این که سردبیرش هستم.

چند ماه پیش آقای والیرو تولیاتی (دبیر کل متوفای حزب کمونیست ایتالیا) در یک سخنرانی خوسردیش را از دست داد و آن روزنامه‌نویس ایتالیایی را که شخصی با سه سوراخ بینی اختراع کرده بود، «ایله سه‌گانه» خواند. ایله سه‌گانه هم و توجه آقای تولیاتی مرا روزنامه‌نویس بزرگ سیاسی ساخت. مردی با سه سوراخ بینی امروز در ایتالیا معروف است (منظور، خواست مرا از جریان خارج کند، و من به جبهه احضار شدم. و وقتی روز نهم سنپامبر فاشیسم سقوط کرد، این دفعه در الکساندریای شمال ایتالیا، آلمانها توقیف کردند. چون میل نداشتم برایشان کار کنم، مرا به بازداشتگاهی در لیسان فرستادند. تا آوریل ۱۹۴۵، تاریخی که انگلیسیها آزاد کردند به ایتالیا فرستاده شدم. در بازداشتگاههای مختلفی به سر بردم.

دوره زندانی، فطرتین دوره زندگیم بود. باید برای زنده ماندن دست به هر کاری می‌زدم؛ و با قبولیدن برنامه‌ای به خودم، که به این شرح خلاصه می‌کنم، کاملاً موفق شدم: «من نخواهم مرد، حتی اگر بکشند.» کار آسانی نیست وقتی آدم را به پنجاه کیلو استخوان، با احتساب شیش، ساس، گرسنگی و اندوه تقلیل داده باشند. وقتی به ایتالیا برگشتم، ملاحظه کردم که خیلی چیزها عوض شده است، بخصوص ایتالیاییها، و خیلی وقت برایم کردم که تشخیص دهم که این تغییرشان در جهت خوبی است یا بدی. در نهایت به

رود بود که در آنجا شور سیاسی به‌خشم تبدیل می‌شود اما با اینحال مردمانش جذاب، سخاوتمند، میهمان‌نواز و سرشار از طنز باقی مانده‌اند. آیا این به‌علت خورشید، خورشید وحشتناکی است که در تابستان سخت بر جمجمه ضربت می‌زند یا مه، مه غلیظی که در زمستان به سنگینی فشار وارد می‌آورد؟

این داستانه‌ها به واقعیت خود زندگی است، و آنچنان واقعی که غالباً بعد از آن که آنها را نوشتم، در زندگی تکرار می‌شوند و من آنها را در روزنامه‌ها می‌خوانم. در حقیقت، وقایع از تخیل سبقت می‌گیرد. روزی داستانی نوشتم که قهرمانش، کمونیست‌من، به‌پایه بود؛ به‌پایه مینتگی سیاسی بر پا کرده بود که هوایمیلی رشد و اوراق شد کمونیستی ریخت؛ به‌پایه عصبانی شد و مسلحی برداشت؛ اما تا مرحله شلیک جلو نرفت. در حالی که داستان را می‌نوشتم فکر می‌کردم «این دیگر خیلی خیالی خواهد شد». چند ماه بعد در اسپلیمرگ که تنها کمونیستها به یک هوایمیا که تراکت پخش می‌کرد تیر اندازی کردند، بلکه موفق شدند آن را ساقط کنند.

دیگر چیزی بیشتر از این ندارم که درباره دون کامیلو بگویم. نباید متوقع بود که آدم مفلوکی بعد از آن که کتابی را نوشت، آن را بفهمد.

قدم ۱/۷۸ متر است و جمعاً هشت کتاب نوشته‌ام. یک فیلم هم ساخته‌ام که اسمش آدم‌هاست، و در همه ایتالیا پخش شده است. خیلیها هستند که سینما را دوست دارند؛ بعضها هم دوست ندارند. من به سینما بی‌تفاوتم. من حالا در زندگی به خیلی چیزها بی‌تفاوتم؛ اما تقصیر خودم نیست. تقصیر جنگ است. جنگ خیلی چیزها را در ما از بین برده است. ما خیلی کنتها و خیلی زنده‌ها را دیده‌ایم. غیر از این که قدم ۱/۷۸ متر است، همه عوایم به سرچایش است.

خون به‌صورتش دوید. اول روی مسیح بالای محراب را پوشاند که چیزی نشوند، بعد دست به‌کمر، یکی از آن خطابه‌های سبک خودش را اجرا کرد. رعد صدایی که از دهان غول خارج می‌شد چنان بود، و حرفهایی چنان درشت زد که گنبد کلیسای کوچک به‌لرزه درآمد.

موقع انتخابات که رسید، طبعاً دون کامیلو عقاید خود را درمورد کاندیداهای دست‌چپ به‌طریق فوق‌العاده واضح بیان کرد و یک شب زیبا، موقع گرگ‌ومیش، وقتی که به‌حجره خود برمی‌گشت، یک آدم سنگین گنده، از برجین سردآورده و خودش را انداخت روی او. دون کامیلو که دوچرخه‌اش و بسته هفتاد تخم‌مرغ آویزان به‌دسته آن، دست وپایش را بسته بود، چوب حسابی خورد؛ بعد مرد مثل قطره‌ای که به‌زمین افتاده باشد ناپدید شد.

دون کامیلو به‌هیچکس چیزی نگفت؛ به‌خانه‌اش برگشت و تخم‌مرغها را جای امنی گذاشت بعد مثل همیشه در این‌جور مواقع ظخیر به‌کلیسا رفت که با مسیح مشورت کند. پرسید:

«چی کار باید بکنم؟»
مسیح از فراز محراب جواب داد:
«بستو با به‌خورده روغن آبیالی‌شده بمال و صدات درناید. باید اوتانی‌بوکه به‌ما توهین می‌کن ببخشیم. قاعده اینه.»
دون کامیلو جواب داد:
«البته، ولی تصادفاً قضیه کتکه نه توهین.»
مسیح، به‌ترمی بسیار سخن را ادامه داد:
«خوب؟ توهینی که به‌جسم وارد می‌شه مگه دردناکتر از توهین روحه؟»
«موافقم یا حضرت! ولی شما باید توجه داشته باشین که وقتی منوکتک می‌زنن، من که وزیر شما هستم، به‌شما توهین می‌شه. و اگر من فطیان می‌کنم بیشتر واسه خاطر شماست نه‌خودم.»
«من بیشتر از تو وزیر خدا بودم، نه‌لا بخشیدم‌شون؟»
دون کامیلو نتیجه گرفت:
«با شما نیشه استدلال کرد. همیشه حق باشماست. اراده شما مطاعه. ما می‌بخشیم. ولی یادتون باشه اگر این آدماسکتون متشوقشون کرد و اومدن سرمو سکستن مسؤلوش شمااین؛ می‌توم از کتاب عهد عتیق هم براتون مثال بیارم...»
«دون کامیلو، با منم داری از عهد عتیق حرف می‌زنی؟ در مورد اونیه که به‌کار تو مربوط می‌شه مسؤلوتشو گردن می‌گیرم. اما این خودمون به‌ونه، به‌ضره کوچولوکه تورو دردت نمی‌آره؛ شاید همین بالاخره ببت بشه‌ونه که بهتر تو خونه من سیاست بازی کنه.»
دون کامیلو بخشید. با اینحال چیزی مثل خار درگلویش مانده بود. میل به‌دانستن این که چه کسی او را زده بود.
روزها گذشت و یک شب در حالی که دون کامیلو در جایگاه اعتراف‌گیری بود، از پشت زرده‌ها، صورت پانچو، رهبر چپ افراطی را دید.
«به‌پایه آمده بود اعتراف کنه، این جانده‌ای بود. دون کامیلو از خوشحالی عرش را سیر کرد.»
«برادرم خداوند با شما باشند، باشما

که بیش از هرکس دیگری به‌تبرک مقدس او محتاجید. خیلی وقت است که اعتراف نکرده‌اید؟»
«به‌پایه جواب داد:
«از ۱۹۱۸.»
«پس فکرتو بکنین که با این افکار فشتگی که تو سرتوئه چند تا حالا مرکب گناه شدین.»
«به‌پایه آه کشید:
«هه آره! خیلی - مثلاً چی؟»
«مثلاً دوماه پیش شمارو با چوب زد.»
دون کامیلو جواب داد:
«گناه بزرگیه، با توهین به‌وزیر خدا، شما به‌خدا توهین کردین.»
«به‌پایه گفت:
«من بشمون شدم، با این حال شمارو در عقاب وزیر خدا زدم، بلکه به‌عنوان رقیب سیاسی زدم. این به‌لحظه ضعفه.»
«غیر از این کار و غیر از تفلتون به‌این حزب شیطانی گناه بزرگ‌دیگه‌ای هم مرکب شدین؟»
«به‌پایه هرچه در چپته داشت خالی کرد. در مجموع خیلی سنگین بود و دون-کامیلو آنها را با بیست دغای «باتر» و «آوه» بخشید. به‌پایه جلوی میز مقدس زانو زد که دغای توبه‌اش را بخواند و دون کامیلو رفت جلوی پای مسیح محراب زانو زد. گفت:
«با عیسی، منو ببخشین، می‌خوام خاکشیرش کنم.»
عیسی جواب داد:
«حرفتم زن، من بخشیدم، توهم باید ببخشین، از طرف دیگه، این آدم خوبی.»
«با عیسی، به‌سرخبا اشتنا نکنین؛ اوتان مردمو مسخره می‌کن. خوب نگاهش کنین، این قیافه راهزن رو نمی‌بینی؟»
«قیافه‌ش مت همه قیافه‌های دیگه‌س، دون کامیلو، تو قلیت پراز کنیسه.»
«با عیسی، من خدمتکار خوبی بودم، لطفی به‌من بکنین؛ الا باذارین این شمع رو رویشش بشکنم، بالاخره هرچی باشه به‌شمع چیز مهمی نیس.»
عیسی جواب داد:
«نه دستپای تو برای تبرک‌کردنه، نه زند.»
دون کامیلو آهی کشید، علامت صلیب کشید، دغای زانو زده خواند و از محراب دور شد؛ بعد دوباره رومه‌محراب برگشت که باز علامت صلیب بکشد و طبعاً دید که پشت به‌پایه که زانو زده و غرق دعا بود قرار گرفته است. دون کامیلو درحالیکه انگشتش را با صلیب‌کرده بود و عیسی را نگاه می‌کرد زیر لب گفت:
«درست، دستها برای تبرک‌دانه، اما پاهای نه!»
عیسی از بالای محراب گفت:
«اینم درستنه، اما دون کامیلو، دقت کن، فقط یکی!»
لگد عین شلاق حرکت کرد. به‌پایه بر این که خم به‌پارو بیآورد تحمل کرد، بعد از جا بلند شد و تسکین یافته آه کشید.
«ده‌دقیقه بود که منتظرش بودم، حالا حس می‌کنم حالم بهتره.»
دون کامیلو که قلبش دیگر مثل آسمان صاف، باز و روشن شده بود گفت:
«من همینطور.»
عیسی چیزی نگفت، اما دیده می‌شد که اوهم راضی است.



علیرضا مشایخی



ایوب ملک

ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ملی ایران: کشف بزرگ موسیقی شناسان اروپایی

اعضای ارکستر، سفیران هنری ایران بودند و در اروپا کسب افتخار کردند

فستیوال رویان، همیشه همان قوس و قزح تصاویر صوتی را با ریتم‌های تند به‌شونده می‌دهد که بسیاری از قسمت‌هایش برجسته و متمایز است. امسال غیرمنتظره‌آهنگساز، ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ملی ایران به‌رهبری فرهاد مشکوة بود که با آمادگی کامل به‌موسیقی آوان-گارد اروپایی پرداخت و اجرای بسیار حساسی از «رامسی فیکاسیون» اثر لیگتی را ارائه داد. ژاک لونشان - منتقد موسیقی روزنامه لوموند، شماره ۴ آوریل ۱۹۷۲

ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ایران کارهایی را ارائه داد که از لحاظ اجرا سخت مشکل‌اند. آثاری از جان مک کیب، علیرضا مشایخی، جیورجی لیگتی، زولتان یسکو ایووملک. باید گفت که اجرای دواثر رامیفیکاسیون از لیگتی و لومینا از ملک در فستیوال رویان هر دو حضور دو آهنگسازی را بطور برجسته نمایان می‌کنند که در خلق موسیقی آوانگارد مقام افتخار آمیزی را دارا هستند. تریبون دولوزان



تمویق انداختیم، کارگردان تلویزیون سویس هم که شخص بسیار نوجوتی بود برای این برنامه ما را به‌کنار دریا برد و مادر این وضعیت اثر مشایخی را اجرا کردیم! وحالا قسمتی از فیلمی که تلویزیون سویس از فستیوال رویان تهیه کرده به‌ما اختصاص دارد.

بر خورد مردم چگونه بود؟

در رویان بعد از هر قطعه که اجرا می‌کردیم فریاد تحسین سالن را می‌لرزاند. رادیو تلویزیون فرانسه که قرار بود فقط قسمتی از «پرمان» اثر علیرضا مشایخی را در کنسرت ما ضبط کند تمام اثر مشایخی و تمام اثر ملک را ضبط کرد صحنه جالبی بوجود آمد: تماشاگران مایل نبودند سالن را تخلیه کنند و تلویزیون فرانسه اصرار داشت اینکار عملی شود چون میخواست قسمتی را مجددا ضبط کند. بالاخره همه ماندند و تلویزیون با حضور تماشاگران کار ضبط را انجام داد و ما در پایان با تحسین و تشویق جمعیت روبرو شدیم. تلویزیون سویس هم فیلمی از فستیوال رویان تهیه می‌کرد. البته تا آن موقع چون کنسرتی ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ملی ایران را میشناخت طبیعتا کار ما نیز قرار نبود در فیلم تلویزیون سویس منعکس گردد، ولی در پایان کنسرت کارگردان و مسئول برنامه از ما خواستند صبح روز بعد اجازه فیلم‌برداری بآنها بدهیم. روز بعد ما قرار بود به‌پاریس برویم ولی پیشنهاد تلویزیون سویس را قبول کردیم و سفر را چندساعتی به

موسیقی شناسان چه گفتند؟

دو ماه قبل از این که بخواهیم به رویان برویم با موریس فلوره که منتقد مجله نوزول اسپرواتور و مدیر برنامه‌های موسیقی فستیوال پائیز پاریس است ملاقاتی کردم و نظر وی را راجع به انتخاب قطعات برای فستیوال، رویان جویا شدم. در آن موقع گفتیم سوئیت لیریک اثر آلبان برگ که در اصل برای کوارتت نوشته شده و برای ارکستر زهی هم تنظیم شده میتواند جالب باشد. نظر وی این بود که آنقدر اجراهای خوبی از این اثر تا بحال شده و روی صفحه آمده که فکر نمیکنم ما بتوانیم در مقابل آن اجراها چیز تازه و قابل توجهی ارائه بدهیم. در مورد پیشنهاد من راجع به اجرای اثری از ژان پیر گزک نیز عقیده داشت که زیادی مشکل‌است! بنابراین حتی او که کار ما را در جشن هنر شیراز دیده و پسندیده بود اطمینان نداشت که ما بتوانیم مشکل‌ترین آثار موسیقی قرن حاضر را اجرا کنیم. اما وقتی که کنسرت ما را در رویان دید پشت صحنه آمده و گفت: «ارکستر شما اکنون می‌تواند همه چیز بزند و دیگر قطعه‌ای نیست که شما نتوانید اجرا کنید بنابراین حرفی را که چند ماه پیش زدم پس می‌گیرم». حرف دیگری هم زد، گفت شما از آن طرف دنیا جایی که خیلی‌ها نمی‌دانند در آنجا در زمینه موسیقی غربی کار می‌شود میانید و موسیقی مدرن ما را طوری اجرا می‌کنید که تمام موزیسین‌های ما باید بیایند و از شما یاد بگیرند». ژرژ اوریک آهنگساز و موسیقیدان برجسته فرانسوی کیفیت کار ما را با ارکستر مجلسی مشکل از سازهای پادی که در جهان بعنوان نمونه معروف است و حتی آنسامبل پادی دومن موزیکال فرانسه نیز بیان می‌کند مقایسه کرد. این گروه «کنسرت گوپل» نام دارد و رهبری آن با هریت فن کارایان است.

«بحث درباره کنسرت‌های ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ملی ایران در فستیوال رویان و شهرهای پاریس، بروکسل و آمستردام در صفحات هنری مطبوعات اروپا ادامه دارد. منتقدان برجسته اروپایی کار این ارکستر را در ردیف بهترین ارکسترهای مجلسی، تحسین می‌کنند و پیش‌بینی می‌کنند که در آینده‌های نزدیک آوازه این گروه جوان سراسر جهان را درخواهد نوردید. ما در اینجا ضمن نقل قسمت‌هایی از نوشته‌های نشریات اروپایی، پاسخ‌های خانم شهزاد افشار سرپرست ارکستر را به مسئولان خبر-نگار خود در زمینه ارکستر و انعکاس کنسرت‌های اروپادرج می‌کنیم.»

ذوقی که گردانندگان فستیوال رویان در انتخاب آثار به‌خرج می‌دهند امسال فرصت کشف گروهی را با ارزشی استثنائی نصیب ما کرد: ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ایران.

هانری ژاتو منتقد تریبون دولوزان

فستیوال رویان؟

● شهزاد افشار: نه سال است که فستیوال رویان برگزار می‌گردد (رویان شهری است در ساحل اتلانیک و فاصله زیادی با بورده ندارد). در این فستیوال که مختص هنرهای مدرن بخصوص موسیقی مدرن است غالباً جدیدترین آثار آهنگسازان معاصر عرضه می‌شود. امسال دو ماه و نیم به‌فستیوال ماندن برای شرکت در این فستیوال از ما هم دعوت شد. چون برای اولین بار بود که ارکستر بخارج میرفت بهتر بود که رهبر ارکستر هم ایرانی باشد خوشبختانه فرهاد مشکوة در آن موقع در ایران بود و رهبری ارکستر را به‌عهده گرفت. ضمناً لازم بود از فرصت استفاده می‌کردیم و در برنامه کشورها اثری از یک آهنگساز ایرانی می‌گنجاندیم. علیرضا مشایخی برای اینکار در نظر گرفته شد و با وقت کمی که داشت اثری تصنیف کرد که من آنرا در ردیف یکی از جالب‌ترین آثار موسیقی چند سال اخیر قرار میدهم. اولین اجرای جهانی اثر مشایخی که Permanent مجلسی رادیو نام داشت بوسیله ارکستر تلویزیون ملی ایران در فستیوال رویان انجام شد. بجز «پرمان» اثر مشایخی، قطعه تراسفورماسیونه Transforazione اثر زولتان یسکو نیز برای اولین بار در جهان بوسیله ارکستر در رویان اجرا شد.



کنسرت ارکستر مجلسی در سالن شهرداری بروکسل

رویان ۱۹۷۲ سولیست‌ها و ارکستر های خارجی برجسته‌ای را از نقطه نظر تکنیک و موزیکالیته معرفی کرد. این صفاتی بود که تابعال در انحصار موسیقی کشورهای توسعه یافته بود. بدینگونه معاصر لیسبون و ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ملی ایران و ارکستر مجمع موسیقی معاصر کیک برای نخستین بار از مرزهای خود خارج می‌شوند که از چنان نظام، دقت و حضور زنده‌ای برخوردارند که به‌کار آنها نوعی تاثیر سرمشق بودن می‌بخشد.

از موریس فلوره، لوزول اسپرواتور شماره ۱۶ آوریل ۱۹۷۲

برنامه‌ها؟

● ما اینبار در مشهورترین سالن‌های کنسرت اروپایی برنامه اجرا می‌کردیم. قسمت اعظم برنامه ما به موسیقی قرن بیستم اختصاص داشت و باقی موتسارت و پانچاک. ما موسیقی مدرن غرب اجرا می‌کردیم و خواسته و نخواست خودمان را در ردیف ارکسترهای بزرگ دنیا که به اجرای این نوع موسیقی می‌پردازند قرار داده بودیم.

چگونه به رویان دعوت شدید؟

● در پنجمین جشن هنر شیراز ما برنامه‌ای از موسیقی معاصر به‌رهبری فرهاد مشکوة اجرا کردیم. یکی از قطعات اثر ایووملک آهنگساز یوگسلاو بود که برای نوار استریوفونیک و ۱۲ نوازنده سولیست تصنیف شده. آهنگساز به‌اندازه‌ای از اجرای ما راضی بود که از ما نزد کلود ساموتل رئیس هنری فستیوال رویان تعریف کرد او هم پس از مشورت با شخص دیگری که در شیراز کار ما را شنیده بودند از ما برای شرکت در این فستیوال دعوت بعمل آورد.

کنسرت‌های اروپا؟

● فکر کردیم حالا که ارکستر به رویان می‌رود بهتر است از فرصت استفاده کنیم و ترتیب چند کنسرت را در شهرهای مهم اروپا بدهیم. پس با یک مؤسسه برگزارکننده کنسرت‌های بین‌المللی تماس گرفتیم. این کار بسیار مشکلی بود چون تمام سالن‌های بزرگ دنیا تقریباً از دو سال پیش رزرو می‌شوند و ما برای اینکار فقط دو ماه وقت داشتیم. بهمین دلیل تبلیغات ما در اروپا فوق‌العاده کم بود. مثلاً در هیچ جای بروکسل آفیش مربوط به برنامه‌مان را ندیدیم و در پاریس تنها چند آفیش مربوط به کنسرت‌مان در محلی که مخصوص گذاشتن آفیش بود به‌چشم می‌خورد. در آمستردام هم تنها یک آفیش آتم در سالن کنسرت گذاشته بودند. با وجود این، کمی تبلیغات اثر بدی روی برنامه‌های ما نگذاشت و استقبال از ما خارق‌العاده بود.



زولتان پشکو

روزهای سوم و پنجم اردیبهشت ماه، دستاران موسیقی به بویژه موسیقی معاصر یکی از نوازندگان زیر دست پیانو را در تهران، در میان خود خواهند یافت، «ماری فرانسواز بوکه» که بدعت سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران در تهران دو رستال از آثار آهنگسازان بزرگ قرن حاضر اجرا خواهد کرد در سال ۱۹۳۸ در فرانسه بدنیا آمد و تحصیلات موسیقی خود را در آکادمی موزیک وین، کنسرواتوار پاریس و موزارتوم سالزبورگ انجام داد. نخستین بار که نام او بعنوان یک پیانیست ورزیده شهرت یافت، بخاطر اجرای آثار آهنگسازان مکتب وین: آنتون ویرن، آلبان برگ و ارنولد شوپن بود. در سال ۱۹۷۱ اجرای دوره کامل آثار پیانوی ایگور استراوینسکی مقام او را تثبیت کرد. ماری فرانسواز بوکه در طول سالهای گذشته در مهمترین شهرهای اروپا به اجرای

تهران - سوم و پنجم اردیبهشت ماه

ماری فرانسواز بوکه، نوازنده‌ای بانگستان سحر آمیز



کنسرت ارکستر مجلسی تلویزیون نشان داد که ارکسترهایی که در اروپا شناخته نشده‌اند با ارزش و کیفیت حرفه‌ای خود، چون کارشان را جدی می‌دانند و با آگاهی و تمرین کافی آمده‌اند می‌توانند در اجرای آثاری به‌دشواری لومینای ایووملک و رامیفیکاسیون اثر لیگتی جلب توجه کنند و بدرخشند.
لوسوار - بلژیک

بجز آثار مدرن، اجرای قطعات دیگر چگونه بود؟

● اجراهایمان از آثار موتسارت و یاناچک بسیار مورد توجه قرار گرفت. اجرای خوب از آثار موتسارت که شفافیت لازم را داشته باشد بسیار مشکل است، بمعنی من بهترین اجرائی‌ها تا کنون از دیورتیمتوی موتسارت داده‌ایم بدون شک اجراهای پاریس و آمستردام بودند.

موفقیت ارکستر در نخستین سفر خارج و آینده؟

● موریس ورت که رئیس یکی از ژانسه‌های کنسرت است کنسرت ما را در رویان بسیار پسندید و پشت صحنه آمد و بما تبریکهای فراوان گفت ولی پیشنهادی نکرد و منتظر ماند تا اجراهای موتسارت و یاناچک را هم بشنود. در پایان کنسرت ما در پاریس گفت: «صدای ارکستر شما فوق‌العاده است، اثر موتسارت عالی اجرا شد من کمتر اجرائی باین زیبایی شنیده‌ام، و بعد اضافه کرد: «من از حالا باید برای شما کارهایی انجام دهم و شما باید به فستیوال‌های دیگر بروید و در تمام شهرها و پایتخت‌های بزرگ اروپا ظاهر شوید». بنابراین باید به انتظار دعوت‌های جدید باشیم.

ولی باید تاکید کنم که چیزی که باعث شد ما این قدر کنسرت‌ها را خوب اجرا کنیم حالت تک تک اعضای ارکستر بود هر یک از ما احساس میکرد سفیری از ایران است و باید تلاش کند با تمام قدرت و هوشیاری کارش را به بهترین نحوی انجام دهد.

تماشا در هفته‌های آینده به درج اظهار نظرهای بیشتری درباره کنسرت‌های اروپا و معرفی اعضای ارکستر مجلسی تلویزیون خواهد پرداخت.





صفحه روپرو: یکی از فیلمبرداران تلویزیون
ملی ایران در مناطق زلزله‌زده
فارس

بر نامه‌های هفتگی تلویزیون و رادیو

از پنجشنبه ۳۱ فروردین ماه
تا چهارشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۵۱

تلویزیون

- بر نامه اول (شبکه)
- بر نامه دوم
- بر نامه مراکز استانها
- تلویزیون آموزشی
- تلویزیون آمریکا

رادیو

- بر نامه اول
- بر نامه دوم

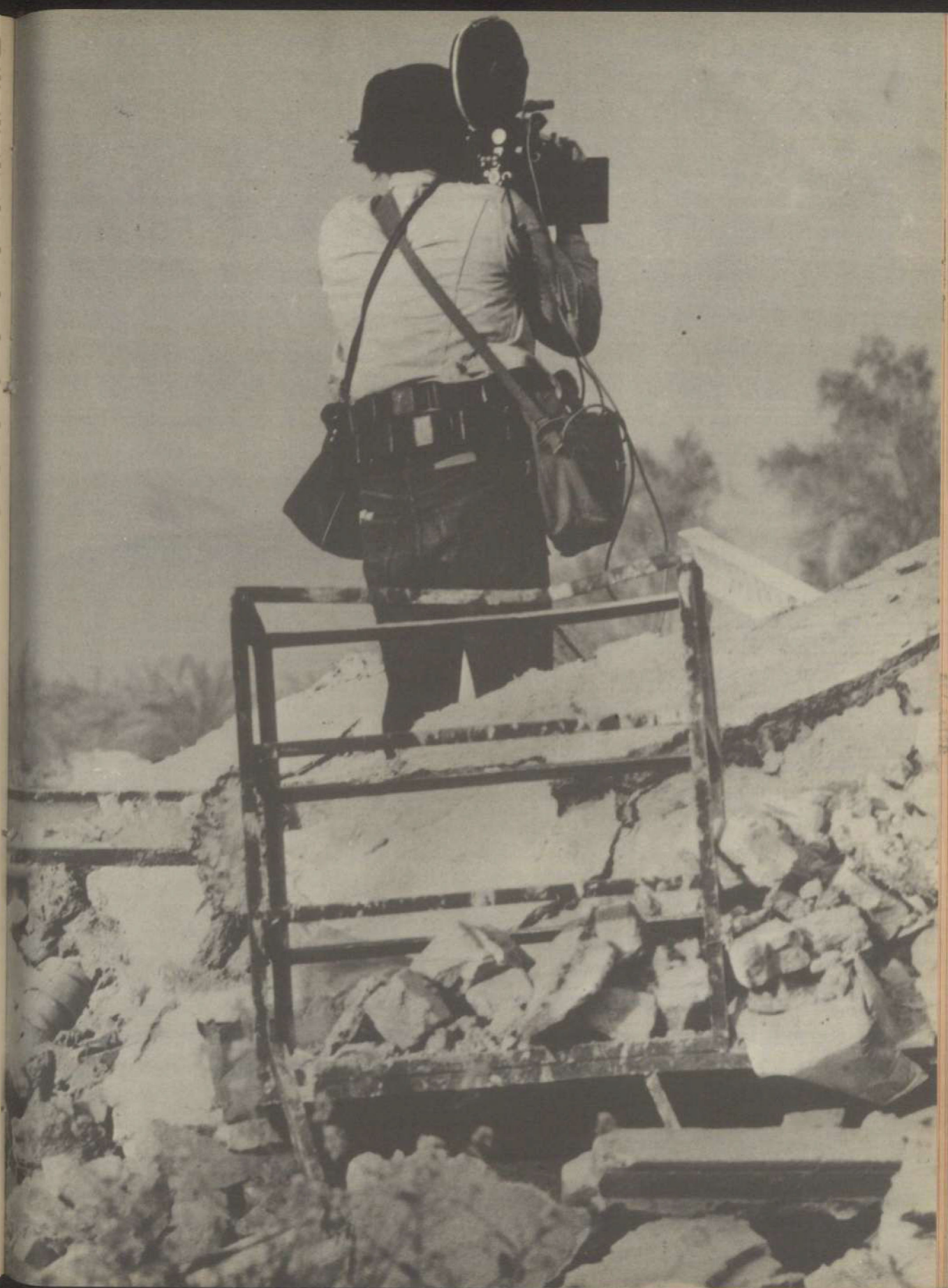


روی جلد: ارکستر مجلسی تلویزیون ملی
ایران به رهبری فرهاد مشکوة
(صفحات ۴۰ و ۴۱ را مطالعه فرمائید)
اسلاید رنگی از: مریم زندی

در این قسمت میخوانید:

- موسیقی ایرانی - پوران-سوزگل
(برنامه‌ای از جشن هنر)
- چهره آشنا: سعود معینی
- شما و رادیو - برنامه صحیح‌جمع
رادیو
- صدای آشنا: ایرج
- نقد فیلم: از شنودگان رادیو
- جدول برنامه‌های تلویزیون و
رادیو
- این هفته در تهران

ممکن است در آخرین لحظات، لزوماً تغییراتی در فهرست برنامه‌های رادیو و تلویزیون پیش بیاید. اینگونه تغییرات قبلاً از فرستنده‌ها اعلام میشود. در ضمن توجه تماشاگران تلویزیون را باین نکته جلب می‌کنیم که جز برنامه‌های اخبار که در ساعت اعلام شده پخش میشود، ممکن است پخش بعضی برنامه‌ها چند دقیقه زودتر یا دیرتر از وقت اعلام شده آغاز شود.



برنامه اول شبکه

داستان این فیلم ماجراهائی است که برای يك افسر آمریکائی پیش می - آید، افسری که بعد از پنج سال اسارت در ویتنام به آمریکا باز می گردد و می بیند همسرش دوباره ازدواج کرده است.

۲۴/۱۶ پخش مستقیم فرود آبولو ۱۶ به کره ماه

● جمعه ۱ اردیبهشت

۱۱ پخش آبولو ۱۶ (راهپیمائی درماه) ۱۳ کارگاه موسیقی و کارتون

ضمن اجرای آوازهای «پشواوی جوان» و «در صحراء ثوری موسیقی نیز بازگو می شود. مجری این برنامه سیمین قدیری است.

۱۴/۴۰ پسر سیرک
بار دیگر در يك فیلم وسترن شاهد دستبرد زدن عده ای سارق به بانک و حوادثی که طبیعتاً در پی دارد خواهیم بود.

کارگردان این فیلم رابرت واکر است.

۱۶/۵۵ مجله نگاه

در این برنامه دوباره زلزله، ورزش زنان، تورهای جلب سیاحان، کارخانه بیسکویت سازی و سوخت سفینه های فضائی در آینده و مدرسه هنری کلن، اطلاعاتی کسب می کنیم. تهیه کننده این برنامه گیتی مقدم و مجریانش پرویز خالویان و ژیلوا خواجه نوری هستند.

۱۶/۴۰ اخبار
۱۵ موسیقی ایرانی
۱۵/۴۰ چارل

افراد خانواده کنن که بدون اسلحه و فشنگ قصد عبور از صحراء را دارند مورد حمله عده ای ناشناس قرار می گیرند.

کارگردان این فیلم ویلیام گلکستون و نقش آفرینانش لیفاریکسون کاررون میچل و لیندا کریستال هستند.

۱۶/۴۰ فوتبال (بین تیم های تانینگام - فورست و چلسی انگلستان)
۱۷/۱۰ چشمک
۱۸/۵۶ جستجو

این بار آقای هواز با دزدانی که دختری را به قصد اخاذی ربوده اند درگیری پیدا می کند. این قسمت را که گل آناناس نام دارد نیکلاس کلاسانتو کارگردانی کرده و بازیگران آن کلیف پاتر، سوزان استراسبرگ آندرو براین و جین باری هستند.

۱۹/۴۵ پهلوانان
۳۰/۴۰ اخبار
۴۱/۵۵ اختاپوس

با وجود اینکه ماه دوم سال جدید آغاز شده است اعضای انجمن اختاپوس کماکان درگیر بررسی وقایع سال گذشته هستند. ولی قبل از نتیجه گیری از این



کارگاه موسیقی کودک



حسنا در برنامه چشمک

ارزیابی بحث و گفتگوی آنان به مسائل مربوط به معاملات زمین و زمین داری زمین خواری کشیده میشود و آقای بلژیکی کوشش میکند توجه اعضا را برای خرید زمینهای ارزانی که در گوشه و کنار دنیا وجود دارد، از آنچه زمینهای ویتنام و صحرائی سینا و... جلب نماید.

۱۹/۵۵ شهر آفتاب
۲۰/۴۰ اخبار

۲۱/۵۵ مصاحبه با چهارتن از مقدمین علیه امنیت کشور
۲۱/۴۰ پزشک محله

پسری که از پدرش جدا زندگی می کند و مبتلا به مرض قند است برای تعطیلات نزد پدرش باز می گردد. پدرش سعی دارد که او را بخود علاقمند کند.

۲۱/۴۵ بالانتر از خطر
۲۲/۴۰ تأثیر (محقق)

از گروه هنر ملی نمایشنامه ای بنام محقق را خواهید دید. نویسنده این نمایشنامه آخسر رادی و کارگردانش عباس جوانمرد است.

بازیگران این نمایشنامه نصرت پرتوی، محمود دولت آبادی و عده ای دیگر از اعضای گروه هنر ملی هستند.

● شنبه ۲ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۴/۱۰ شما و تلویزیون
۱۴/۲۵ ادبیات جهان
۱۶ جولیا
۱۶/۴۰ اخبار

بخش دوم
۱۴/۱۰ مجله پیتون
۱۶ دانش
۱۶/۴۰ اخبار

بخش سوم
۱۷/۴۰ تدریس زبان فرانسه و وارنسه
فرانسوی
۱۸ برنامه کودکان (زیر گنبد کبود و با هم کتاب بخوانیم)

۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محلی پخش نمیشود)

۱۹/۵۵ تملدن
۱۹/۴۵ اخبار
۲۰/۴۰ اخبار

۲۱/۵۵ مسابقه چهره ها
این بار باید شیشه ساز اصلی را از میان سایرین که ادعا می کنند شیشه سازند جدا کرد. مجری این

نام دارد کارگردانی این برنامه بمعده ویلیام اسکر است.

۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۵۵ روزهای زندگی
۲۲ آدم و حوا
۲۲/۴۰ موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)
۲۳ اخبار

● یکشنبه ۳ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۴/۱۰ کارگر
۱۴/۲۵ دکتر بن کیسی
۱۶/۴۰ اخبار

بخش دوم
۱۷/۴۰ تدریس زبان آلمانی
۱۸ برنامه کودکان (شکلک و فیلیپر)

۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محلی پخش نمیشود)

۱۹/۵۵ جادوی علم
۱۹/۴۰ کیسی جوتز

رئیس قبیله آپاچی زندانی شده و قراز است با قطار کیسی جوتز به شهر دیگری برده شود. طبیعی است که

افراد قبیله اش ساکت نخواهند نشست. کارگردان این فیلم جورج بر و هنر - پیشگانش بابی کلارک رولی والس الن هیل و باب تیلور می باشند.

۲۱/۴۰ نویسنده کارگاه
درباره کلینیک پزشکی دکتر یخاظر

سروش گذاشتن بروی جنایات خود افراد را شستوشی مغزی میدهد. جیسن گینگ نیز در این کلینیک مورد آزمایش قرار میگیرد و با همکاری پرده از روی جنایات دکتر بر میدارد.

۲۲/۴۰ ایران زمین
این برنامه شامل گفتگو نیست با مسعود فرزاد در باره عروض مولوی تهیه کننده این برنامه فرشته سعادت و مجری آن حسین رسائل است.

۲۲ اخبار
در آخرین قسمت پخش مستقیم از کره ماه (آبولو)

● چهارشنبه ۶ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۴/۱۰ حفاظت و ایمنی
۱۴/۲۵ موسیقی ایرانی
۱۴/۲۵ آژانس ا
۱۶/۴۰ اخبار

بخش دوم
۱۷ آموزش برای زنان روستائی
۱۷/۴۰ باگزبانی
۱۸ برنامه کودکان - زیر گنبد کبود - مسابقه جدول

۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محلی پخش نمیشود)

۱۹/۵۵ آبولو
دانش
۱۹/۴۰ البور تویست
۲۰/۴۰ اخبار

۲۱/۵۵ موسیقی ایرانی
۲۱/۴۰ دنیای براکن
۲۲/۴۰ مصاحبه با چهارتن از مقدمین علیه امنیت کشور
۲۳ اخبار

● سه شنبه ۵ اردیبهشت

بخش اول
۱۴ اخبار
۱۴/۱۰ مجله پیتون
۱۶ کانون خانواده
۱۶/۴۰ اخبار

بخش دوم
۱۷ آموزش برای خردسالان روستائی
۱۷/۴۵ آموزش برای بزرگسالان روستائی
۱۸/۴۰ موسیقی تکنوازی
۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محلی پخش نمیشود)

۱۹/۵۵ اتفاق ۲۲۲
۱۹/۳۵ مسابقه تالش
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۵۵ روزهای زندگی
۲۲ سرکار استوار



۲۳ اخبار

● چهارشنبه ۶ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۴/۱۰ حفاظت و ایمنی
۱۴/۲۵ موسیقی ایرانی
۱۴/۲۵ آژانس ا
۱۶/۴۰ اخبار

بخش دوم
۱۷ آموزش برای زنان روستائی
۱۷/۴۰ باگزبانی
۱۸ برنامه کودکان - زیر گنبد کبود - مسابقه جدول

۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محلی پخش نمیشود)

۱۹/۵۵ آبولو
دانش
۱۹/۴۰ البور تویست
۲۰/۴۰ اخبار

۲۱/۵۵ موسیقی ایرانی
۲۱/۴۰ دنیای براکن
۲۲/۴۰ مصاحبه با چهارتن از مقدمین علیه امنیت کشور
۲۳ اخبار

● سه شنبه ۵ اردیبهشت

بخش اول
۱۴ اخبار
۱۴/۱۰ مجله پیتون
۱۶ کانون خانواده
۱۶/۴۰ اخبار

بخش دوم
۱۷ آموزش برای خردسالان روستائی
۱۷/۴۵ آموزش برای بزرگسالان روستائی
۱۸/۴۰ موسیقی تکنوازی
۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محلی پخش نمیشود)

۱۹/۵۵ اتفاق ۲۲۲
۱۹/۳۵ مسابقه تالش
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۵۵ روزهای زندگی
۲۲ سرکار استوار

● یکشنبه ۳ اردیبهشت

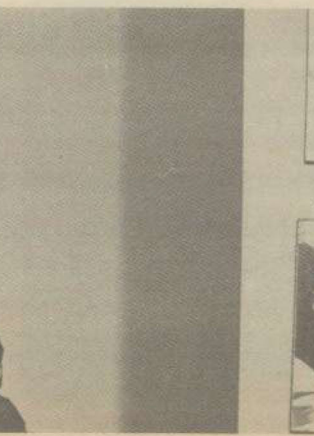
بخش اول
۱۳ اخبار
۱۴/۱۰ کارگر
۱۴/۲۵ دکتر بن کیسی
۱۶/۴۰ اخبار

بخش دوم
۱۷/۴۰ تدریس زبان آلمانی
۱۸ برنامه کودکان (شکلک و فیلیپر)

۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محلی پخش نمیشود)

۱۹/۵۵ جادوی علم
۱۹/۴۰ کیسی جوتز

رئیس قبیله آپاچی زندانی شده و قراز است با قطار کیسی جوتز به شهر دیگری برده شود. طبیعی است که



برنامه دوم

● شنبه ۲ اردیبهشت

اخبار	۱۹/۳۴
روکامبول	۱۹/۴۰
کمدی کلاسیک	۱۹/۵۴
ایران زمین	۳۰/۱۵
در آخرین قسمت از برنامه ادبیات کهن ایران، آقای دکتر بهرام فروشی به بحث درباره کشاورزی، طب و تطهیر از وندیداد می پردازند. با این برنامه سلسله گفتارهای ادبیات کهن ایران پایان میپذیرد.	
کارآگاه مگره	۳۰/۴۴
مسابقه جایزه بزرگ	۳۱
اخبار	۳۱/۳۰
وارته	۲۲
فیلم سینمایی	۲۲/۳۰

● یکشنبه ۳ اردیبهشت

اخبار	۱۹/۳۴
روکامبول	۱۹/۴۰
کنت مونت کریستو	۱۹/۵۴
موسیقی ایرانی	۳۰/۴۰
قرن بیست و یکم	۳۱
اخبار	۳۱/۳۰
ادبیات جهان	۳۲
تأثر	۳۲/۳۰

● پنجشنبه ۳۱ فروردین

۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۵ روکامبول
۱۹/۴۸ نیکلاس نیکلابی
بر اساس داستان نیکلاس نیکلابی اثر چارلز دیکنز نویسنده قرن ۱۹ انگلیس فیلمی در سیزده قسمت تهیه شده که از این پس شاهد نمایش آن خواهیم بود.
قسمت اول این فیلم «چه شروع تعجب آوری» نام دارد کارگردان آن جان کرافت و هنرپیشگانش، درک فرانسیس، گوردن کاستلو و جان مور میباشند.

● ۳۰/۱۴ روزها و روزنامهها

۳۰/۳۵ جولیا (محاكمه)
ماجرا آخرین این قسمت از فیلم، خانم کلایدپورتر دختر عموی جولیا است او که مقداری جنس و یکدست لباس نو خریده است هنگام عبور از خیابان با شخصی که یکسگ مجسمه‌ای دارد برخورد می‌کند و هر دو به زمین می‌افتند، در نتیجه لباسش پاره و سگ شکسته می‌شود و صاحبان آنها بر علیه یکدیگر به دادگاه شکایت می‌کنند و ماجراهائی پدید می‌آوردند که بهتر است از تلویزیون تماشا کنیم.

● ۳۱ شما و تلویزیون

۳۱/۳۰	اخبار
۲۲	موسیقی اصیل
۲۲/۳۰	گفتگو

● جمعه ۱ اردیبهشت

۱۹/۳۴	تام‌جویز
۳۰/۳۰	فرستاده
۳۱	رویدادهای هفته
۳۱/۳۰	اخبار
۲۲	شبیهای آبادان



مسابقه جایزه بزرگ

● دوشنبه ۴ اردیبهشت

۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۳۵	روکامبول
۱۹/۴۸	در سرزمین‌های دیگر
در این قسمت از برنامه طسلی فیلمی تاریخی مختصری از بازی‌های المپیک را خواهیم دید و با «پیرد کویرتن» بنیان‌گذار این بازی‌ها آشنا خواهیم شد.	



دایان کارول در نقش جولیا

● سه‌شنبه ۵ اردیبهشت

۱۹/۳۴	اخبار
۱۹/۴۰	روکامبول
۱۹/۵۴	کانون خانواده
۳۰/۱۸	گذرگاه
۳۰/۴۴	داخت

از روز هشتم نوامبر سال ۱۸۹۵ جهش نازهای در علم فیزیک بوقوع پیوست که منشاء تغییرات و تحولات گوناگونی در راه دستیابی به وسایل جدید و مبارزه با مشکلات بشر شد. تاریخ فوق‌زمانی است که رونتگن Rontgen موفق به یافتن اشعه X شد وی با دست یافتن بر اشعه‌ای با طول موجی کمتر از اشعه ماوراء بنفش توانست پایه‌گذار رشته‌ای باشد که هم اکنون کاربرد زیادی در طب، صنایع و سایر تحقیقات علمی دارد، برای آشنائی علاقمندان اصول و طریقه کارگرفتن اشعه X در برنامه این هفته مطرح میشود.

۳۱/۰۵	وارته
۳۱/۳۰	اخبار
۲۲	درباره سینما
۲۲/۳۰	فراگیری عشق

● چهارشنبه ۶ اردیبهشت

۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۳۵ دکتر بن کیسی
۳۰/۱۵ موسیقی کلاسیک
برنامه موسیقی کلاسیک این هفته دربر تازیت از کسرتار کستر مجلسی رادیو تلویزیونی ملی ایران که در قسمت اول آنتیکه دانسه از اوتودینوسیگی و در قسمت دوم، سرناذ برای سازهای زهی در می‌ماژور اثر انتونین دورژاک را اجرا میکند. حشمت سنجرى رهبر ارکستر سنفونیک تهران رهبر میهمان این برنامه است.

۳۰/۱۵	تقالی
قسمت سوم جنگ‌نوجهر با سلم‌وتور را می‌بینیم. منوچهر عزازم به جنگ کسانی است که عموها و پدش را کشته‌اند.	
۳۰/۴۰	احساس و تأثر
بعد از دیدن مجموعه غرور و تعصب که بر اساس نوشته جین اوستین تهیه شده بود از همین نویسنده مجموعه فیلم شده احساس و تأثر را هم خواهیم دید.	
جین اوستین نویسنده قرن هیجدهم انگلیس با وجود این که بیش از شش رمان نوشته دارای مقام‌الامی در ادبیات انگلیس است.	
داستان‌های عشقی او که سرشار از لطافتی زنانه است عموماً پایانی خوش دارد.	
۳۱/۳۰	اخبار
۲۲	هنرهای تجسمی
۲۲/۳۰	چش هنر
موسیقی ایرانی در پنجمین جشن هنر شیراز (به صفحه ۵۰ مراجعه کنید)	



وارته تام‌جویز



برنامه اخبار دوم، که بخش آن از ششم بهمن ماه ۱۳۴۹، هزمان با تغییرات برنامه‌های تلویزیون از سر گرفته شده، اکنون مورد توجه آندسته از تماشاگران تلویزیون در تهران و استان مرکزی قرار گرفته است که به مباحث فرهنگی، گفتگو پیرامون مشکلات شهری و اجتماعی، و تحلیل مسائل سیاسی علاقه‌مندند. این برنامه که هر شب در ساعت ۳۱/۳۰ از برنامه دوم بخش می‌شود معمولاً شامل خبرهای هنری روز، طرح يك مشکل شهری، خلاصه‌ای از مهمترین خبرهای سیاسی روز، بحث و گفتگو با مقامات مسئول و مردم، و گاه تفسیر مسائل ایران و عکس: دنیا بصیری و نادر صدیقی در: اخبار دوم جهان است.

راجرمور

بازیگر مجموعه تلویزیونی «آیوانهو»



از: مجله تلویزیون و سینما (آمریکا)

ترجمه: بیژن سمندر

مجموعه تلویزیونی «آیوانهو» که چهارشنبه‌ها ساعت نوزده و پنج دقیقه از برنامه اول - شبکه - پخش می‌شود، از مجموعه‌هایی است که نمایش آن در تلویزیون‌های جهان و همچنین تلویزیون ملی ایران تماشاگران زیادی را جلب کرده و محبوبیت فراوانی برای هنرپیشه آن، راجرمور، فراهم آورده است. و این است زندگی‌نامه هنری راجرمور، بازیگر آیوانهو.

از انگلستان گمنامی تا هالیوود شهرت و افتخار! در سن ۴۴ سالگی، خطوطی یس پیشنهادی بلندش سایه انداخته که رد پای یک جوانی پرشور را در سیمایش نشان می‌دهد، و او، از این پایت خوشحال است، چرا که این خطوط، نوعی جذابیت و تکامل مردانه به‌قیافه‌اش بخشیده‌اند.

راجر، این چین‌ها را در ازای از دست‌دادن سال‌های خوب زندگی به‌دست آورده، سال‌هایی که در فعالیت تلویزیونی، فصل درخشانی محسوب می‌شود.

او را سال‌ها پیش با مجموعه تلویزیونی «سنت» شناختیم و برای اولین بار، چهره‌اش از راه تلویزیون در ذهن تماشاگران نقش بست، سپس در «موریک» بازی درخشانش را دیدیم و اینک سریال «آیوانهو» است که هفت هفته با بازی هنرمندانه راجرمور شور و هیجان تازه‌ای را آغاز می‌کند.

راجرمور، با نگاهی که محبت در آن موج می‌زند درباره خودش چنین می‌گوید:

هرچند نمی‌ازم عمرم را در راه هدف ایده‌آلم صرف کرده‌ام تا به‌آزوبی خود رسیده‌ام، اما نمی‌دانید چه شیرین است کوشش و سرانجام، موفقیت. من همیشه مردم را دوست داشتم، یا آنها زندگی کرده و به‌آنها سرور ورزیده‌ام. پشتوانه موفقیت، تشویق مردم و اندیشه آگاهانه‌ایست که جامعه امروز در مورد هنر پیدا کرده است.

پدرم یک پلیس انگلیسی بود و من تنها فرزند خانواده‌ام هستم، ایام کودکی در انگلستان سپری شد. در ۱۵ سالگی مدرسه را رها کردم تا با دیدن دوره‌های هنری خود را برای ورود به یک کالج آماده کنم و رشته‌ای از رشته‌های هنر را دنبال کنم. ابتدا از معماری شروع کردم اما پس از مدتی تغییر رشته دادم و نقاشی را برگزیدم و به‌کشدن (کارتون) مشغول شدم ولی آنرا هم نیمه‌تمام رها کردم.

در ۱۸ سالگی، در مجلسی، با یک کارگردان روبرو شدم و مورد توجهش قرار گرفتم و بنا به توصیه و پیشنهاد او وارد دنیای بازیگری شدم. راجرمور با لیگند اضافه می‌کند:

... آن روز، سراسر راه را از آن مجلس گریز خواهم شد!

تا خانه دویدم تا به‌مادرم بگویم که: من هم استوارتم گریز خواهم شد!

البته پس از آن برای اینکه غیر از ظاهر آراسته، مایه‌نی هم داشته باشم یک دوره هنری دیگر را نیز گذراندم و خود را سبب بازی در تلویزیون کردم. پس از چند بازی کوچک به‌خاطر خدمت نظام فترتی در کارم ایجاد شد. بعد از پایان خدمت دوباره به‌بازیگری روی آوردم.

در آن زمان دو پیشنهاد برای بازی داشتم یکی بازی برای (الدوس) انگلستان و دیگری برای M.G.M (متروگلدوین‌مایر) هالیوود که پس از مدتی تردید، بالاخره هالیوود را ترجیح دادم و راهی آن دیار شدم زیرا منم مثل سایر بازیگران جوان در ذهن از هالیوود دنیای از رؤیا و تخیلات طلانی ساخته بودم.

چهره و بازی راجرمور در هالیوود خیلی زود مشخص شد و نامش در دهان مردم افتاد. روز اول که به‌محوطه‌کمیانی متروگلدوین‌مایر قدم گذاشت، ناقدان هنری زومه می‌کردند که:

«یک رابرت تایلور دیگر در عرصه سینما ظاهر شده یا «ارول‌فلین جدیدی در سینما خواهد درخشید» ولی وقتی راجرمور اولین نقش کوچک سینمایی‌اش را در فیلم «آخرین بار که پاریس را دیدم» به‌ناق الیزابت تایلور بازی کرد، ناقدان نوشتند: این جوان خوش سیم، می‌رود که برای خود جانی در سینما باز کند و جدا از روال ارول فلین و رابرت تایلور، کاراکتری مشخص یابد. کارهای اولیه راجرمور برای کمیانی مترو-گلدوین‌مایر بود و فیلم‌های این کمیانی بود که راجر درخشش پیدا کرد. لمره این درخشش قرار دادهای بیشماری بود که یکی پس از دیگری از طرف سایر فیلم‌سازان به او پیشنهاد شد اما راجر همچنان در گروه قرارداد خود با M.G.M. بود.

او در این دوره فعالیت هنری خود که سه سال طول

کشد فیلم‌هایی نظیر «ریان» به‌اتفاق لانا ترنر، «ملودی پایان یافته» به‌اتفاق الینور پارکر، «هنر» پیشه مجموعه تلویزیونی دنیای سراسکن) و «دزد سلطان» را به‌اتفاق آن‌لیث بازی کرد. به‌دنبال این فعالیت‌ها، توجهش به وطنش معطوف شد و به انگلستان باز گشت تا در یک سریال تلویزیونی که موضوع آنرا خوانده و داستان آنرا پسندیده بود بازی کند (این سریال، همین مجموعه تلویزیونی آیوانهو است)

راجرمور پس از اختتام بازی در سریال آیوانهو، به هالیوود باز گشت و این بار به‌سراغ کمیانی پروا رفت که با آنجا قرارداد بازی در فیلم‌های سینمایی امضاء کند. قرارداد با همان کارگردانی که روزی به‌او گفته بود: «من از تو یک ارول‌فلین بزرگت خواهم ساخت»، بسته می‌شد، حاصل این همکاری فیلم‌هایی بود چون: «میراکل» با کارول بیکر «موضوع راشل‌کیده» که بازیگر زن آن آنجی دیکسون بود و «طلای هفت‌عیاره» راجر، همزمان با بازی در این فیلم‌ها در چند ارول‌تلویزیونی دیگر که توسط همان کمیانی تهیه میشد بازی کرد که از آن جمله است مجموعه تلویزیونی «آلاسکا» - «ها» بد نیست بدانید که راجر یکروز در خلال بازی در این سریال، خشمناک به‌دفتر جک‌وارنر رفت و از وضع استودیو شکایت کرد. وارنر که پشت میز تحریرش نقشه جامع‌دینا قرار داشت رو به‌راجر کرد و برای اینکه روزهای گمنامی را به‌خاطرش آورد به‌او گفت:

... ببین در این نقشه انگلستان را با رنگ صورتی کشیده‌اند و تو نمیتوانی درست آن را ببینی!

و راجر پاسخ داد:

من نه مجموعه تلویزیونیت را می‌خواهم و نه نقشه‌ات را، خداحافظ!

... آن نقشه هنوز در جای خود باقی است اما انگار سریال آلاسکاها در همان کانالی که نمایش داده میشد یخ بست، زیرا دیگر راجرمور برای بازی در آن حاضر نشد!

راجر پس از قطع رابطه با کمیانی وارنر بازی در سریال تلویزیونی (موریک) را شروع کرد. همبازی او در این سریال جیمز کارنر بود. هرچند این مجموعه زیاد طولانی نبود اما در پی‌های بود که چهره راجر را بیشتر برای دوستدارانش مشخص ساخت و در ضمن تجربه‌ای بیشتر نیز در کار بازیهای تلویزیونی نصیبش کرد. خودش می‌گوید:

... من پس از این مجموعه آموخته، دستی که به‌انسان غذا میدهد نباید گازش گرفت، باید قدرش شناس بود. راجر سپس به ایتالیا رفت و در دو فیلم تازه بازی کرد و در بازگشت به‌آمریکا دنباله فعالیت‌های هنری خود را گرفت.

راجرمور در حال حاضر یکی از هنرپیشگان هنرمند سینمای آمریکا است و بازی درخشانش و پس از انعطافش در مجموعه تلویزیونی «سنت»، که ایفاگر نقش سیمون تمپلر بود، نمونه‌ای از این ذوق و استعداد است. «سنت» در حدود دو سال روی آنتن تلویزیون بود. سریال دیگری که شهرت بیشتر او را تضمین کرد مجموعه تلویزیونی آیوانهو است. او که از دوستان نزدیک کاری‌گراست است در حال حاضر دست اندرکار تهیه و بازی در یک سریال تلویزیونی به‌نام «مسیز» است که تونی کورتیس، هنرپیشه نامدار هالیوود هم در آن بازی دارد.

مور در سال ۱۹۶۹ با لوتیزا ماتیولی ازدواج کرده و در آپارتمان زیبایی واقع در خیابان پین‌وود هالیوود زندگی می‌کند.

مرکز آبادان

بخش دوم	۱۹/۳۰ تمدن
۱۷/۳۵ تلاوت قرآن	۳۰/۳۰ اخبار
۱۷/۳۰ تدریس زبان انگلیسی	۲۱/۰۵ مسابقه چهره‌ها
۱۸ زنگ بازی (محلی)	۲۱/۳۰ نویسنده کارآگاه
۱۸/۳۰ همسایگان (محلی)	۲۲/۳۵ ایران زمین
۱۸/۵۵ اخبار استان	۲۳ اخبار
۱۹/۰۵ جوانان (محلی)	۲۲/۱۵ فیلم سینمایی
۱۹/۵۵ افسونگر	
۲۰/۳۰ اخبار	
۲۱/۰۵ موسیقی ایرانی	
۲۱/۳۵ روزهای زندگی	
۲۲ آ‌د و حوا	
۲۳ اخبار	
۲۲/۱۵ فیلم	

یکشنبه ۳ اردیبهشت

بخش اول	۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ بهداشت	۱۳/۱۰ کارنده شده
۱۳/۲۵ فیلم ویژه	۱۴ کانون خانواده
۱۴/۱۵ موسیقی ایرانی	۱۴/۳۰ اخبار
۱۴/۳۰ اخبار	
بخش دوم	۱۶/۵۵ تلاوت قرآن
۱۷/۰۵ آموزش روستایی	۱۷/۰۵ همسایگان (محلی)
۱۸/۳۰ همسایگان (محلی)	۱۸/۵۵ اخبار استان
۱۹/۰۵ آفاق ۴۴۴	۱۹/۰۵ مسابقه تلاش
۱۹/۳۰ اخبار	۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۰۵ دنیای یک زن	۲۱/۳۵ سرکار استوار
۱۷/۳۰ تلاوت قرآن	۲۲/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۸ برنامه کودکان	۲۳ اخبار
۱۸/۳۰ موج شادی (محلی)	۲۳/۱۵ فیلم
۱۸/۱۵ دیداری خودمآبی‌تر (محلی)	
۱۸/۴۵ اخبار استان	
۱۹/۰۵ جادوی علم	
۱۹/۳۰ کیسی جوئر	
۱۹/۵۵ شهر آفتاب	
۲۰/۳۰ اخبار	
۲۱/۰۵ مسابقه هما	
۲۱/۳۰ پزشک محله	
۲۲/۳۰ وارنر	
۲۳ اخبار	
۲۳/۱۵ فیلم	

دوشنبه ۴ اردیبهشت

بخش اول	۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ حفاظت و ایمنی	۱۳/۲۵ موسیقی ایرانی
۱۳/۳۰ آژانس ۱	۱۴/۳۰ اخبار
۱۴/۳۰ اخبار	
بخش دوم	۱۶/۵۵ تلاوت قرآن
۱۷ آموزش برای زنان روستایی	۱۷/۳۰ باگزبانی
۱۸ برنامه کودکان	۱۸/۳۰ همسایگان (محلی)
۱۸/۵۵ اخبار استان	۱۹/۰۵ آیوانهو
۱۹/۳۰ دانش	۱۹/۳۰ دانی
۱۹/۵۴ مغز متفکر (محلی)	۱۹/۵۴ البور تویت
۲۰/۳۰ اخبار	۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۰۵ تدریس زبان فرانسه	۲۱/۳۵ دنیای براکن
۲۱/۳۵ رخ به‌رخ (محلی)	۲۲/۳۰ چهره ایران
۱۸/۳۰ همسایگان (محلی)	۲۳ اخبار
۱۸/۵۵ اخبار استان	۲۳/۱۵ فیلم
۱۹/۰۵ موسیقی ایرانی	

شنبه ۲ اردیبهشت

بخش اول	۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ تاستان گرم و طولانی	۱۴ دانش
۱۴/۳۰ اخبار	

بخش دوم	۱۹/۳۰ تمدن
۱۷/۳۵ تلاوت قرآن	۳۰/۳۰ اخبار
۱۷/۳۰ تدریس زبان انگلیسی	۲۱/۰۵ مسابقه چهره‌ها
۱۸ زنگ بازی (محلی)	۲۱/۳۰ نویسنده کارآگاه
۱۸/۳۰ همسایگان (محلی)	۲۲/۳۵ ایران زمین
۱۸/۵۵ اخبار استان	۲۳ اخبار
۱۹/۰۵ جوانان (محلی)	۲۲/۱۵ فیلم سینمایی
۱۹/۵۵ افسونگر	
۲۰/۳۰ اخبار	
۲۱/۰۵ موسیقی ایرانی	
۲۱/۳۵ روزهای زندگی	
۲۲ آ‌د و حوا	
۲۳ اخبار	
۲۲/۱۵ فیلم	

یکشنبه ۳ اردیبهشت

بخش اول	۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ بهداشت	۱۳/۱۰ کارنده شده
۱۳/۲۵ فیلم ویژه	۱۴ کانون خانواده
۱۴/۱۵ موسیقی ایرانی	۱۴/۳۰ اخبار
۱۴/۳۰ اخبار	
بخش دوم	۱۶/۵۵ تلاوت قرآن
۱۷/۰۵ آموزش روستایی	۱۷/۰۵ همسایگان (محلی)
۱۸/۳۰ همسایگان (محلی)	۱۸/۵۵ اخبار استان
۱۹/۰۵ آفاق ۴۴۴	۱۹/۰۵ مسابقه تلاش
۱۹/۳۰ اخبار	۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۰۵ دنیای یک زن	۲۱/۳۵ سرکار استوار
۱۷/۳۰ تلاوت قرآن	۲۲/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۸ برنامه کودکان	۲۳ اخبار
۱۸/۳۰ موج شادی (محلی)	۲۳/۱۵ فیلم
۱۸/۱۵ دیداری خودمآبی‌تر (محلی)	
۱۸/۴۵ اخبار استان	
۱۹/۰۵ جادوی علم	
۱۹/۳۰ کیسی جوئر	
۱۹/۵۵ شهر آفتاب	
۲۰/۳۰ اخبار	
۲۱/۰۵ مسابقه هما	
۲۱/۳۰ پزشک محله	
۲۲/۳۰ وارنر	
۲۳ اخبار	
۲۳/۱۵ فیلم	

دوشنبه ۴ اردیبهشت

بخش اول	۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ حفاظت و ایمنی	۱۳/۲۵ موسیقی ایرانی
۱۳/۳۰ آژانس ۱	۱۴/۳۰ اخبار
۱۴/۳۰ اخبار	
بخش دوم	۱۶/۵۵ تلاوت قرآن
۱۷ آموزش برای زنان روستایی	۱۷/۳۰ باگزبانی
۱۸ برنامه کودکان	۱۸/۳۰ همسایگان (محلی)
۱۸/۵۵ اخبار استان	۱۹/۰۵ آیوانهو
۱۹/۳۰ دانش	۱۹/۳۰ دانی
۱۹/۵۴ مغز متفکر (محلی)	۱۹/۵۴ البور تویت
۲۰/۳۰ اخبار	۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۰۵ تدریس زبان فرانسه	۲۱/۳۵ دنیای براکن
۲۱/۳۵ رخ به‌رخ (محلی)	۲۲/۳۰ چهره ایران
۱۸/۳۰ همسایگان (محلی)	۲۳ اخبار
۱۸/۵۵ اخبار استان	۲۳/۱۵ فیلم
۱۹/۰۵ موسیقی ایرانی	

شنبه ۲ اردیبهشت

بخش اول	۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ تاستان گرم و طولانی	۱۴ دانش
۱۴/۳۰ اخبار	

مرکز اصفهان

پنجشنبه ۳۱ فروردین

بخش اول	۱۳ اخبار
۱۳/۱۵ بهداشت	۱۴/۳۵ فیلم ویژه
۱۴/۱۵ موسیقی	۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم	۱۷/۳۰ کودکان
۱۸ معرفی برنامه‌های رادیو و تلویزیون	۱۸/۳۰ سینمای برولینا
۱۸/۴۵ اخبار استان	۱۹/۰۵ رتکارک
۱۹/۰۵ برنامه ورزش	۱۹/۳۰ شش و هشت
۱۹/۵۵ اخبار	۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۰۵ دنیای یک زن	۲۲ موسیقی محلی
۲۲/۳۰ فیلم سینمایی	

جمعه ۱ اردیبهشت

۱۳ کارگاه موسیقی و کارتون	۱۴ توسن
۱۴ مجله نگاه	۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ موسیقی ایرانی	۱۵/۳۰ چهارل
۱۶ فوتبال	۱۶/۳۰ چشمک
۱۸ جستیو	۱۸/۴۵ پهلوانان
۱۹/۵۵ اخبار	۲۰/۳۰ اختابوس
۲۱/۰۵ بالاتر از خطر	۲۲ تآتر
۲۲/۳۵ اخبار	

شنبه ۲ اردیبهشت

بخش اول	۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ مجله بیتون	۱۴ دانش
۱۴/۳۰ اخبار	
بخش دوم	۱۷/۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۸ کودکان	۱۸/۴۵ اخبار استان
۱۹/۰۵ نوجوانان	۱۹/۵۵ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار	۲۱/۰۵ روزهای زندگی
۲۲ آ‌د و حوا	۲۳/۳۰ فیلم



چشمک - اولیات در حال اجرای برنامه

یکشنبه ۳ اردیبهشت

بخش اول	۱۳
اخبار	۱۳
کارگر	۱۳/۱۰
دکتر بن کیسی	۱۳/۳۵
اخبار	۱۳/۳۰
بخش دوم	۱۷/۴۴
تقالی	۱۸
کودکان	۱۷/۴۵
اخبار استان	۱۸/۴۵
چادوی علم	۱۹/۰۴
کیسی جونز	۱۹/۳۰
شهر آفتاب	۱۹/۵۵
اخبار	۲۰/۳۰
مسابقه هما	۲۱/۰۵
پزشک محله	۲۱/۴۵
هفت شهر عشق	۲۲/۳۰
اخبار	۲۳

دوشنبه ۴ اردیبهشت

بخش اول	۱۳
اخبار	۱۳
شما و تلویزیون	۱۳/۱۰
ادبیات جهان	۱۳/۳۵
جولیا	۱۴
اخبار	۱۴/۳۰
بخش دوم	۱۷/۴۴
تدریس زبان فرانسه + واریته	۱۷/۳۰
کودکان	۱۸
اخبار استان	۱۸/۴۵
شهر و استان (محل)	۱۹/۰۴
تقدیر	۱۹/۳۰
اخبار	۲۰/۳۰
مسابقه چهره‌ها	۲۱/۰۵
نویسنده کارآگاه	۲۱/۴۰
ایران زمین	۲۲/۴۵
اخبار	۲۳

سهشنبه ۵ اردیبهشت

بخش اول	۱۳
اخبار	۱۳
مجله پیتون	۱۳/۱۰
کانون خانواده	۱۴
اخبار	۱۴/۳۰
بخش دوم	۱۷/۴۴
آموزش روستائی	۱۷
آموزش بزرگسالان روستائی	۱۷/۴۵
موسیقی تکنوازی (محل)	۱۸/۳۰
اخبار استان	۱۸/۴۵
اتاق ۴۴۳	۱۹/۰۴
مسابقه تلاش	۱۹/۳۰
اخبار	۲۰/۳۰
روزهای زندگی	۲۱/۰۵
سرکار استوار	۲۲
اخبار	۲۳

چهارشنبه ۶ اردیبهشت

بخش اول	۱۳
حفاظت و ایمنی (محل)	۱۳/۱۰
موسیقی ایرانی	۱۳/۳۰
آژانس ۱	۱۳/۳۵
اخبار	۱۴/۳۰
بخش دوم	۱۷/۴۴
آموزش زنان روستائی	۱۷
یاگزبانی	۱۷/۳۰
کودکان	۱۸
اخبار استان	۱۸/۴۵
دانش	۱۹/۳۰
البور تویست	۱۹/۵۴
اخبار	۲۰/۳۰
موسیقی ایرانی	۲۱/۱۵
دنیای پراکن	۲۱/۳۵
چهره ایران	۲۲/۳۰
اخبار	۲۳

مرکز بندر عباس

پنجشنبه ۲۱ فروردین

۱۶/۳۰	مبارزو بیروز
۱۷	چادوی علم
۱۷/۳۰	جولیا
۱۸	افسونگر
۱۸/۳۰	دکتر بن کیسی
۱۹/۳۰	شما و تلویزیون
۲۰	بل فکور
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۳۰	پاسداران
۲۱/۴۵	فیلم سینمائی

جمعه ۱ اردیبهشت

۱۳/۳۰	موسیقی و کودک
۱۴	بازی بازی
۱۴/۳۰	موسیقی محلی
۱۴	رنگارنگ
۱۴/۳۰	فیلم سینمائی
۱۶	فوتبال
۱۷	تاتر
۱۸	شبهای تهران
۱۹	چستجو
۲۱/۱۵	ترانه
۲۰/۳۰	اخبار
۲۲/۱۵	بالاخر از خطر
۲۱/۳۰	اختاپوس

شنبه ۲ اردیبهشت

۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	کودکان
۱۷/۳۰	یاگزبانی
۱۸	تدریس انگلیسی
۱۸/۳۰	پیداشت
۱۹	مجله نگاه
۱۹/۳۰	واریته شش و هشت
۲۰	کارآگاهان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۳۰	پاسداران
۲۱/۴۵	مجله پیتون
۲۲/۴۵	روکامبول
۲۳	موسیقی ایرانی

یکشنبه ۳ اردیبهشت

۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	کودکان
۱۷/۳۰	موسیقی شاد ایرانی
۱۸	فیلم مستند
۱۸/۳۰	کیسی جونز
۱۹	مسابقه جوانان
۱۹/۳۰	تقالی
۲۰	اتاق ۴۴۳
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۴۵	موسیقی ایرانی
۲۲/۱۵	یگر

دوشنبه ۴ اردیبهشت

۱۶/۳۰	آقای جدول
۱۷	تدریس انگلیسی و آمریکائی
۱۷/۳۰	واریته
۱۸	کشتی پیکاری
۱۸/۳۰	ماجرا
۱۹	دانش
۱۹/۳۰	واریته چشمک
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	پاسداران
۲۱/۴۵	دنیای يك زن
۲۲/۱۵	ایران زمین
۲۲/۴۵	روکامبول
۲۳	هفت شهر عشق

سهشنبه ۵ اردیبهشت

۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	کودکان روستائی
۱۷/۳۰	آموزش روستائی
۱۸/۳۰	موسیقی محلی
۱۹	آیوانبو
۱۹/۳۰	موسیقی شاد
۲۰	دور دنیا
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۳۰	پاسداران
۲۱/۴۵	سرکار استوار
۲۲/۴۵	چهره ایران

چهارشنبه ۶ اردیبهشت

۱۶/۳۰	تلاوت قرآن
۱۷	توسن
۱۷/۳۰	کودکان
۱۸	آموزش روستائی
۱۸/۴۰	بعدا اعلام میشود
۱۹/۳۰	مسابقه جایزه بزرگ
۲۰	هیلاریوس ۱۰۰
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	بعدا اعلام میشود
۲۱/۱۵	پاسداران
۲۱/۳۰	مجله پیتون
۲۲/۳۰	روکامبول
۲۳	موسیقی ایرانی

مرکز تبریز

پنجشنبه ۲۱ فروردین

۱۴	دور دنیا
۱۴/۳۰	بیگمک
۱۴	کانون خانواده (محل)
۱۴/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۴	سرزمین‌ها
۱۴/۳۰	اخبار استان
۱۴/۴۴	واریته
۱۵	بازی سرگذشت
۱۵/۳۰	راه آهن
۱۶	نونهالان
۱۷	سرزمین عجایب
۱۸	واریته شش و هشت
۱۸/۳۰	پلیس و مردم
۱۸/۴۵	بریده جراید
۱۹	سخت‌ترانی استاد دانشور
۲۰	اختاپوس
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰	شو (محل)
۲۳	فیلم سینمائی

جمعه ۱ اردیبهشت

۱۰	موسیقی کودک
۱۰/۳۰	کبهکشان

۱۱/۳۰	موسیقی محلی
۱۲	افسونگر
۱۲/۳۰	ویرجینیائی
۱۳/۳۰	آیچه شما خواسته‌اید
۱۴	فوتبال
۱۴/۴۴	واریته
۱۵	موسیقی ایرانی
۱۵/۳۰	توسن
۱۶	آقای نوواک
۱۷	نگاه
۱۸/۴۵	رویدادهای استان
۱۹	چشمک
۲۰	آدم و حوا
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	مالم و شما (محل)
۲۱/۳۰	موسیقی محلی
۲۲	بعدا اعلام می‌شود

شنبه ۲ اردیبهشت

۱۴	دختر شاه بریان
۱۴/۳۰	داستان صفحه اول
۱۴/۳۰	موسیقی محلی
۱۴	ماجرا
۱۴/۳۰	موسیقی میان پرده
۱۵	روکامبول
۱۵/۳۰	سیمای شجاعان
۱۶	بازی بازی
۱۶/۳۰	التیپاپ
۱۷/۳۰	کارگر
۱۸	العاس
۱۸/۴۵	بریده جراید
۱۹	غرب وحشی
۲۰	گذری در جهان اندیشه (محل)
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	موسیقی محلی
۲۱/۳۰	پهلوانان
۲۲/۳۰	آلفرد هیچکاک

یکشنبه ۳ اردیبهشت

۱۲	جولیا
۱۳/۳۰	پنج دقیقه آخر
۱۴/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۴	سرگذشت
۱۴/۴۴	واریته
۱۵	جین ایر
۱۵/۳۰	هوس‌های یکی
۱۶	آقا خره
۱۶/۳۰	رانده شده
۱۷/۳۰	رویدادهای هفته ایران و جهان
۱۸/۴۵	واریته
۱۹	آخرین مهلت
۲۰	تقالی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	چهره ایران
۲۱/۳۰	موسیقی کلاسیک
۲۲	فیلم سینمائی

دوشنبه ۴ اردیبهشت

۱۳	راهبه پرده
۱۳/۳۰	دکترین کیسی
۱۴/۳۰	موسیقی محلی
۱۴	بحران
۱۴/۴۴	موسیقی میان پرده
۱۵	سیلاس مارز
۱۶	واریته
۱۶/۳۰	آموزش روستائی
۱۷	چادوی علم
۱۷/۳۰	گیدئون
۱۸/۳۰	حفاظت و ایمنی
۱۸/۳۰	میلیاردر
۱۹	ویژه
۲۰	ایران زمین
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	موسیقی محلی
۲۱/۳۰	مجله پیتون
۲۲	دانش‌بالک

سهشنبه ۵ اردیبهشت

۱۲	گلینیس
۱۳/۳۰	ایرون‌ساید
۱۴	موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰	خیابان منحوس
۱۴/۴۰	واریته
۱۵	ترن شبانه
۱۵/۳۰	آموزش روستائی (محل)
۱۶	آقای جدول
۱۷	مفرهای جیمی مک‌فیترز
۱۸	کارگر
۱۸/۳۰	ساز تنها
۱۹	چاد
۲۰	ادبیات ایران
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰	سرکار استوار
۲۲/۳۰	سفر به ناشناخته‌ها

چهارشنبه ۶ اردیبهشت

۱۴	غرب وحشی
۱۴/۳۰	سرزمین‌ها
۱۴	زنان هفت‌تیربند
۱۴/۳۰	دانش
۱۴	هوس‌های یکی
۱۵	آموزش زنان روستائی
۱۵/۳۰	سیمای شجاعان
۱۶/۳۰	توسن
۱۷	مجله نگاه
۱۷/۳۰	آقای جدول
۱۸/۳۰	اخبار استان
۱۸/۴۵	ورزش
۱۹	سفر به ناشناخته‌ها
۲۰	بعدا اعلام میشود
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	مجله پیتون
۲۲	بعدا اعلام میشود



صحنه‌ای از برنامه تقالی تلویزیون



شواله‌ی هفتیون در نقش سرکار استوار بولش‌ترین

مرکز رشت

۴۰/۴۰	اخبار
۲۱	آگهی
۲۱/۵۰	موسیقی ایرانی
۲۱/۴۰	آگهی
۲۱/۴۰	یتون پلیس
۲۲/۴۰	هفت شهر عشق
۲۲	اخبار

یکشنبه ۲ اردیبهشت

۱۷	تدریس زبان آلمانی
۱۷/۴۰	آموزش (محل)
۱۸/۴۰	برنامه کودکان
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹	آگهی
۱۹/۵۵	چادوی علم
۱۹/۴۰	کیسی جوژ
۱۹/۵۰	آگهی
۱۹/۵۵	شهر آفتاب
۲۰/۴۰	آگهی
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	آگهی
۲۱/۵۵	ترانه‌های محلی
۲۱/۴۰	آگهی
۲۱/۴۰	پزشک محله
۲۲/۴۰	دانش‌پالکی
۲۲	اخبار

دوشنبه ۴ اردیبهشت

۱۷	تدریس زبان فرانسه
۱۷/۴۰	آموزش (محل)
۱۸/۴۰	برنامه کودکان
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹	آگهی
۱۹/۵۵	موسیقی ایرانی
۱۹/۴۰	تمدن
۲۰/۴۰	اخبار
۲۰/۴۰	آگهی
۲۱/۴۰	نویسنده کارآگاه
۲۲/۴۰	ایران زمین
۲۲	اخبار

سه‌شنبه ۵ اردیبهشت

۱۷	آموزش (محل)
۱۷/۴۰	آموزش روستایی
۱۸/۴۰	موسیقی تکنوازی
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹	آگهی
۱۹/۵۵	اتاق ۴۴۴
۱۹/۵۰	مسابقه تلاش
۲۰/۴۰	آگهی
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	آگهی
۲۱/۵۵	دنیای یک زن
۲۱/۴۰	آگهی
۲۱/۴۰	سرکار استوار
۲۲/۴۰	موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر
۲۲	اخبار

چهارشنبه ۶ اردیبهشت

۱۷/۴۰	آموزش زنان روستایی (محل)
-------	--------------------------

۱۸/۴۰	کودکان (محل)
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹	آگهی
۱۹/۵۵	آیوانبو
۱۹/۴۰	دانش
۱۹/۵۰	آگهی
۱۹/۵۵	الپورتویست
۲۰/۴۰	آگهی
۲۰/۴۰	بعدا اعلام میشود
۲۱/۵۵	روکامبول
۲۱/۴۰	یتون پلیس
۲۲/۴۰	چهره ایران
۲۲	اخبار

مرکز رضائیه

پنجشنبه ۲۱ فروردین

۱۷/۴۰	کودکان
۱۸	راهبه پرند
۱۸/۴۰	سینمای پرولینا
۱۸/۴۵	اخبار شبکه
۱۹/۵۵	رتکارک
۱۹/۴۰	ورزشی
۱۹/۵۵	شش و هشت
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۵۵	مسابقه چهره‌ها
۲۱/۴۰	قرعه‌کشی وارینه
۲۲	فیلم سینمایی
۲۲	اخبار

جمعه ۱ اردیبهشت

۱۳	کارگاه موسیقی و کارتون
۱۴/۴۰	توسن
۱۴	مجله نگاه
۱۹/۴۰	اخبار
۱۵	موسیقی ایرانی
۱۵/۴۰	چاپارل
۱۶/۴۰	فوتبال
۱۷	مجله‌شما و تلویزیون (محل)
۱۷/۴۰	چشمک
۱۸/۴۰	جستجو
۱۹/۴۰	پهلوانان
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	بعدا اعلام میشود
۲۱/۵۵	رزرو
۲۱/۴۰	بالا تر از خطر
۲۲	آثار

شنبه ۲ اردیبهشت

۱۷/۴۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۸/۴۰	کودکان (محل)
۱۸/۴۵	اخبار شبکه
۱۹/۵۵	برنامه جوانان
۱۹/۵۵	افسوتگر
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۵۵	موسیقی ایرانی
۲۱/۴۰	روزهای زندگی
۲۲	هفت شهر عشق
۲۲	اخبار

یکشنبه ۳ اردیبهشت

۱۷/۴۰	تدریس زبان آلمانی
۱۸/۴۰	کودکان و کارتون
۱۸/۴۵	اخبار شبکه
۱۹	چادوی علم
۱۹/۴۰	کیسی جوژ
۱۹/۵۵	شهر آفتاب
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	تفالی
۲۱/۴۰	پزشک محله
۲۲/۴۰	وارینه
۲۲	اخبار

دوشنبه ۴ اردیبهشت

۱۷/۴۰	تدریس زبان فرانسه
۱۸/۴۰	کودکان و معما (محل)
۱۸/۴۵	اخبار شبکه
۱۹	موسیقی ایرانی
۱۹/۴۰	تمدن
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	آدم و حوا
۲۱/۴۰	نویسنده کارآگاه
۲۲	ایران زمین
۲۲	اخبار

سه‌شنبه ۵ اردیبهشت

۱۷	آموزش روستایی
۱۸/۴۰	موسیقی تکنوازی
۱۸/۴۵	اخبار شبکه
۱۹	اتاق ۴۴۴
۱۹/۴۰	مسابقه تلاش
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	دنیای یک زن
۲۱/۴۰	سرکار استوار
۲۲/۴۰	موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر
۲۲	اخبار

چهارشنبه ۶ اردیبهشت

۱۷	تدریس زبان انگلیسی
۱۷/۴۰	آموزش زنان روستایی
۱۸	کودکان
۱۸/۴۰	ایوانبو
۱۸/۴۵	اخبار شبکه
۱۹	از همه رنگ (محل)
۱۹/۴۰	دانش
۱۹/۵۵	الپورتویست
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	بعدا اعلام میشود
۲۱/۴۰	روزهای زندگی
۲۲/۴۰	چهره ایران
۲۲	اخبار

مرکز شیراز

۱۹/۵۵	برنامه جوانان
۱۹/۴۰	مسابقه مسائل روز (محل)
۱۹/۵۵	افسوتگر
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۵	موسیقی ایرانی
۲۱/۴۵	روزهای زندگی
۲۲	آدم و حوا
۲۲	اخبار

یکشنبه ۳ اردیبهشت

۱۳	بخش اول
۱۴/۱۰	اخبار
۱۴/۳۵	دکتر بن کیسی
۱۶/۴۰	اخبار
۱۷/۴۰	بخش دوم
۱۷/۴۰	تدریس زبان آلمانی
۱۸	برنامه کودکان
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹/۵۵	چادوی علم
۱۹/۴۰	کیسی جوژ
۱۹/۵۵	شهر آفتاب
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۵۵	مسابقه شما
۲۱/۴۰	پزشک محله
۲۲	اخبار

پنجشنبه ۲۱ فروردین

۱۳	بخش اول
۱۴/۵۵	بهداشت
۱۴/۲۵	فیلم ویژه
۱۶/۱۵	موسیقی ایرانی
۱۶/۴۰	اخبار
۱۷/۴۰	برنامه کودکان
۱۸/۱۵	معرفی برنامه‌های رادیو تلویزیون
۱۸/۴۰	سینمای پرولینا
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹/۵۴	رتکارک
۱۹/۴۰	برنامه ورزش
۱۹/۵۵	وارینه شش و هشت
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۵۵	مسابقه چهره‌ها
۲۱/۴۰	وارینه
۲۲/۱۰	فیلم سینمایی (شب تنهایی)
۲۲/۴۵	اخبار

دوشنبه ۴ اردیبهشت

۱۳	بخش اول
۱۴	اخبار
۱۴/۱۰	شما و تلویزیون
۱۴/۲۵	اندیات جهان
۱۶	جولیا
۱۶/۴۰	اخبار
۱۷/۴۰	تدریس زبان فرانسه
۱۸	کودکان
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹/۵۵	موسیقی محلی
۱۹/۴۰	تمدن
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۵	مسابقه چهره‌ها
۲۱/۴۰	نویسنده کارآگاه
۲۲/۴۰	ایران زمین
۲۲	اخبار

جمعه ۱ اردیبهشت

۱۳	کارگاه موسیقی و کارتون
۱۴/۳۵	توسن
۱۶	مجله نگاه
۱۶/۴۰	اخبار
۱۵	موسیقی ایرانی
۱۵/۴۰	چاپارل
۱۶/۱۵	فوتبال
۱۷/۵۵	چشمک
۱۷/۵۸	جستجو
۱۹/۱۲	روز جهانی بهداشت
۱۹/۲۲	پهلوانان
۲۱	اختاپوس
۲۱/۴۰	بالا تر از خطر
۲۲/۴۰	آثار

شنبه ۲ اردیبهشت

۱۳	بخش اول
۱۴/۱۰	اخبار
۱۴/۱۰	تابستان گرم و طولانی
۱۶	دانش
۱۶/۴۰	اخبار
۱۹/۴۰	بخش دوم
۱۷/۳۴	تدریس زبان انگلیسی
۱۸	کودکان
۱۸/۴۵	اخبار استان

چهارشنبه ۶ اردیبهشت

۱۳	بخش اول
۱۴/۱۰	حفاظت و ایمنی
۱۴/۲۵	موسیقی ایرانی
۱۴/۴۰	آژانس ۱
۱۶/۴۰	اخبار
۱۷	بخش دوم
۱۷/۴۵	زنان روستایی
۱۸	برنامه کودکان (محل)
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹/۵	آیوانبو
۱۹/۴۰	دانش
۱۹/۵۵	الپورتویست
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۵۵	موسیقی ایرانی
۲۱/۴۵	دنیای براکن
۲۲/۴۰	چهره ایران
۲۳	اخبار

مرکز کرمانشاه

پنجشنبه ۲۱ فروردین

۱۷/۵۵	اخبار
۱۷/۱۵	برنامه آموزشی (محل)
۱۸/۱۵	مشحک قلنی
۱۸/۴۰	افسوتگر
۱۹	پلیس و مرد
۱۹/۱۵	چاپارل
۲۰	موسیقی ایرانی
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	آنچه شما خواسته‌اید
۲۱/۴۰	هفت شهر عشق
۲۲	فیلم سینمایی

جمعه ۱ اردیبهشت

۱۵/۳۰	بازی بازی
۱۶	فیلم کودکان
۱۶/۳۰	موسیقی و کودک
۱۷	سینمایی
۱۸/۳۰	فیلم مستند (در جهان ما)
۱۹	مجله نگاه
۱۹/۳۰	دختر شاه بریان
۲۰	وارینه شش و هشت
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	فیلم
۲۱/۴۰	داستان‌های جاوید ادب ایران
۲۲/۴۰	فیلم انتخابی هفته

شنبه ۲ اردیبهشت

۱۷/۵۵	اخبار
۱۷/۱۵	برنامه آموزشی (محل)
۱۸	آموزش انگلیسی
۱۸/۴۵	ترانه‌ها
۱۹	جستجو
۲۰	موسیقی محلی
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	یتون پلیس
۲۲	رویدادهای هفته
۲۲/۴۰	فیلم چاد

یکشنبه ۳ اردیبهشت

۱۷/۵۵	اخبار
۱۷/۱۵	برنامه روستائیان
۱۷/۴۰	سرکار استوار
۱۸/۴۰	توسن
۱۹	برنامه دانش
۱۹/۴۰	دنیای یک زن
۲۰	موسیقی ایرانی
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	خانه قمر خانم
۲۱/۲۲	مسابقه جایزه بزرگ
۲۲	فیلم سینمایی

دوشنبه ۴ اردیبهشت

۱۷/۵۵	اخبار
۱۷/۱۵	برنامه آموزشی (محل)
۱۸/۴۵	رتکارک
۱۹/۱۵	تابستان گرم طولانی
۲۰	موسیقی محلی



صحنه‌ای از برنامه پهلوانان

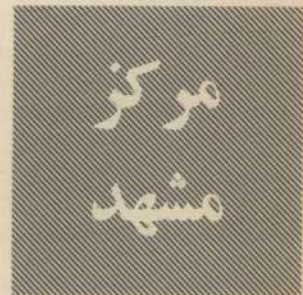
۲۰/۳۰	اخبار
۴۱	پهلوانان
۲۲	چهره ایران
۲۲/۳۰	انتزاف

● سه‌شنبه ۵ اردیبهشت

۱۷/۰۵	اخبار
۱۷/۱۵	برنامه آموزشی (محل)
۱۸/۱۵	کارتون باگزبانی
۱۸/۲۵	ستارگان
۱۹/۱۵	عشق هرگز نمی‌میرد
۳۰	موسیقی کلاسیک
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱	سرکار استوار
۳۲	موسیقی ایرانی
۳۲/۳۰	دکتر بن‌کیسی

● چهارشنبه ۶ اردیبهشت

۱۷	تلاوت قرآن
۱۷/۳۰	آموزش روستایی
۱۸/۱۵	کیسی جوژ
۱۸/۴۵	ایران زمین
۱۹/۱۵	آقای نواک
۳۰	بعدا اعلام میشود
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱	محله پتون
۳۲	ادبیات جهان
۳۲/۳۰	مسابقات ورزشی



● پنجشنبه ۳۱ فروردین

۱۷/۳۰	سرزمین عجایب
۱۸/۴۰	واریته
۱۹	افسوتگر
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	بل و سیاستیان
۳۱	فیلم سینمایی

● جمعه ۱ اردیبهشت

۱۶	دختر شاه پریان
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۷/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۸	انتزاف
۱۸/۳۰	مسابقه جایزه بزرگ
۱۹/۳۰	دور دنیا
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱	خانه قمر خانم
۳۱/۳۰	آقای نواک

● پنجشنبه ۳۱ فروردین

۱۸/۳۰	کارتون
۱۹	واریته
۱۹/۳۰	پهلوانان
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱	فیلم سینمایی

● جمعه ۱ اردیبهشت

۱۷/۳۰	فوتبال
۱۸/۳۰	رتکار تک
۱۹	آه و حوا
۱۹/۳۰	ستارگان
۳۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱	دانش‌پالکی

● شنبه ۲ اردیبهشت

۱۸/۳۰	سرزمینا
-------	---------

● شنبه ۲ اردیبهشت

۱۷/۳۰	کارتون
۱۸	بازی بازی
۱۸/۳۰	چادوی علم
۱۹	موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰	غرب وحشی
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱	رویدادها
۳۱/۳۰	حقیقت
۳۲	چهره ایران

● یکشنبه ۳ اردیبهشت

۱۷/۳۰	کارتون باگزبانی
۱۸	آقا خرسه
۱۸/۳۰	شش‌وهشت
۱۹	آیچه شما خواسته‌اید
۱۹/۳۰	برزخ
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱	فیلم سینمایی

● دوشنبه ۴ اردیبهشت

۱۷/۳۰	کارتون
۱۷/۴۰	آموزش کودکان روستایی
۱۸/۳۰	جولیا
۱۹	ایران زمین
۱۹/۳۰	پیکر
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱	داستان‌های جاوید ادب ایران

این برنامه‌ها برای بخش از مراکز زاهدان، سنندج، کرمان و مهاباد پیش‌بینی شده‌است

۱۹	دنیای یک زن
۱۹/۳۰	آیچه شما خواسته‌اید
۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱	راز بقا
۳۱/۳۰	چهره ایران

● یکشنبه ۳ اردیبهشت

۱۸/۳۰	آقا خرسه
۱۹	واریته شش و هشت
۱۹/۳۰	ایران زمین
۳۰	افسوتگر
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱	موسیقی ایرانی
۳۱/۳۰	سفر با اسلحه

● دوشنبه ۴ اردیبهشت

۱۸/۳۰	توسن
۱۹	موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰	دانش

● سه‌شنبه ۵ اردیبهشت

۱۸	چادوی علم
۱۸/۳۰	بالا تر از خطر
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	دختر شاه پریان
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱	سرکار استوار

● چهارشنبه ۶ اردیبهشت

۱۸/۳۰	آموزش زنان روستایی
۱۹	نگاه
۱۹/۳۰	آخرین مهلت
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱	جولیا
۳۱/۳۰	هفت شهر عشق

● چهارشنبه ۶ اردیبهشت

۱۷	تلاوت قرآن و سخنرانی
۱۷/۳۰	آموزش زنان روستایی
۱۸	توسن
۱۸/۳۰	مجله نگاه
۱۹	ویدوک
۱۹/۳۰	روهاید
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱	بعدا اعلام میشود
۳۱/۳۰	راز بقا



تلویزیون آموزشی

۱۸/۲۵	هندسه قضائی سال پنجم
۱۸/۵۰	رسم فنی
۱۹/۲۰	پاسخ به پرسشهای هندسه و مخروطات
۱۹/۵۰	زنگ تفریح
۲۰	پاسخ به پرسشهای هندسه و مخروطات
۲۰/۳۰	تدریس مکانیک
۲۱	سلام شاهنشاهی و پایان برنامه

● جمعه ۱ اردیبهشت

۸	ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
۸/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۸/۳۵	گونگاون
۸/۴۵	برنامه کودکان و جوانان
۹/۴۵	برنامه هنری
۱۰/۳۰	مسابقه اطلاعات عمومی
۱۱	فیلم سینمایی
۱۲/۳۰	پایان برنامه

● شنبه ۲ اردیبهشت

۱۴	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۴/۰۵	تدریس زبان انگلیسی
۱۴/۲۰	گیاهی ششم
۱۴/۵۰	پخوانیم و بنویسیم
۱۵/۰۵	مکالمه انگلیسی
۱۵/۲۰	علوم تجربی دوره راهنمایی
۱۵/۴۵	سخنرانی مذهبی
۱۶	چهر ششم
۱۶/۳۰	فیلم داستانی
۱۷	طبیعی سال اول و دوم
۱۷/۲۵	شیمی سال اول و دوم
۱۷/۵۰	زنگ تفریح
۱۸	فیزیک سال اول و دوم
۱۸/۲۵	ریاضی سال اول و دوم
۱۸/۵۰	پاسخ به پرسشهای طبیعی
۱۹/۲۰	پاسخ به پرسشهای جبر
۱۹/۵۰	سخنرانی مذهبی
۲۰	پاسخ به پرسشهای طبیعی
۱۶/۳۰	فیلم داستانی
۱۷	طبیعی پنجم
۱۷/۲۵	شیمی سال ششم
۱۷/۵۰	زنگ تفریح
۱۸	فیزیک سال پنجم

● پنجشنبه ۳۱ فروردین

۱۳/۳۰	ترانه‌ها و چشم - اندازه
۱۴	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۴/۰۵	زبان انگلیسی
۱۴/۲۰	رسم فنی
۱۴/۵۰	ریاضی دبستان
۱۵/۰۵	گرامر انگلیسی
۱۵/۲۰	ریاضی دوره راهنمایی
۱۵/۴۵	زنگ تفریح
۱۶	چهر و مثلثات
۱۶/۳۰	ششم طبیعی
۱۷	طبیعی پنجم
۱۷/۲۵	شیمی سال ششم
۱۷/۵۰	زنگ تفریح
۱۸	فیزیک سال پنجم

● یکشنبه ۳ اردیبهشت

۱۳/۳۰	ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
۱۴	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۴/۰۵	زبان انگلیسی
۱۴/۲۰	جانوری ششم
۱۴/۵۰	علوم دبستان
۱۵/۰۵	مکالمه فرانسه
۱۵/۲۰	ریاضی دوره راهنمایی
۱۵/۴۵	زنگ تفریح
۱۶	حساب استدلالی
۱۶/۳۰	فیلم داستانی
۱۷	زمین‌شناسی سال چهارم
۱۷/۲۵	شیمی سال چهارم
۱۷/۵۰	زنگ تفریح
۱۸	فیزیک سال ششم
۱۸/۲۵	ریاضی سال چهارم
۱۸/۵۰	پاسخ به پرسشهای فیزیک
۱۹/۲۰	عربی ششم
۱۹/۵۰	زنگ تفریح
۲۰	پاسخ به پرسشهای فیزیک
۲۰/۳۰	تدریس ترسیمی و رقصی
۲۱	سلام شاهنشاهی و پایان برنامه

● دوشنبه ۴ اردیبهشت

۱۳/۳۰	ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
۱۴	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۴/۰۵	زبان انگلیسی
۱۴/۲۰	شیمی ششم
۱۴/۵۰	علوم دبستان
۱۵/۰۵	گرامر انگلیسی
۱۵/۲۰	شناخت حرفه و فن (دوره راهنمایی)
۱۵/۴۵	زنگ تفریح
۱۶	هندسه و مخروطات
۱۶/۳۰	فیلم داستانی
۱۷	مسابقه طبیعی
۱۷/۲۵	مسابقه شیمی
۱۷/۵۰	زنگ تفریح
۱۸	مسابقه علم و تجربه
۱۸/۲۵	جبر سال پنجم
۱۸/۵۰	پاسخ به پرسشهای شیمی
۱۹/۲۰	پاسخ به پرسشهای حساب
۱۹/۵۰	زنگ تفریح
۲۰	پاسخ به پرسشهای دستور
۲۰/۳۰	پاسخ به پرسشهای حساب
۲۱	سلام شاهنشاهی و پایان برنامه

● سه‌شنبه ۵ اردیبهشت

۱۳/۳۰	ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
۱۴	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۴/۰۵	زبان انگلیسی
۱۴/۲۰	شیمی ششم
۱۴/۵۰	علوم دبستان
۱۵/۰۵	مکالمه انگلیسی
۱۵/۲۰	ریاضی دوره راهنمایی
۱۵/۴۵	زنگ تفریح
۱۶	ترسیمی و رقصی
۱۶/۳۰	فیلم داستانی
۱۷	طبیعی چهارم
۱۷/۲۵	شیمی سال پنجم
۱۷/۵۰	زنگ تفریح
۱۸	فیزیک سال ششم
۱۸/۲۵	ریاضی سال چهارم
۱۸/۵۰	پاسخ به پرسشهای فیزیک
۱۹/۲۰	عربی ششم
۱۹/۵۰	زنگ تفریح
۲۰	پاسخ به پرسشهای فیزیک
۲۰/۳۰	تدریس ترسیمی و رقصی
۲۱	سلام شاهنشاهی و پایان برنامه

● چهارشنبه ۶ اردیبهشت

۱۳/۳۰	ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
۱۴	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۴/۰۵	زبان انگلیسی
۱۴/۲۰	شیمی ششم
۱۴/۵۰	علوم دبستان
۱۵/۰۵	گرامر انگلیسی
۱۵/۲۰	شناخت حرفه و فن (دوره راهنمایی)
۱۵/۴۵	زنگ تفریح
۱۶	هندسه و مخروطات
۱۶/۳۰	فیلم داستانی
۱۷	مسابقه طبیعی
۱۷/۲۵	مسابقه شیمی
۱۷/۵۰	زنگ تفریح
۱۸	مسابقه علم و تجربه
۱۸/۲۵	جبر سال پنجم
۱۸/۵۰	پاسخ به پرسشهای شیمی
۱۹/۲۰	پاسخ به پرسشهای حساب
۱۹/۵۰	زنگ تفریح
۲۰	پاسخ به پرسشهای شیمی
۲۰/۳۰	پاسخ به پرسشهای انگلیسی
۲۱	سلام شاهنشاهی و پایان برنامه

1800 News
1810 Grambling
1900 Bill Anderson
1925 Bill Cosby
1950 Daniel Boone
2040 Ironside
2130 First Tuesday
2230 Tonight Show

SUNDAY
0900 Melvin
1100 Sesame Street
1200 Daniel Boone
1300 Movie
1400 Sports
1700 My Three Sons
1730 Bill Cosby
1800 News
1810 World of Skiing
1835 Green Acres
1900 Flip Wilson
1925 Apollo Special
2040 Bracken's World
2130 Big Picture
2200 On Campus
2230 Movie

MONDAY
1700 Bewitched
1730 Green Acres
1800 News
1810 Roller Games
1900 Governor & J. J.
1925 Charlie Chaplin
1950 Annie, the woman
2040 Mod Squad
2130 Age of Aquarius
2230 Movie

TUESDAY
1700 Mayberry RFD
1730 Governor & J. J.
1800 News
1810 Black Frontier
1900 Wide Wide World
1925 Nanny & The Professor
1950 Dean Martin
2040 High Chaparral
2130 Dick Powell
2225 Dick Cavett

WEDNESDAY
1700 Sesame Street
1800 News
1810 Pro Match Play
1900 Camera Three
1925 Here's Lucy
1950 Laugh In
2040 The Lieutenant
2130 A Good Year
2205 Movie

تلويزيون
آمريکا
AFTV

0230 Bobby Troup
2100 Roger Carroll
2200 Community Bulletin Board
2205 Just Music
2300 Adventures in Good Music
2345 Sign Off

THURSDAY
0700 Early Morning Melodies
0755 Community Bulletin Board
0800 Big Jon & Sparkie
0900 Jimmy Wakely
1000 Ted Quillin
1155 Community Bulletin Board
1200 Johnnie Darin
1300 Young Sound
1500 American Top 40
1600 Roland Bynum Show
1700 Jim Pewter
1755 Community Bulletin Board
1800 News
1815 Charlie Tuna
1900 Two On The Aisle
2009 Hitline 72
2200 Community Bulletin Board
2205 Just Music
2355 Sign Off

FRIDAY
0700 Early Morning Melodies
0755 Community Bulletin Board
0800 Melvin's Kiddie Circus
0830 Protestant Hour
0900 Banners Of Faith
0930 Crossroads
1000 Master Control
1030 Music For The Soul
1100 Finch Bandwagon
1155 Community Bulletin Board

FRIDAY
1300 This is The Life
1330 Christophers
1340 Sacred Heart
1400 Religion Special
1430 Game of the Week
1600 Special "We have Only just begun"
1800 News
1810 Billiards
1900 Animal World
1925 Bill Anderson
1950 Kraft Music Hall
2040 Bonanza
2130 Biography "will Rogers"
2225 Pro Boxing

SATURDAY
1700 Sesame Street.

رادیو آمريکا
AFR

SAT-SUN-MON-TUE-WED
0530 Wake Up Easy
0830 Ira Cook
0900 Community Bulletin Board
0905 Roger Carrol
1000 Bob Kingsley
1200 Menu: Music
1300 Young Sound
1500 Traveling Home
1700 Country Corner
1755 Community Bulletin Board
1800 News
1810 Interlude
1900 Pete Smith
2000 Sagebrush Theater (SAT) Golden Days of Radio (SUN)
Gunsmove (MON)
Jim Hawthorn's Comedy (TUE)
Mystery Theater (WED)

«من حسين حواجه ميري، افسر زاندارمري هستم و تحصيلاتم را تا فوق-ليسانس ادامه داده‌ام. خواندن را زير نظر پدرم که آشنا با فنون موسيقي بود، از سال اول ديستان شروع کردم و تا کنون بطور مداوم آتريا دنبال کرده‌ام. ۲۰ سال پيش براديو رفتم. در فيلم‌هاي مختلف ترانه خواننده‌ام و از نوروز اسما همکاري خود را با تلويزيون شروع کرده‌ام.»

«ايرج» خواننده معروف راديو به اين ترتيب خود را معرفي کرده و از زندگي و هنر و عقايدش صحبت مي‌کند.

چطور شد که براديو آمدید؟
● اولين بار در سال ۱۳۲۹ براديو آمد و نخستين برنامه‌ام را با ارکستر مرحوم «ابراهيم منصور» که رياست کميسيون موسيقي را به عهده داشت شروع کردم که بطور مستقيم از راديو ايران پخش شد. تا کنون در حدود ۸۰۰ ترانه، که البته رقم بيشتريش را «ترانه براي فيلم» تشکيل ميدهد خواننده‌ام.

بظن شما خواندن بجاي شخصي ديگر و ايجاد تصور نادرست در ذهن مردم، و خلاصه مخلوط شدن با چهره ديگر و شخصيت ديگر لطمه‌اي به شما و شهرتان نمي‌زند؟

● حقيقتش اينست که خواندن در فيلم‌ها هرگز ايده شخصي من نبوده است اولين بار وقتي محصل ديستان بودم از من دعوت شد که بجاي هنريشاهي درفيلم آواز بخوانم. البته آنروز من تصميمي براي ادامه اين نوع ارائه هنر نداشتم. ولي بعدها با پيشنهادهاي فراوان و مختلف رويوشدم. اما امروز فکر مي‌کنم اگر خواننده‌اي از پيش و براي مدت زيادي پشت چهره بازي-گران مختلف، معرفتي کسب کرده و شناخته شده باشد ديگر اين نوع ارائه هنر اشکالي در مورد چهره و صدا و شهرتش بوجود نمي‌آورد.

تصميم داريد در آينده نيز اين شيوه خوانندگي را ادامه دهيد؟
● بله. اما اين مسئله بيشتري به تصميم و خواسته کارگردانها و آهنگ-ساز فيلم‌ها بستگي دارد که پيشنهادي در اين زمينه به من بدهند، يانه، و در واقع ادامه آنها نوعي «عرضه و تقاضا» مي‌تواند بحساب آورد.

بظن شما يك خواننده موفق براي جلب نظر شنونده بايد چه روشي را اتخاذ کند، منظوم جنبه اخلاقي در کنار جنبه هنري است؟
● مردم‌داري. به اين ترتيب که خواننده تا حدود زيادي جانب شنونده‌گان را داشته باشد، در غير اين صورت بدون شنونده نمي‌تواند موفق بحساب آيد. البته باتوجه به اين نکته که سبک و روال کارش را گم نکند. بطور مثال اگر قرار باشد هميشه علاقه و نظر شخصي مطرح بشود من ترانه نخواهم خواند و به نظر و آواز که از هر نظر به آن تسلط و علاقه مندم پرداخت خوب آواز خواندن بطور مداوم هم حقايراي شنونده خسته کننده است پس براي اينکه هم نظر شنونده عملي شود و هم علاقه شخصي، ترانه‌هاي مختلفي علاوه بر آواز در فيلم‌ها و يا بطور جداگانه خواننده‌ام که در سبک و شيوه‌اي مردم پسندتر تبيه شده است.

براي موفقيت يك اثر موسيقي

ايرج
آواز خواني نقشگر



کنم. پس مي‌توان گفت که نقش يك خواننده براي موفقيت يك ساخته در نظر گرفتن نکات بالا است.

بجز ترانه‌هاي پراکنده‌اي که اجرا کرده‌ايد آيا با برنامه ثابتي در راديو همکاري داشته‌ايد؟
● بله با برنامه گلپا، که از ۱۰ سال پيش تا کنون بطور مداوم با اجراي نرل و آواز، همکاري داشته‌ام.

نحوه انتخاب يك خواننده براي اين برنامه چگونه است؟
● براي انتخاب يك خواننده نحوه اجرا و سبک او را در نظر مي‌گيرند، ويشتري از خوانندگاني دعوت مي‌شود که در مائيه اصيل آيراني مي‌خوانند چنين خواننده‌اي بعد از مدتي به کادر خوانندگان ثابت گلپا درخواست آمد، اين روش به همين ترتيب براي نوازندگان نيز بکار مي‌رود. بنظر من هيچ برنامه‌اي تا کنون نتوانسته تا اين پايه در حفظ و حراست موسيقي اصيل آيراني بکوشد و از محبوبيت و شنونده خوب و وارد برخوردار باشد.

چطور شد که به تلويزيون رفتيد و تا کنون در چه برنامه‌هايي شرکت کرده‌ايد؟
● اولين بار حدود ۴ سال پيش بود که براي اجراي ترانه در يکي از جشن‌ها به تلويزيون رفتم پس از آن چند بار ديگر در مراسمي که از طرف مراکز مختلف در تلويزيون اجرا ميشد شرکت نمودم و بعد از وقفه‌اي طولاني، اسما با برنامه‌هاي نوروزي و بزم هنرمندان کار در تلويزيون راتشروع کردم و از اين پس نيز در برنامه گلپاي تلويزيون شرکت خواهم کرد.

بطور کسلي چه اشکالي در کار خوانندگي وجود دارد و خوانندگان از چه عواملي در محيط کار و ارائه هنر رنج مي‌برند؟
● اشکال که در هر کاري فراوان است ولي مسئله مهم در نحوه برداشت نادرست از کار «خوانندگي» است، به اين ترتيب که هر کس که تصنيف و ياترانه‌اي مي‌خواند بدون در نظر داشتن حدود تسلط، «خواننده» بحساب مي‌آيد و جالب تر اينکه ادعای رقابت و همپايگي با ديگران نيز مي‌کند. من معتقدم براي اينکه در اين هنر اصل از نا اصل مشخص شود بايد نخست بلندگوها راجمع کرد، سبک‌ها را معين نمود و بعد زمينه خواندن را فراهم آورد آنوقت ديگر از «موهبت» داشتن اينشبه خواننده جوراجور برخوردار نخواهيم بود!

چطور شد که شما با وجود حرفه‌اي که داريد بکار خوانندگي پرداختيد؟ بعقيده شما بين نظامي گري و هنر مناسبي مي‌تواند وجود داشته باشد؟
● فکر مي‌کنم هر کس در هر موقعيت و حرفه‌اي اگر صاحب هنري باشد مي‌تواند از آن استفاده کند و من هم همانطور که اشاره کردم چون از کودگي در خانواده‌اي آشنا با هنر تربيت شده و به خواندن علاقه پيدا کرده بودم به موازات درس و کار به خواندن هم پرداختم و بطور کلي معتقدم هنرمند اگر غني باشد و بخاطر امرار معاش هنرش را به ابتذال نکند و سريع تر و بيتر موفق ميشود و لغزش و گمنامي نخواهد داشت.

فيلموه ميزاني

کداميك از عوامل بوجود آورنده آن مؤثرتر است؟
● من آهنگساز را مقدم ميدانم چون شعر و ترانه براي آهنگ تبيه ميشود و اگر يك آهنگساز از کار خوب برخوردار نباشد هرگز اثر خوب بوجود نمي‌آيد.

پس نقش يك خواننده در اين ميان تا چه حد است؟
● چون من براي اجراي يك ترانه اول آهنگ را گوش مي‌دهم و با نحوه

برنامه رادیوایران

برنامه ویژه سالگرد تأسیس رادیو

روز دوشنبه، چهارم اردیبهشت ماه، بمناسبت آغاز سی و سومین سال تأسیس رادیو ایران برنامه‌های مخصوصی از شبکه رادیویی سراسر کشور پخش خواهد شد. توجه خوانندگان گرامی تماشا و شنوندگان رادیو را باین برنامه‌های شنیدنی جلب می‌کند.

این برنامه‌های فوق‌العاده قبل از رادیو اعلام خواهد شد.

برنامه اول ویژه روز جمعه

ساعات	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه
۰۰/۱۰	برنامه گلپا	برنامه گلپا	برنامه گلپا	برنامه گلپا	برنامه گلپا	برنامه گلپا
۰۱/۰۰	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۰۱/۰۵	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۰۲/۰۰	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۰۲/۰۵	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی
۰۲/۳۰	ساز تنها	ساز تنها	ساز تنها	ساز تنها	ساز تنها	ساز تنها
۰۲/۴۵	یک‌شاخه گل	یک‌شاخه گل	یک‌شاخه گل	یک‌شاخه گل	یک‌شاخه گل	یک‌شاخه گل
۰۳/۰۰	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۰۳/۰۵	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۰۳/۳۰	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی
۰۳/۰۰	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۰۳/۰۵	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۰۵/۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۵/۰۴	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۰۵/۰۶	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی
۰۶/۰۰	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر
۰۶/۰۰	یامداد	یامداد	یامداد	یامداد	یامداد	یامداد
۰۹/۰۰	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۰۹/۰۴	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده
۱۰/۰۰	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۱۱/۱۰	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده
۱۱/۰۰	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۱۱/۰۴	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده
۱۱/۴۵	گفتار	گفتار	گفتار	گفتار	گفتار	گفتار
۱۱/۵۸	اعلام برنامه پخش دوم	اعلام برنامه پخش دوم	اعلام برنامه پخش دوم	اعلام برنامه پخش دوم	اعلام برنامه پخش دوم	اعلام برنامه پخش دوم
۱۲/۰۰	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر
۱۲/۰۶	سخنان بزرگان	سخنان بزرگان	سخنان بزرگان	سخنان بزرگان	سخنان بزرگان	سخنان بزرگان
۱۲/۰۸	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۱۲/۱۴	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل
۱۲/۳۰	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران
۱۳/۰۰	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۱۳/۰۵	نیاز مندین	نیاز مندین	نیاز مندین	نیاز مندین	نیاز مندین	نیاز مندین
۱۳/۳۰	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۱۴/۰۰	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۱۵/۳۰	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی
۱۶/۰۰	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۱۶/۰۴	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی
۱۶/۳۰	آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی
۱۷/۰۰	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز
۱۸/۰۰	دعوتان	دعوتان	دعوتان	دعوتان	دعوتان	دعوتان
۱۸/۰۴	سیر و سفر	سیر و سفر	سیر و سفر	سیر و سفر	سیر و سفر	سیر و سفر
۱۸/۴۵	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه
۱۹/۰۰	کلیپا	کلیپا	کلیپا	کلیپا	کلیپا	کلیپا
۱۹/۰۸	سخن‌های خیری	سخن‌های خیری	سخن‌های خیری	سخن‌های خیری	سخن‌های خیری	سخن‌های خیری
۱۹/۳۵	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی
۲۰/۰۰	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۲۰/۳۰	سخن‌های آگاه‌باشندگان	سخن‌های آگاه‌باشندگان	سخن‌های آگاه‌باشندگان	سخن‌های آگاه‌باشندگان	سخن‌های آگاه‌باشندگان	سخن‌های آگاه‌باشندگان
۲۱/۰۰	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۱/۳۰	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۲۲/۰۰	موسیقی سبک غربی	موسیقی سبک غربی	موسیقی سبک غربی	موسیقی سبک غربی	موسیقی سبک غربی	موسیقی سبک غربی
۲۲/۰۴	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۲۲/۳۰	آهنگ‌های درخواستی تلفنی	آهنگ‌های درخواستی تلفنی	آهنگ‌های درخواستی تلفنی	آهنگ‌های درخواستی تلفنی	آهنگ‌های درخواستی تلفنی	آهنگ‌های درخواستی تلفنی
۲۳/۰۰	شنوندگان (ایرانی)	شنوندگان (ایرانی)	شنوندگان (ایرانی)	شنوندگان (ایرانی)	شنوندگان (ایرانی)	شنوندگان (ایرانی)
۲۳/۰۵	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۳/۳۰	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۴/۰۰	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۴/۰۰	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب

جدول هفتگی برنامه اول

برنامه رادیوایران

برنامه دوم ویژه روز جمعه

۰۷/۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۷/۰۵	یامداد و موسیقی (S)
۰۸/۳۰	ترانه‌های ایرانی
۰۹/۰۰	موسیقی سبک (S)
۰۹/۳۰	دختر آدینه
۱۱/۳۰	موسیقی جاز (S)
۱۲/۳۰	چاپ دوم
۱۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰	نیاز مندین
۱۴/۰۵	برنامه بزرگان روسی
۱۴/۱۵	برنامه بزرگان آلمانی
۱۴/۳۰	برنامه بزرگان فرانسه
۱۴/۴۵	برنامه بزرگان انگلیسی
۱۵/۰۰	موسیقی فیلم (S)
۱۵/۳۰	موسیقی برای جوانان
۱۹/۳۵	آثار
۲۰/۳۰	برنامه کلیپا
۲۱/۳۰	موسیقی کلاسیک (S)
۲۲/۰۰	آهنگ‌های نیمه شب (S)
۰۱/۰۰	پایان برنامه

جدول هفتگی برنامه دوم

ساعات	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه
۰۶/۳۰	آغاز برنامه	آغاز برنامه	آغاز برنامه	آغاز برنامه	آغاز برنامه	آغاز برنامه
۰۶/۳۵	یامداد و موسیقی (S)	یامداد و موسیقی (S)	یامداد و موسیقی (S)	یامداد و موسیقی (S)	یامداد و موسیقی (S)	یامداد و موسیقی (S)
۰۷/۳۰	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۰۷/۳۵	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۰۸/۳۰	آهنگ‌های روز	آهنگ‌های روز	آهنگ‌های روز	آهنگ‌های روز	آهنگ‌های روز	آهنگ‌های روز
۰۹/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۱۰/۰۰	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰	نامه‌های یک جهانگرد	نامه‌های یک جهانگرد	نامه‌های یک جهانگرد	نامه‌های یک جهانگرد	نامه‌های یک جهانگرد	نامه‌های یک جهانگرد
۱۱/۰۰	موسیقی ملل	موسیقی ملل	موسیقی ملل	موسیقی ملل	موسیقی ملل	موسیقی ملل
۱۱/۳۰	موسیقی فولکلور - محلی	موسیقی فولکلور - محلی	موسیقی فولکلور - محلی	موسیقی فولکلور - محلی	موسیقی فولکلور - محلی	موسیقی فولکلور - محلی
۱۲/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۱۲/۰۰	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۱۲/۳۰	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۱۲/۳۵	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)
۱۴/۰۰	برنامه بزرگان روسی	برنامه بزرگان روسی	برنامه بزرگان روسی	برنامه بزرگان روسی	برنامه بزرگان روسی	برنامه بزرگان روسی
۱۴/۱۵	برنامه بزرگان آلمانی	برنامه بزرگان آلمانی	برنامه بزرگان آلمانی	برنامه بزرگان آلمانی	برنامه بزرگان آلمانی	برنامه بزرگان آلمانی
۱۴/۳۰	برنامه بزرگان فرانسه	برنامه بزرگان فرانسه	برنامه بزرگان فرانسه	برنامه بزرگان فرانسه	برنامه بزرگان فرانسه	برنامه بزرگان فرانسه
۱۴/۴۵	برنامه بزرگان انگلیسی	برنامه بزرگان انگلیسی	برنامه بزرگان انگلیسی	برنامه بزرگان انگلیسی	برنامه بزرگان انگلیسی	برنامه بزرگان انگلیسی
۱۵/۰۰	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه
۱۶/۰۰	آهنگ‌های روز	آهنگ‌های روز	آهنگ‌های روز	آهنگ‌های روز	آهنگ‌های روز	آهنگ‌های روز
۱۶/۳۰	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی
۱۶/۴۵	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه
۱۷/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۱۷/۰۰	موسیقی فیلم (S)	موسیقی فیلم (S)	موسیقی فیلم (S)	موسیقی فیلم (S)	موسیقی فیلم (S)	موسیقی فیلم (S)
۱۸/۰۰	موسیقی	موسیقی	موسیقی	موسیقی	موسیقی	موسیقی
۱۸/۳۰	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی
۱۹/۰۰	بهترین آهنگ‌های روز	بهترین آهنگ‌های روز	بهترین آهنگ‌های روز	بهترین آهنگ‌های روز	بهترین آهنگ‌های روز	بهترین آهنگ‌های روز
۱۹/۳۰	فرهنگ	فرهنگ	فرهنگ	فرهنگ	فرهنگ	فرهنگ
۱۹/۳۵	موسیقی	موسیقی	موسیقی	موسیقی	موسیقی	موسیقی
۲۰/۰۰	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰	جهان هنر	جهان هنر	جهان هنر	جهان هنر	جهان هنر	جهان هنر
۲۱/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۲۲/۳۰	کتاب شب	کتاب شب	کتاب شب	کتاب شب	کتاب شب	کتاب شب
۲۳/۰۰	موسیقی ایرانی (S)	موسیقی ایرانی (S)	موسیقی ایرانی (S)	موسیقی ایرانی (S)	موسیقی ایرانی (S)	موسیقی ایرانی (S)
۲۳/۳۰	آهنگ‌های نیمه شب (S)	آهنگ‌های نیمه شب (S)	آهنگ‌های نیمه شب (S)	آهنگ‌های نیمه شب (S)	آهنگ‌های نیمه شب (S)	آهنگ‌های نیمه شب (S)
۰۱/۰۰	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه

داستان شب

زرین، رامین فرزند، بهزاد فراهانی - تاج‌بخش، فراز
● الی‌کوبین، جنائی‌نویس
مشهور آمریکایی است که مجله‌ای هم منتشر می‌کند و در این مجله آثار نویسندگان رمانتیک پلیسی و جنائی، از جمله نوشته‌های خود او، چاپ می‌شود نام قربان اصلی ماجرا همیشه الی‌کوبین است و در قالب یک کارآگاه فعال و جوان ظاهر می‌شود.

از شنبه تا چهارشنبه - ساعت ۲۲/۰۳
چراغ خدا از روی نوشته «الی‌کوبین» ترجمه قره‌باغیان کارگردان: ژاله بازیکران: ثریا قاسمی، منیژه

سماور ادب



امیر فثی

برنامه شما و رادیو این هفته مطابق معمول از چند قسمت مختلف تشکیل شده و شامل: مسابقه - برپرتاژ - و قطعات متنوع تفریحی است. هنرمندان و خوانندگان شما و رادیو جمعه شادی و آفرین دیگر را برای شنوندگان رادیو تدارک دیده اند.

نکته‌ها

کلمات قصار و نکته‌های کوتاهی که توسط مجریان برنامه خوانده میشود. قسمت دیگری از برنامه شما و رادیو جمعه این هفته را تشکیل می‌دهد.

- فقیر کسی است که طمع زیاد دارد.

- گذشت زمان همه چیز را هم میپوشاند و هم برملا می‌کند.

- مردی که به تماشای آرایش زن خویش میایستد یا فیلسوف است یا خیلی ساده لوح

- مجاز بودن هر چیز دلیل آن نیست که هیچ چیز ممنوع نباشد!

- پنهان‌های خوب برای افراد بد همیشه وجود دارد.

بدنبال يك آدرس

برنامه بدنبال يك آدرس این هفته در شهرستان تبریز اجرا شده و دو دوست هنرمند ارمنی که بصورت آماتور برنامه اجرا می‌کنند، دو ترانه یکی به زبان ارمنی بنام (عاشقم) و ترانه دیگری که نحوه اجرای جالبی دارد، می‌خوانند.



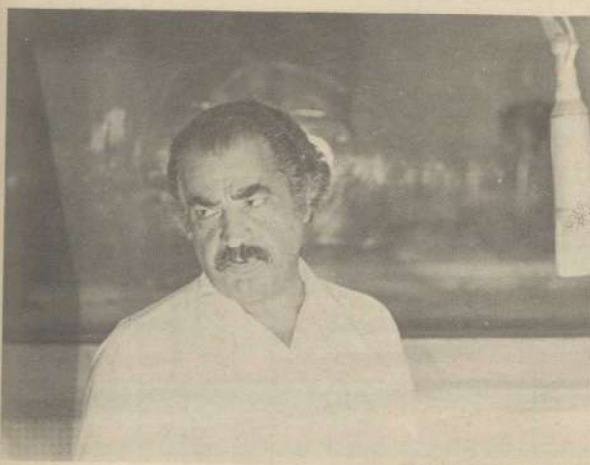
ژیا قاسمی

مسابقه آقای شانس

محل اجرای «آقای شانس» این هفته استان خوزستان است و شرکت کنندگان آنرا يك پیشه‌ور و يك دانشجوی دانشگاه چندی شاپور و يك دکتر داروساز تشکیل می‌دهند. سه آهنگ درخواستی شرکت کنندگان، این برنامه پیک خوش خبر (خواننده شیدا) راضیه (مانده) نسیم رهنگر (مرضیه) است.

مسافرت آقا شیخ

مسافرت بعضی از همشهریان ما به شهرهای خارج از ایران، تدارکی که برای چنان سفرهایی می‌بینند و لوازمی که با خود همراه می‌کنند، صحنه‌هایی به وجود می‌آورد که برای بعضی‌ها تماشایی و حیرت‌انگیز است. - ابوتراب خان باتفاق نوکرش می‌خواهد به سفر پاریس برود. بعد



قدکچیان

رنگ و ارنگ

رنگ و ارنگ این هفته نیز مثل هفته‌های پیش از نمایشنامه‌های کوتاه طنز و کمدی تشکیل شده که توسط تمام هنرمندان شما و رادیو اجرا می‌شود. شهرجری، تابش، زرین، سریم - مصدق - پوراحمد - بهمنیار - قدکچیان - قنبری و مقبلی بازیگران این برنامه هستند.

رنگ و ارنگ این هفته نیز مثل هفته‌های پیش از نمایشنامه‌های کوتاه

متصدی مربوطه سلف سرویس

نام نمایشنامه دیگری است که روز جمعه از برنامه شما و رادیو پخش خواهد شد. آقایی که از طرف اداره تلفن برگ جریمه‌ای برایش رسیده است برای روشن کردن قضیه پیش متصدی مربوطه می‌رود ولی با اولین جمله‌ای که می‌گوید، متصدی مربوطه آنقدر حرف می‌زند که مجال حرف زدن یابو نمی‌دهد. بالاخره با هزار زحمت از او اجازه حرف زدن می‌گیرد و می‌گوید: خانه من تلفن ندارد بسا این همه برگ جریمه فرستاده‌اند...

پالاخره بعد از صرف آبگوشت که بصورت سلف سرویس است آقای رئیس هوس خواب می‌کند. و ارباب رجوع بیچاره هم...

حصرا یکی از بهترین ترانه‌هاش را در برنامه شما و رادیو اجرا میکند



ترانه‌ها

از روز ازل دیوانه بودم که با اجرای جداگانه دو خواننده محبوب رادیو (بنان) و (مرضیه) تهیه شده است. ترانه‌هایی که خوانندگان آماتور در برنامه شما و رادیو روز جمعه اجرا می‌کنند عبارتند از:

توباید تنهایی (ژوبین) - جدایی (چپانگیر) - افسوس (توفان) - کاش میدانستم (شعله) - دخترا (افشین) - انشالله (شپلا) - در ضمن کسائی هنرمند ارزنده رادیو برای اولین بار دو ترانه قدیمی می‌خواند.



سین شهرجری



علی تابش

عید دیدنی بعد از عید

پکشاندند. چه بسا سیگار خارجی کسپائی که این روزها به دود کردن سیگاری فیلتر افتاده‌اند و تا کسی سوارهای که کم‌رکش صف اتوبوس این‌ها این‌ها می‌شوند...

مقبلی، تابش و ثریا قاسمی بازیگران نمایشنامه‌ای هستند که موضوع آن مردی است که برای عید دیدنی و گرفتن قرض وارد استودیو می‌شود و به هرزبانی است می‌خواهد مقدار پولی از مجریان برنامه به وام بگیرد ولی...

برنامه دوم - ساعت ۹/۳۰
 برنامه دفتر آردینه در این هفته شامل مطالب زیر است:
 • نمایشنامه‌های کوتاه بنام «گفتگوهای بیماری» اثر واروارا کراف - بوفسکایا.
 • نامه‌ای از آندره ژید برای مارسل پروست.
 • خبری درباره «پل‌فور» و تشکیل نمایشگاهی از تصویرهای این شاعر فرانسوی.
 • بخش یک ترانه کهن ژاپنی.

• یک خبر هنری درباره خواننده و هنرپیشه قدیمی آلمان «هیلدگار کنف» که در سال ۱۹۵۰ او را «مارلن دیتریش» دوم خوانده‌اند.
 • داستان کوتاهی از کتاب «داستانهای گربه‌ها» اثر «الیانژی» فیتیر»

• شمری بنام «مثنوی گلایه» از محمد حقوقی.
 • خبری درباره کنسرتها و اپراهایی که «هربرت خون‌کارایان» رهبری کرده است، این مطلب ترجمه و نقلی است از یک روزنامه آلمانی.
 • شمری از سهراب سپهری که انتظار بسیار را ز سرزمین می‌کند. (مانده تا پرف زمین آب شود) عنوان این شعر است.

واروارا کاربوفسکایا
 زندگی‌نامه نویسنده نمایشنامه «گفتگوهای بیماری» بقلم خودش: وقتی به‌نیامدم، اسم‌ها واروارا گذاشتند. در زمان کودکی خیال می‌کردم این‌ها

را به‌خاطر شباهت به اسم مادر بزرگم روی من گذاشته‌اند. بزرگتر که شدم، مادر بزرگم توضیح داد که اسم مرا از «سنت‌باربارا»ی شهید گرفته‌اند. آنها که «ملتنویس» شدن مرا پیش-بینی نکرده بودند اسم یک شهید را روی گذاشتند و این واقعا کیست می‌خواست بچه‌بودم که نوشتن را شروع کردم، در سن چهارسالگی دست‌خطم را لای کتاب‌ها بجا می‌گذاشتم. در هر کاری دخالت می‌کردم. و این مسئله بعدها برایم موجب درد سرها می‌شد. اما کدام ملتنویس را سراغ دارید که شروع کارش با چنان دردسرهایی همراه نبوده باشد؟ اولین پست ادبی من سردبیری بود. کلاس پنجم که بودم سردبیر روزنامه دیواری مدرسه شدم و از همان موقع دریافتم که این حرفه اعصابی‌آهنگین و روحیه‌ای چون سنگ خارا می‌خواهد. روحیه‌ای که من داشتم به هیچ وجه با این حرفه سازگاری نداشت. ظاهراً همین باعث و انگیزه ملتنویسی من شد و حالا با تمام قدرتم در کار امتحان اعصاب و آهنگین و روحیه چون سنگ خارا می‌سرم. دیرها هستم...

هیلدگار کنف

مارلن دیتریش دوم
 در سالهای ۱۹۵۰ زن زیبایی زندگی می‌کرد که او را مارلن دیتریش جدید می‌نامیدند. این زن که آلمانی بود و در آن هنگام بیش از بیست و پنج سال نداشت «هیلدگار کنف» خوانده می‌شد.

گیسوان طلائی و چشمان آسی رنگش گیرایی فراوانی به او می‌بخشید. در آن سالها، به‌عنوان هنر-پیشه‌های بزرگ در هالیوود فعالیت می‌کرد و با هنرپیشه‌های چون گری-گوری پک (در فیلم بزرگ «برف‌های کیلیانچارو») همبازی میشد. اما روزی فرا رسید که نشانی از این هنرپیشه زیبا پدید نیامد. او یکلی ناپدید شده بود! راستی «هیلدگار» از کجا آمده، به‌کجا رفته و مقبور چه سرنوشتی شده بود؟

حقیقت این است که کسی در بند این حرف‌ها نبود. بیست سال پس از این ماجرا، «هیلدگار» بار دیگر آشکار شده است، اما نه‌بنوان ستاره



زانه وراسن فرزند ماجرایان برنامه دفتر آردینه

بلکه به‌عنوان نویسنده خاطراتش. این کتاب در ایالات متحده و آلمان جزو پرفروش‌ترین کتاب‌های سال شناخته شده، زیرا زندگی نویسنده آن سرشار از ماجراهائی پس شگفت و خارق‌العاده است.

قسمتی از مثنوی گلایه

شعری از: محمد حقوقی
 شب که در افسوس ظلمت خوابدا
 می‌نشام سایه مهتاب را
 ابراهیم می‌فشارد سینه‌را



نلی خواننده وارپته‌های چشم‌انداز

برنامه اول - ساعت ۱۷/۰۳
چشم‌انداز
 برنامه چشم‌انداز در روزهای پنجشنبه، شنبه و سه‌شنبه بخش تحت عنوان «وارپته هنرمندان» دارد که خوانندگان محبوب رادیو در آن شرکت دارند. و در باره فعالیت هنری و زندگی خود حرف می‌زنند، سپس یکی از ترانه‌های جدید خود را برای شنوندگان این برنامه می‌خوانند.
 پنجشنبه - ۳۱ - فروردین
 منوچهر: برگرد، برگرد
 بهزاد: دلم گرفته
 افشین: یک آهنگ تکراری می‌خواند
 ناسر: دختر همسایه
 شنبه - ۲ - اردیبهشت
 خالدی: دل تنها
 مانی: دلم گرفته
 کاوه: هرگز نگو خدا حافظ
 سه‌شنبه - ۵ - اردیبهشت
 شهیندخت: سر عمو کلاه بگذار
 کاوه: آه چه روزگاری بود
 نلی: کی بهت یاد داده

درباره نامه خانواده رادیو

- روز شنبه ۲ اردیبهشت - در بخش «پای‌صحبت بزرگترها» با استاد جلال همایی مصاحبه می‌شود.
- روز دوشنبه ۴ اردیبهشت - در برنامه «آنچه شما خواسته‌اید» ضیاء خواننده جوان رادیو و تلویزیون میهمان هفته است.
- روز پنجشنبه ۷ اردیبهشت، مسابقه داستانی نوشته منوچهر مطیعی بخش می‌شود.

نامه‌های یک جهانگرد
 چهارشنبه ۳۰ فروردین: ال‌سالوادور
 پنجشنبه ۳۱ فروردین: نیکاراگوئه
 شنبه ۲ اردیبهشت: ونزوئلا

شما هم می‌توانید برای فیلم‌های روی پرده سینما نقد بنویسید



پرده سینما نقد بنویسید

دکتر ابراهیم رشیدیور

نوشتن نقد یک فیلم تقریباً کار مشکلی است. با اینهمه ما شنوندگان رادیو را تشویق کرده‌ایم تا شرکت در مسابقه چشم‌انداز به این کار مهم بپردازند و آثاری که تا بحال بدست ما رسیده بیش از انتظار امیدوار کننده بوده است با اینهمه، برای نوشتن یک نقد خوب باید داستان فراوانی را در نظر گرفت که یک‌بار به‌سخت‌ترین آن یعنی «بیترو» بودن منتقد اشاره کردیم. گفتیم منتقد باید آس را از سازنده آن و احیاناً احساسی که نسبت به‌سازنده دارد جدا کند و بیشتر به

سینما فکر کند تا دنیای سینما... نکته دیگری که حتماً باید مورد توجه نویسندگان آماورد نقدهای سینمایی قرار گیرد بررسی فیلم بصورت یک اثر کامل هنری از تمام جہات است، که متأسفانه غالباً از نظر دور میماند. بسیاری از جوانان فقط به نکات فراوانی را در نظر گرفت که یک‌بار به‌سخت‌ترین آن یعنی «بیترو» بودن منتقد اشاره کردیم. گفتیم منتقد باید آس را از سازنده آن و احیاناً احساسی که نسبت به‌سازنده دارد جدا کند و بیشتر به

که شخص زیاد هم نمیتواند به گفته خود مطمئن باشد... رادیه نقدهای جالبتری ارسال دارند بررسی خود را از نقدهای رسیده در مجله‌ها آدامه می‌دهیم و امیدواریم در مورد فیلم‌های فارسی بسنوب اینکه نقل قول‌ها موجب رنجش طرفداران یک اثر یا کارگردان نباشد. مورد استفاده کسانی قرار گیرد که با توجه به خواست تماشاچی می‌خواهند روز بروز آثار ارزنده‌تری در سینمای این مملکت بوجود بیاورند.

آدمک
 کارگردان: خسرو مهریانش
 .. سوژه این فیلم تقریباً نو بود. تقلید از سوژه‌های مکرر فیلم‌های فارسی در آدمک به چشم نمی‌خورد. اما آدمک در ضمن فیلمی بود با گفتنیهای فراوان که بازگو کردن همه آنها از حوصله یک فیلم دو ساعته خارج بود... البته کارگردان اصرار در بازگو کردن مطالب داشت و به‌همین دلیل گمان می‌کنم بعقل توجه به اتفاقات و رویدادهای گوناگون و بحث‌های مختلف بسنده را دچار یک نوع سرگردانی فکری می‌کند. دانش آموز سال پنجم ریاضی دبیرستان عبرت

در شبکه‌چی
 کارگردان: نصرت‌الله کریمی
 ... کارگردان، تماشاچی خود، بزرگ و کوچک، باد، سواد و بیسواد، را با شعور حس میکند. کارگردان به تماشاچی دروغ نمی‌گوید و او را گول نمی‌زند. در یک صحنه از فیلم در شبکه‌چی، یک مرد قلدر توی گوش رفیق آقا مرتضی می‌زند ولی آقا مرتضی که اتفاقاً مثل خیلی از قهرمانان فیلم‌های فارسی شاگرد مکانیک است. جرات تلافی کردن ندارد. کارگردان، شاگرد مکانیک‌ها را گول نمی‌زند. به آنها نمی‌گوید قدرت مطلق هستید. به آنها نمی‌گوید با یک چپه میتوانید دختر میلیونی را عاشق خود کنید. فرید مصطفوی، کلاس پنجم ریاضی دبیرستان آونوشه

تماشاگر
 کارگردان: فرانکو ایندوینا
 ... فیلم «شوخ» خصوصی (در ایران بنام تماشاگر) از یک جنبه فوی (عاطفی - ماشینی) برخوردار است. در این فیلم مردی را میبینیم که به‌بوی، بیخودی و تپانسی خود رسیده و خوشش را در یک بیست کامل یافته‌است... سناریوی فیلم موضوعی است که قبلاً هم سایر فیلم‌سازان تجرباتی روی آن کرده‌اند اما به‌نظر من این بار فرانکو ایندوینا آنرا ایتالیایی پسند و مطابق سبک روز ساخته است. قهرمان فیلم که خود را خالی و از دست رفته میاند، دوربین فیلمبرداری را ملجأ و دستاویز مفیدی میبندد و تا پایان زندگی از آن بعنوان یک همد و هم صحبت و هم زبان بهره میبرد. البته زمانی میرسد که دیگر کنجکاوایی دوربین او را ازضاه نمیکند و به‌همین دلیل خودکشی را بر زندگی ترجیح میدهد. یوسف خداپرست - تهران

در تلاطم زندگی (عشق موسیقی)
 کارگردان: کن راسل
 در تلاطم زندگی، اولین فیلمی بود که من از کن راسل کارگردان انگلیسی دیدم و از همان لحظه اول دریافتم که کن راسل همه چیز را در حد کمال ارائه داده است. تماشاگر، از همان آغاز، گمراهی و گمشدگی خاصی در خود احساس میکند و چشمش همیشه بدنبال صحنه‌ی بعدی است تا ببیند چه اتفاقی خواهد افتاد... کن راسل با مهارت هرچه تمامتر، توانسته زندگی چایکوفسکی را که

سلام زاندارم
 کارگردان: امان منطقی
 ... به‌عظیم آمد قد دخترکی که نقش کودکی بهارک (مرجان) را بازی میکرد بلندتر از قد قهرمان اصلی یعنی مرجان بود. در صورتیکه به مرور زمان گذشت عمر، قد بلندتر میشود ولی کوتاه‌تر نمی‌گردد. در این فیلم باید از دخترخانمی استفاده میشد که کوتاهتر از مرجان باشد. مهدی جواهری، دانش آموز سال ششم طبیعی دبیرستان شرفی

امن یا امان
 مقدمه من بهترین فیلمی که تاکنون در شهرستان قمشهر کرده بروی آکران آمده فیلمی بنام امن بود این فیلم هندی است و لحاظ زمان نمایش مسامت تمام طول میکشد... اصولاً بعقد من فیلم‌های هندی فیلم‌های بسیار خوبی هستند. حسینعلی باقری، دانش آموز سال پنجم ریاضی دبیرستان شاهپور شهر کرد

یک پدیده نو
جواب ال، ب، او «درز» کاشفی
 ارزنده‌ترین جواب که اصلاً درمیرود و تخم‌کش نمیشود
 جواب بالا کاشف بین‌المللی در نگاه مردن رای‌خاسته و دختر خاسته
مصول جدید

این هفته در تهران

کارگاه نمایش

چهارراه یوسف آباد، اول خیابان شاه کوجه کلانتری

راهبده‌ها

باهمکاری کارگاه نمایش نویسنده: ادوار دومانه برگردان: اکبر حسن‌شاهی، مهدی فخریزاده طراح: ملک خزاعی اقتباس متن: بازنویسی و کارگردانی: مصطفی دالی بازیگران: فخری خورش، حمید طاعتی، مهدی فخریزاده، داریوش - مؤدیان، مصطفی دالی

از پنجشنبه ۳۱ فروردین تا دوشنبه ۴ اردیبهشت همه روزه ساعت ۲۰-۳۰

هفت حکایت

بر صیصای عابد

توسط گروه آثار تجربی محل اجرا: انجمن ایران و آمریکا گردآوری متن: پرویز نائل خانلری تنظیم متن برای صحنه: ایرج انور کار مشترک ایرج انور - شهرو خردمند بازیگران: ناصر آرش، محمود اقلسی، بهرام ایروانی، نسیم پور - شیرازی، محمد جعفری، محمد رضا خردمند، اکبر رحمتی، علی روستایی، صدراالدین زاهد، فریده سپاه منصور، شهناز صابجی، جوننی فرمانفرمایان، ارژنگ فرخ‌بیکر، رضا قاسمی، جمشید لایق، علیرضا مجمل، محمد تواری، فریدون یوسفی.

پنجشنبه ۳۱ فروردین ساعت ۲۰-۳۰ جمعه ۱ اردیبهشت ساعت ۱۵-۳۰ و ۲۰-۳۰ (دو سانس)

حالت چطور، مش

رحیم و گلدونه خانوم توسط گروه آثار کوچک نویسنده و کارگردان: اسماعیل خلیج بازیگران: مرتضی اردستانی، علی جاویدان، اسماعیل خلیج، رضا رویگری، رضا ژبان، فریبرز مستدربور، فریدون یوسفی، و شکوه - نجم آبادی

سه‌شنبه ۵ و چهارشنبه ۶ اردیبهشت ساعت ۲۰-۳۰

تالار ۲۵ شهر یور

خیابان جنوبی پارک شهر - تلفن ۲۵۴۴۴ دو نمایش همراه:

۱- آسید کاظم

توسط گروه آثار دیگر نویسنده و کارگردان: محمود استاد محمد بازیگران: ۱- آدمی، م - استاد محمد، ب - الهی‌نسب، ۱ - بختیاری، ح - شهرستانی، ف - صداقت، ز - فرید، ع - کلرانی، م - مرزبان، م - مظفری، ح - مظفری، ع - صالحی، ن - پورمقدم

۲- سگی در خرمن جا

نویسنده: نصرت‌الله نویدی کارگردان: عباس جوانمرد بازیگران: علی نصیریان، حسین کسبانی، آذرخیز، رضا کریم‌زائی، فیروز بهجت محمدی، محمد رضا کلاهپوزان، حسن شهرستانی

تا ۱۵ اردیبهشت همه روزه با استثنای روزهای شنبه ساعت ۲۰-۱۵

خانه نمایش

خیابان شاهرضا، جنب شرکت هواپیمایی B.O.A.C. خیابان پارس، شماره ۲۲

ساحل نجات

نوشته: بهرام بیضایی کارگردان: نصرت پرتوی بازیگران: نصرت پرتوی، داریوش مؤدیان، محمد رضا کلاهپوزان، فریدون یوسفی.

از سه‌شنبه ۵ اردیبهشت ساعت ۲۰-۳۰

انجمن ایران و آمریکا

توسط گروه آثار کوچک نویسنده و کارگردان: اسماعیل خلیج بازیگران: مرتضی اردستانی، علی جاویدان، اسماعیل خلیج، رضا رویگری، رضا ژبان، فریبرز مستدربور، فریدون یوسفی، و شکوه - نجم آبادی

از ۲۲ فروردین تا چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت در گالری شماره ۲ همه روزه از ساعت ۱۷ تا ۲۰

انستیتو گوته

عباس‌آباد، خیابان تلویزیون، خیابان هفتم، تلفن ۶۲۷۳۴۶-۷

نمایشگاه

«بو تولد پرشت»

باهمکاری قسمت تا ترانزیت تهران محل برگزاری: دانشگاه تهران، سالن نمایشگاه دانشکده هنرهای زیبا

از ۲۹ فروردین تا یکشنبه ۱۰ اردیبهشت

نمایشگاه نقاشی

و طراحی گروه آرگو چهار نفر از هنرمندان معاصر آلمان: هاین آلبریک، رودلف دیسل، توماس شوبرت، ویلی وایگ لاند

از چهارشنبه ۳۰ فروردین تا یکشنبه ۱۰ اردیبهشت «در محل انستیتو گوته»

فیلم «گاو»

کارگردان: مهرجوی بازیگر: انظامی محل نمایش: کانون ایران و آلمان - خیابان پهلوی

یکشنبه ۳ اردیبهشت ساعت ۲۰-۳۰

فیلم «تونیو گروگر»

از تولد توماس مان کارگردان: رولف تپله هنریشان: ژان کلود بریالی، نادیا تیلر

دوشنبه ۴ اردیبهشت ساعت ۲۰-۳۰ محل نمایش: انستیتو گوته

موسیقی «سخنرانی و کنسرت»

توسط بهمن رجی و رضا شفیعیان سخنرانی درباره تیک وستور و اجرای کنسرت

سه‌شنبه ۵ اردیبهشت ساعت ۲۰-۳۰ محل اجرا: انستیتو گوته

فیلم «بودن بروکس»

از زمان توماس مان کارگردان: آلفرد وایدن مان بازیگران: لیزه لوته پوتلر، نادیا تیلر، هانس لوتار

چهارشنبه ۶ اردیبهشت ساعت ۲۰-۳۰ محل نمایش: انستیتو گوته

روابط فرهنگی ایران و فرانسه

خیابان شاهرود، حشمت‌الدوله

فیلم «عشق یک زن» (بزرگان فرانسه) کارگردان: ژان گرمیون بازیگران: میشلین برل، ماسیمو زیوروتی، گئی مورلی

شنبه ۲ اردیبهشت ساعت ۲۰ در محل انجمن دوشنبه ۴ اردیبهشت ساعت ۲۰ در محل دبیرستان رازی خیابان پهلوی

خانه آفتاب

روزولت، روبروی دانشرای عالی شماره ۱۵۴-۱

نمایشگاه نقاشی «وصال» روز پنجشنبه ۳۱ فروردین صبح از ساعت ۱۳ تا ۱۶ عصر از ساعت ۲۰ تا ۱۶

تالار قندریز

خیابان شاهرضا، خیابان دانشگاه شماره ۲۰

نمایشگاه چاپهای چوبی ثبت «مربوط بلزندگی بودا»

تا ۲۷ اردیبهشت همه روزه از ساعت ۲۰ تا ۱۶-۳۰

گالری سیحون

خیابان شاه، روبروی مسجد سجاده، شماره ۲۲۴

نمایشگاه نقاشی کودکان با همکاری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

پنجشنبه ۳۱ فروردین صبح از ساعت ۹ تا ۳۰-۱۲ عصر از ساعت ۱۶ تا ۲۰

تعمیرگاههای شاوب لورنس در تهران و شهرستانها

<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>کرمانشاه</p> <p>خیابان شاه‌بختی بل اجلاویه</p> <p>تلفن: ۴۹۲۹</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>اهواز</p> <p>خیابان ۳۴ متری نیش کیومرث</p> <p>تلفن: ۴۱۶۹</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>اراک</p> <p>خیابان شاهرود روبروی بیمه‌های اجتماعی</p> <p>تلفن: ۳۸۴۹</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مرکزی: شاوب لورنس</p> <p>خیابان آریانه‌پور اینستگاه سینالکو بلاک ۵۵۸</p> <p>تلفن: ۹۶۳۰۱۶-۳۰</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>مرکان</p> <p>خیابان شالی‌کوبی مقابل سینما</p> <p>تلفن: ۲۲۲۹</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>اصفهان</p> <p>خیابان شیخ بهایی چهارراه</p> <p>تلفن: ۳۷۹۱۶</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>آبادان</p> <p>خیابان شاهرود</p> <p>تلفن: ۴۱۴۳</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۲ شاوب لورنس</p> <p>کارگردان: ژان گرمیون</p> <p>بازیگران: میشلین برل، ماسیمو زیوروتی، گئی مورلی</p> <p>شنبه ۲ اردیبهشت ساعت ۲۰ در محل انجمن دوشنبه ۴ اردیبهشت ساعت ۲۰ در محل دبیرستان رازی خیابان پهلوی</p>
<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>ساری</p> <p>خیابان فردوسی بلاک ۲۰</p> <p>تلفن: ۴۳۴۸</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>شیراز</p> <p>خیابان قصرالذلت چهارراه</p> <p>تلفن: ۳۵۹۸</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>سنندج</p> <p>خیابان ششم بهمن</p> <p>تلفن: ۳۰۷۳</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۵ شاوب لورنس</p> <p>خیابان آریانه‌پور جنب بانک ملی</p> <p>تلفن: ۶۲۲۳۰</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>تبریز</p> <p>فرهنگشاه عابدینی خیابان رضا</p> <p>تلفن: ۲۲۱۶</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>رشت</p> <p>خیابان سعدی</p> <p>تلفن: ۵۶۶۰</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>کرمان</p> <p>خیابان پهلوی «تهران»</p> <p>تلفن: ۲۲۵۲</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵ شاوب لورنس</p> <p>عباس‌آباد سیمتری نظامی بلاک ۱۷۹</p> <p>تلفن: ۷۶۳۵۱</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>دزفول</p> <p>خیابان سیمتری جدید</p> <p>تلفن: ۲۵۶۳</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>رزنیه</p> <p>خیابان فرح نرسیده به خیابان داریوش</p> <p>تلفن: ۸۲۲۷</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>مشهد</p> <p>خیابان احمدآباد «فرخ»</p> <p>مقابل خیابان قائم تلفن: ۶۹۶۲</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۹ شاوب لورنس</p> <p>خیابان شهنار شماره ۴۶۸</p> <p>تلفن: ۷۵۶۵۰۴</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>بیرجند</p> <p>خیابان پهلوی مقابل کلانتر کوچک</p> <p>تلفن: ۷۹۰۸</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>همدان</p> <p>خیابان بوعلی بلاک ۱۷۳</p> <p>تلفن: ۴۱۹۶</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>راهدان</p> <p>خیابان داورپناه ساختمان ظفر بائی تلفن: ۳۹۳۹</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس</p> <p>مسجد سلیمان</p> <p>خیابان فرمانداری «آریانه‌پور»</p> <p>تلفن: ۲۱۴</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>

درآوردنی من برایشان، در بازی، يك عمل تصنعی می‌باشد. آن‌ها مانند اشیایی هستند كه يك دلقك سبك به‌واقعیتی غير حقیقی تبدیلشان می‌کند» (بروشور نمایش بیشتر هالانکه) پیش ازین به‌کار ببرد نمایشی ماشین چنددر خورد کتی اشاره کردیم. اکنون اشاره کنیم به‌صحنه‌ی آخر نمایش، كه چه آسان، وان كوچك به رودخانه تبدیل می‌شود و شن به‌ساحل. و نیز كنده‌ی درختی با تیری فرود آمده بر آن، در ابتدای نمایش.

حدود مصرف يك كنده - با تیری فرود آمده بر آن، برصحنه، چه می‌تواند باشد؟ این دو گرچه يك تصویر ثابت‌اراهه می‌کنند، اما من مدام حرکت ضرب‌های تیر را بر این كنده حس می‌کنم. چرا؟ تیر در ذهن من و در زندگی من بالا رفته و فرود آمده معنا گرفته است - حتی اگر بالا نرود، حتما اگر فرود نیاید - اما این تصویر از این هم فراتر می‌رود.

تیر كه فرود بیاید من خوبی را می‌بینم از شیار چوب بیرون می‌جهد، و راه باز می‌کند، به هر طرف باریکه‌ای - حتی اگر تصور خون برای درخت ناممكن باشد - من منتظر جش این خون هستم، من منتظرم و مطمئن. اما چرا ضرب‌های تیر، برای من، جهاننده‌ی خون است، حتی اگر این‌ضربه فرود آمده برچوب باشد؟ شاید كه من هزاران سال پیش غار نشینی بوده‌ام كه ضرب‌های تیرم، پیش‌تر كه چوبی را سایبان سرم كند، نخستین‌بار، كار ساز زخم گلولی جانوری شده است. خون فوران کرده است و من تیر را نام بخشیده‌ام.

به‌این ترتیب كنده و تیر ما را از تدارك يك مواجهه آگاه می‌کنند - از خود فراتر می‌روند و به‌حدود نمایش اشیادست می‌یابند - اما اینکه کیفیت این مواجهه موجودیت و فرجام آن چیست؟ چیزیست به همان اندازه مرموز و پرسش‌انگیز كه آن شیئی دراز پوشیده باپوشش‌سیاه، برصحنه، و به‌همین ترتیب دیگر وسایل كار، مثل نور و موسیقی، به‌خلاف تئاتر متداول، افه نیتند بلکه اینها «كار ویژه‌ی خودرا دارند» نور گذشت زمان را - در مقیاس روز و شب - و موسیقی گذشت زمان را - در مقیاس لحظه‌ها - بیان می‌کند. در اینجا همه‌چیز آنچنان نمایشی است كه نه تنها گربه كار فوق‌العاده‌ای ارائه می‌داد، بلکه حشری كوچكی هم كه بطور تصادفی در زیر پرتو نورافكن مشخص شده بود. چند لحظه ذهن مرا - به‌عنوان يك «چیز» تئاتری - به‌خود گرفت.

در نهایت «معلم من پای من» اثری است متفكرانه كه تویسنده‌ی آن به «چیزها» از جانبی نگاه می‌کند، كه معمولاً از آن جانب به آنها نگاه نمی‌شود - یعنی برای رسیدن به‌ماهیت حقیقی «چیزها» خلاف حقیقت رفتن - آشكار است كه حقیقتی كه ما می‌شناسیم چیزی است فرسوده و مستعمل - و از این‌رو سزاوار برهیز.

اجرای یود عالی كه ضمن آن آری آوانیسان توانایی‌ها و حس‌های درستش را به‌نمایش گذاشت، و پرویز پورحسینی ظرافت‌های وجودش را، محمداقبر غناز شكیبایی مافوق تحملش را.

«معلم من، پای من»

نقدی بر:

نوشته‌ی بیشتر هالانکه

ترجمه‌ی عباس نعلیندیان

کارگردان: آریی اوآنیسان

بازیگران: پرویز پورحسینی - محمداقبر غنازی

اجرا: روبرتو کارگاه نمایش

از: پرویز پورحسینی

زیادآورید صحنه‌ای را كه سرنگیان با ماهی‌تابه‌ای كه در آن بخور می‌سوزد وارد می‌شود و با گنج به‌نوشتن چیزهایی بررد مشغول می‌شود. تگبیان رشته‌هایی را بسوی او پرتاب می‌کند - گوئی او را اسیر می‌کند - سپس خارهایی را - در این‌حالت - بطرف او پرتاب می‌کند. این عمل هاتقدر كه يك عصیان است، از تگهای دیگر آریا دعوت به‌عشق‌بازی نیست - دعوت زنی از شوهرش؟ - سرنگیان برمی‌گردد. باشلاق، در صحنه‌ی بعد هر دو را می‌بینیم كه در دو طرف میز نشسته‌اند «هر يك برای خود» از بینی دستهای تگبیان خون جاری‌است. به‌نشانه‌ی اینکه كك خورده است -

صحنه‌ی بعد - روز بعد؟ - تگبیان را می‌بینیم - گوئی باحالت قهر - ایستاده‌است. و سرنگیان می‌آید و شاه‌ی او را می‌گیرد و به‌طرف خویش می‌چرخاند دعوت به‌عشق‌بازی تگبیان رو برمی‌گرداند. سرنگیان باز هم او را می‌چرخاند و این عمل آتقد ادامه پیدا می‌کند كه در این هنگام می‌بینیم تگبیان هواره بدور خویش می‌چرخد - آیا این‌زمن به‌جبران كك‌هایی كه خورده است محبت بیشتری طلب می‌کند. مرد چنین حق‌براری او قائل نیست، عصبانی می‌شود و بشقاب‌ها و بطریها را پرتاب می‌کند. تگبیان تلاش می‌کند تا از شكستن بشقاب‌ها جلوگیری كند. می‌خواهد آنها را در هوا بگیرد. نمی‌تواند. آریا اکنون او زنی نیست كه كوچكترین آتاله‌خانه‌اش را همچون پاره‌های از وجودش عزیز می‌دارد!

در حرالت رابطه غیر انسانی چنین مرد و زنی، بازمانده‌ی هنوز تحمیل شده‌ی اصل منسوخ حاكمیت مرد برخواستاده است. حاكمیت چیست؟ بجای دیگری فكر كردن، بجای دیگری تصمیم گرفتن و به‌جای دیگری عمل كردن. و این توهین به‌حیثیت انسانی و نقی آزادی است. و به این دلیل، نمایش هالانکه، از این دریچه نیز، نمایشی دقیقاً سیاسی است. با این تفاوت كه این‌بار از سیاست مفهوم گسترده‌تری را افاده می‌کنیم. به‌این ترتیب، این دو نفر، در این موقعیت خاص و در این مواجهه‌ی اجتناب‌ناپذیر بطور طبیعی عمل می‌کنند اما سرانجام چه خواهد شد؟

صحنه‌ی بعد كه سرنگیان طرز كار با ماشین چنددر خوردكشی را به تگبیان می‌آموزد. سرنخستین چنددر بریده می‌شود. عمل این ماشین برصحنه، بطرزغریبی فرآیند یابد، آن‌گونه كه گوئی، این كار، از اصل خود بیگانه گشته است. اشیاء - در حقیقت - از كار ویژه‌ی خود معزول می‌شوند. اشیاء بدلیل نیروی به‌نمایش

در نگاه نخست به‌نظر می‌آید كه «معلم من پای من» نمایشی است سیاسی، و براین‌مبنا جستجوی در ارتباط دو نفر از دو طبقه‌ی متضاد. اما هالانکه در این لایه‌ی باقی نمی‌ماند. پس ژرف‌تر برویم. دوتش - يك تگبیان و يك سرنگیان - در زیر يك سقف و در يك موقعیت خاص برای عمل قرار داده شده‌اند - این موقعیت به احتمال زیاد موقعیتی است بنا شده برروابط تولیدی. نگاه كنید به محیط نمایش كه يك مزرعه ذرت و يك مزرعه چنددر را نشان می‌دهد. آنها در این موقعیت آنگونه عمل می‌کنند كه واقعیت وجودیشان ایجاب می‌کند. چرا اسم این دو نقش «تگبیان» و «سرنگیان» است؟ به‌نظر می‌آید كه این دو با كمی اختلاف از يك طبقه‌اند و نتیجتاً در كنار هم له در مقابل هم. اما به تگهای دیگر چنین استنباط می‌شود كه گرچه هر دوی آنها - درواقع - از چیزی واحد محافظت می‌کنند، اما سرنگیان از طریق دستور به تگهداری، از چیزی محافظت می‌کند كه از آن خود اوست - یا دست كم به او این امکان را می‌دهد كه دستور به محافظت چیزی بدهد - و تگبیان از چیزی تگهداری می‌کند، كه تگهداری از آن‌چیزی كه او دستور شده است. آیا ماهیت این دو نام كافی نیست تا آنها را در مقابل هم و در رابطه‌ای غیر عادلانه با هم تشخیص دهیم؟ تنها وجود شلاق برصحنه، كافی است كه براین مدعا صحت بگذارد. هالانکه «خواهان آگاه كردن مردم از جهان تئاتر است نه از جهان خارج، پس به این دلیل، حضور این دو برصحنه به نشانه‌ی چه چیز دیگری می‌تواند باشد؟

دقت آمرانه‌ی سرنگیان، عدم تأیید تگبیان از جانب او - به عنوان يك موجود انسانی - آزادی برحدودش و حاكمیت مطلقش مرا به یاد پدرم می‌اندازد. بردباری غمگین و مرناسانه‌ی تگبیان. رفتار ظریف و آرامش، احترام توأم با ترسش از سرنگیان و ملاحظه‌ی بی‌حدودش، مرا به یاد مادرم می‌اندازد. وقتی این دو در يك موقعیت خاص برای عمل قرار می‌گیرند - در زیر يك سقف - در چنین شرایطی رابطه‌ی غم‌انگیز آنها مرا به یاد كودك‌ام می‌اندازد.

جورایی را كه سرنگیان از پایش در می‌آورد و بی‌حوصله به هرجا كه شد - فرقی نمی‌کند - پرتاب می‌کند، همان جورایی است كه پدر من، به خانه كه می‌آید، به‌تنگك آمده از هرجیز این جهان، به هرجا كه دلش بخواهد پرتاب می‌کند.

و این تگبیان كه برمی‌خیزد و با آرامشی عظیم و درد انگیز - دردی كه من در شكیبایی يك زن شرقی سراغ می‌كنم - جورابها را از زمین برمی‌دارد، در نهایت ظرافت آنها را باز می‌کند، آنها را بروی هم می‌گذارد، چهارتا می‌کند و در گوشه‌ی مناسبی جای می‌دهد، همان مادر من است. و این شلاق آویخته بر دیوار چندرآشناسم. همان شلاق «گل‌بوسته» همان شلاق‌است كه پدر من آتوقتها كه مادرم جوان‌تر بود و توان سركشی داشت، در هوا می‌چرخاند و من از پشت دریچه به گریه می‌آمدم.

این تگبیان همان زن له شده‌ایست كه سبب خوردن او «اگر کسی او را در این هنگام نیاید» غم انگیزترین حرکت جهان است.

هواپیمایی ملی ایران، با...



گفتگواز این دو عروسك نیست

بحث از «عروس» آسان‌هاست
سه‌جا صحبت از «سُبا» ست

«سُبا» با شاه‌بال بلند پرواز خود، پلی مطمئن میان آسیا و اروپا ست.

با «سُبا» پرواز کنید

هامبورگ - فرانكفورت - پاریس - لندن - ژنو - رم - استانبول
دهران - دوها - دوبی - كراچی - بمبئی - كابل - بغداد - ابوظبی - كویت



هواپیمایی ملی ایران، با...

در طول صدها کیلومتر، بجز هنر ساختن خدایان کوچکی از پارچه و چوب رنگ کرده که بر بالای برجهای معابد امروزی نصب بودند، با هنر دیگری رویرو نشده بودم. این برجها، با رنگهای فراوانشان، بیشتر پس «رامایانای سیلوی میلیونها انسان اثر گذاشته است تا بر خدای مطلق غارهای مقدس، امامدیان این فراوانی خدایان، جلال درختان دیدنی بود مانوس بودن چهارپایان، پرهنگی کودکان که آنهمه غم‌لود می‌خندیدند، پیران جدی، و جشن «ساری»ها در نور مناس خورشید طلوع، در پهنه این‌ها که پزندگی ایمان ندارد، آنچه مقدس بود، زندگی بود باصالت تومیدانهاش و آنچه مقدس نبود این سیرک خدایان بود. اما این سیرک بصورتی بیان‌ناپذیر، با یاد فصلی که هند را در می‌نورده، یا مسئول‌های جنسی که انگلستان دوره ویکتوریا آنها را خلاف عقب می‌شمرد و ما میدانیم که برادران چهره‌های ظلمات هستند، هماغه‌گی دارد، همانطور که حرکات و اشارات سنگ شده‌خدایان‌اولین معبدی که در گذشته دیده بودم. با رایحه گیاهان معطر که پس‌ازایران‌استوانی بخارزمین‌را می‌آکند هماغه‌گی بود...

پل والری می‌گفت، «خرافات عمیق‌تر از مذهب است». نیروی نکته او در اینست که خرافات با جادو درهم می‌آمیزد. البته جادو در همه‌جا حاضر بود، همانطور که در دوران «قرون وسطای ما بود». و آیا هم اکنون در «لورده» یا «فاطمه» حاضر نیست؟ این گیاه خزنده به‌منه عبادتگاههای کنار جاده آویخته بود، همانطور که

پیچک‌های زیبای حنظل به‌منه آجرهای چوبی‌آنها چسبیده بود، و این‌اسبهای سفالی‌نزدیک‌برکه‌های مقدس، بایک‌گل خطمی میان دو گوش، که اتباع فقیر اسپهای ایزدی‌بودند که در طول‌ستونهای معبد «مادورا» Madura روی دوبا بلند شده بود. فبرو بمن گفته بود: «حتی زنان بی‌سواد، حماسه‌های ملی ما را می‌دانند و آنها را مانند سرگذشت برای‌بچه‌هاکایت می‌کنند». رامایانای خاک‌ری، نشان‌دهنده افسانه طلایی بود که سراسر هند را می‌پوشاند و من می‌دانستم که در این‌سرزمین بچه‌ها را بالالائی‌هایی که از «بهاگاوادگیتا» الهام گرفته است می‌خواندند: «ای طفل، تو خودتی، وقتیکه می‌خواستی و وقتیکه خواب می‌بینی و حتی وقتیکه بیدار می‌مانی. جهان‌گذران‌را بنگر...» پیاد ساده‌ترین دعاها می‌افزاد که نظیر «آوه ماریای ما بود: «مسرا از خلایق حقیقت‌به‌حقیقت‌ره‌نمون‌باش. از ظلمت به‌روشنائی، از مرگ به‌جاودانگی...»

معبد «مادورا» خیلی بزرگتر از یک کاتدرال (کلیسای بزرگ) است. برجهای آن با درخشش آبی، برزمینه آسمان‌آبی، برشهرسلطانند و سرپیچ کوچه‌ها ظاهر می‌شوند. وسعت آن، نظیر جلوه وسعت دریا در کوچه‌های بنادر. پیوسته جلوه‌گر است.

کوئی تقوای روستائی نوعی از برجهای بابل را آکنده از خدایان برافراشته باشد، همانسان که برجهای «شارتر» را برافراشته است. بعضی ورودبه‌این «آنگوره» ابتدائی‌رهنمی با بالانته برهنه، پیشانی مرا یا گرد سرخ رنگی نشانه گذاشت، و در دل‌آبی آکنده از ریزش دسته‌های گل، نظیر

گل‌های گورستانهای ما در روزمردگان سرطوبت نیمگرم آغاز شد. زعفران برای نشانه‌های کاست، و مسائل زهد و عبادت، ریحان، مندبل، کافور که در برابری محرابها می‌سوزانند و عطر سوخته آن با عطر گل‌ها در می‌آمیزد، گل‌های داوودی (اینجا، در این فصل!) تاج‌هایی از گل Frangipani که بر گردن «خروشچف» دیده‌بودم و عطر آن تا عمر دارم هند رایبام من خواهد آورد، و آن دختر جذامی زیبا که یکی از این تاج‌های گل را با لب‌خندی اندویدار بسوی من پیش آورد در زیر رواق، وقتیکه‌بازمی‌گشتم، همه اراه‌های بلند یا سقف‌هایی از نخل خشک، یا مال‌بندهای خالی، در زیر نور لزان، چنانکه گوئی در اردوگاه مهاجرت‌های بزرگ باشند، صف‌کشیده بودند.

«مادورا» آسمانی بود متعکس‌در حجره‌های سیاه آب، در برکه‌های آئینی پوشیده از آفت سبز، سه‌گسل سفید در برابر الوهیتی نامرئی یک کالی سیاه، پوشیده از رخت‌هایی کم و بیش خون آلود، بوی تعفص تحت‌الشماع بوی گل مریم. درخشش‌چرب و سیاه راه‌روهای سیقلی شده با عرق آدم‌ها و عبور چهارپایان، زایرانی با طرح اندامشان بر منفذهای روشن گوتیک یا گنگشته در اعصاف ظلمت. من در راه‌روهای بی‌پایان‌یک کلیسای بی‌صحن‌راه‌می‌رفتم که از نه برج آن ناگهان چله‌ها در زیر پرواز عقابان پائین می‌ریختند. این معماری که با چنین جدیتی اداره شده و نقشه‌های آن بدست رساله‌ها طرح شده بود، به هیولائی حماسی شباهت داشت. بر روی برجها و در

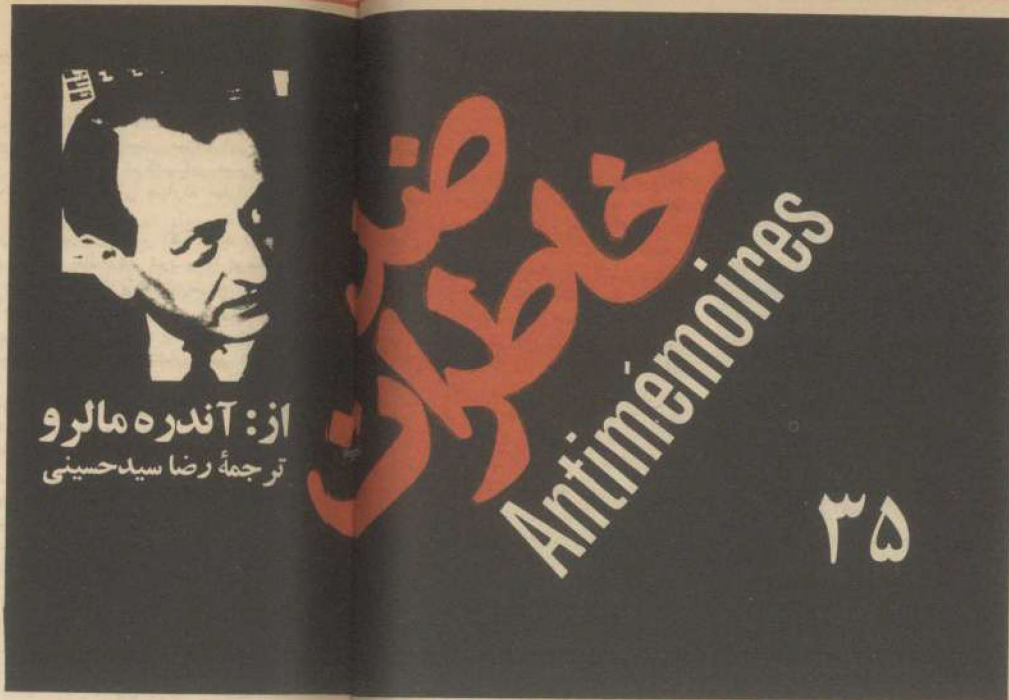
زیر زمین راه‌روهای آن، مجسمه‌ها اهمیتی بیشتر از زیران نداشتند. وقتیکه از برابر دوگای خون‌آلود می‌گذشتم، گریه سیاهی از روی شانه آن پائین آمد و آهسته‌راهی ظلمت شد، و زیر صف آسبان ایزدی که روی دوبا ایستاده بودند فرو رفت، چنانکه گوئی راز جهان بود

هرچیزی که از آن سایه روشن بود، در عین حال از آن سرود ظلمات آورد، و آن دختر جذامی زیبا که یکی از این تاج‌های گل را با لب‌خندی اندویدار بسوی من پیش آورد در زیر رواق، وقتیکه‌بازمی‌گشتم، همه اراه‌های بلند یا سقف‌هایی از نخل خشک، یا مال‌بندهای خالی، در زیر نور لزان، چنانکه گوئی در اردوگاه مهاجرت‌های بزرگ باشند، صف‌کشیده بودند.

«مادورا» آسمانی بود متعکس‌در حجره‌های سیاه آب، در برکه‌های آئینی پوشیده از آفت سبز، سه‌گسل سفید در برابر الوهیتی نامرئی یک کالی سیاه، پوشیده از رخت‌هایی کم و بیش خون آلود، بوی تعفص تحت‌الشماع بوی گل مریم. درخشش‌چرب و سیاه راه‌روهای سیقلی شده با عرق آدم‌ها و عبور چهارپایان، زایرانی با طرح اندامشان بر منفذهای روشن گوتیک یا گنگشته در اعصاف ظلمت. من در راه‌روهای بی‌پایان‌یک کلیسای بی‌صحن‌راه‌می‌رفتم که از نه برج آن ناگهان چله‌ها در زیر پرواز عقابان پائین می‌ریختند. این معماری که با چنین جدیتی اداره شده و نقشه‌های آن بدست رساله‌ها طرح شده بود، به هیولائی حماسی شباهت داشت. بر روی برجها و در

غول‌اسا پیش می‌آید: «... و ماران لنا می‌خواندند ...» نهر «حق داشت که از «سرگذشت‌ها» سخن بگوید، رویای آهنگین‌افسانه، جنبه‌غیرواقعی‌نیرومند زندگی را آکنده می‌ساخت. «گریشناه» و «راما» در این دینی که قهرمانان و خدایان تصاویری دارند، اما شاهان هیچ تصویری ندارند، نه‌تنها واقعی‌تر از اکبر بودند، بلکه باندازه گاندی واقعی بودند. دنیای لاتین ما هم فقط از چیزی را تصویر می‌کنند که انعکاسی از افسانه خدائی دارد. فیل‌های کوچک خاک رس که در منخل معبد فروخته میشد **گانشا** Ganesha می‌شکوه‌مند «مادورا» را نشان میداد: خدای حکمت با سر فیل، یک پا بر روی‌موش‌خویش. اما دخترک فروشنده‌می‌خواند: «وقتیکه گانشا بر روی موش خویش روان می‌شد مادریمان ابراهامی‌خندید...» و چند میلیون سال دیگر، دوباره «گانشا» بر روی موش خویش گردش خواهد کرد، و دوباره ماه، وقتیکه در شب بی‌ستاره از دریا سر سر آرد، خواهد خندید، ویشنو با سر گراز که الهه زمین را حمل می‌کند، با صدای اندوهبار جاودانی خود، در برابری دایره بی‌پایان رستاخیزها باو خواهد گفت: **هسربار که ایستادن ترا تحمل می‌کنم ...»**

تنها برهمنان می‌توانستند قدم به‌محرابی بگذارند که از درون تیرگی آن بطور مبهمی «الهه باچشمان‌ماهی» برق می‌زد. - که این محراب باو هندی شده بود - پوشیده از یاقوت‌هایی بجای پولک‌ها، دارای بادبزی از کرک گاو- میش «یاک» با چشمانی بشکل چشمان «اسن» از الماس - این مجسمه به‌یک



از: آندره مالرو ترجمه رضا سیدحسینی

بت گوهر نشان دهکده نزدیک بود تا به‌اصفاق این بازار عجایب.

موگی به‌آرامی از تاریکی‌بیرون آمد. مردان و زنان بصورت پر زرقو برقی لباس پوشیده بودند و تشخیص لباسپایشان رفتار آنها را ناشیانه کرده بود. اما جفت اولی اصالت «ساری» را باید زیباترین لباس‌جهان شمرد. موکب بسوی من پیش می‌آمد، با دستهای بسم آمده یا انگشتان کشیده برای سلام هیجان‌انگیزی که هنرمندی آنرا چندان نمی‌شناسد و هنر بودائی خوب یا آن آشنا است. من پیشاپیش یک‌اسکورت راه می‌رفتم. «راجارائو» بمن گفت: «مراسم عروسی است.» من بسوی عروس و داماد پیش رفتم. چون حتی کلمه‌ای از زبان «تاموله» نمی‌دانستم، بزبان سانسکریت برای آنها آرزوی خوشبختی کردم. (یک‌اصطلاح شرقی به مفهوم Good luck را بکار بردم) ناگهان هر دو در برابرم بکاف افتادند. من که تکان خورده بودم لحظه‌ای خواستم زن را از زمین بلند کنم، اما دید هندی‌م مرا از این کار باز داشت، و ما پس از اینکه سخنان خوبی ردوبدل کردیم دوباره پراه افتادیم و بسوی جمع خدایان که در میان تاریکی فراوان بودند روان‌شدیم. «راجارائو» گفت: «آنها شما را بجای «ویشنوه» گرفته‌اند. و حق هم‌دارند.»

بعدها در این‌باره توضیح داد: «والدینی که پسر و دختری را نامزد کرده‌اند، سالها پس‌انداز کرده‌اند تا بتوانند آنها را با مراسم خاص به «معبد» بزرگ» بپزند که خوشبختی نصیب‌شان سازد. در آنجا با وزیر کشوردر دست‌روپرو شده‌اند که مرکز وزیری به «مادورا» نفرستاده بود: این عجیب از اکبر بودند، بلکه باندازه گاندی واقعی بودند. دنیای لاتین ما هم فقط از چیزی را تصویر می‌کنند که انعکاسی از افسانه خدائی دارد. فیل‌های کوچک خاک رس که در منخل معبد فروخته میشد **گانشا** Ganesha می‌شکوه‌مند «مادورا» را نشان میداد: خدای حکمت با سر فیل، یک پا بر روی‌موش‌خویش. اما دخترک فروشنده‌می‌خواند: «وقتیکه گانشا بر روی موش خویش روان می‌شد مادریمان ابراهامی‌خندید...» و چند میلیون سال دیگر، دوباره «گانشا» بر روی موش خویش گردش خواهد کرد، و دوباره ماه، وقتیکه در شب بی‌ستاره از دریا سر سر آرد، خواهد خندید، ویشنو با سر گراز که الهه زمین را حمل می‌کند، با صدای اندوهبار جاودانی خود، در برابری دایره بی‌پایان رستاخیزها باو خواهد گفت: **هسربار که ایستادن ترا تحمل می‌کنم ...»**

تنها برهمنان می‌توانستند قدم به‌محرابی بگذارند که از درون تیرگی آن بطور مبهمی «الهه باچشمان‌ماهی» برق می‌زد. - که این محراب باو هندی شده بود - پوشیده از یاقوت‌هایی بجای پولک‌ها، دارای بادبزی از کرک گاو- میش «یاک» با چشمانی بشکل چشمان «اسن» از الماس - این مجسمه به‌یک

معبد، بوسیله‌مجسمه‌ها اشغال‌شده‌است: اسپهای که روی دوبا بلند شده‌اند، چارپایان و خدایان از قرن‌ها پیش، مانند مجسمه‌های بالای برج، رقص پر شور و شنگ شده خویش را دنبال می‌کنند. مومنان تجسم جهان بودند، برطبق «مایای انسانیا» و معبد، تجسم جهان بود، برطبق «مایای خدایان و «یوگا» یعنی اتحاد.

به‌این نوع معابد که در بنارس وجود دارد فکر می‌کردم: هیچکدام آنها به‌این خوبی چهره‌های حیوانی و انسانی‌وخدائی رادرقص‌ساکن‌شان‌با هم در نمی‌آمیزند. این رقص جهان‌است کلمه رقص، عکس آن مفهومی را که در هند دارد و هیچ رابطه‌ای با Bla ندارد، بما تلقین می‌کند. رقص خدا- یان رسمیت دادن به‌حرکات است همانطور که موسیقی مذهبی رسمیت دادن به‌سخن است. شیوا رقص‌پیروزی خود را بر روی اجساد دشمنانی که کشته بود انجام می‌داد. ولی او رقص مرگ هم می‌کند و آن همان رقصی است که هندیان در شعله‌های توده‌هیزم می‌بینند، رقصی که در ظلمات جاوداتی بعد از هر دوران مشریت از سر گرفته می‌شود. یک دنیای دیگر ناپود شده است، توده‌های هیزم گنگ برای هزاران سال خاموش شده است و در شب کیهانی، بازوان متعددی را با شکوه بلند می‌کند تا رقص بازگشت به مبداء ازلی را آغاز کند. از خلال این چهره است که هندی می‌گویند درون خویش را که ارواح پایی او راتحالی می‌بخشد، با وجود لایزال که خدایان و دوران‌های جهان را تعالی می‌بخشد متحد سازد.

ای شیوا، حال که تو مکان جسد سوزی را دوست داری من از قلب خویشتن یک مکان جسدسوزی ساخته‌ام تا تو در آن رقص جاودانیت را انجام دهی...

مانند بنارس، در اینجا هم شبانگاه برگشتم. مردم حالتی‌مذهبی- تر از بعد از ظهرشان نداشتند، اما تلاش‌شان کمتر بود، مانند گاو‌های خفته‌ای که روی آنها قمری‌پیکره می‌خوانند خسته‌بودند. معبدکه بی‌برج و بی‌برکه، با چراغها روشن شده بود زیباتر دیده میشد اما حالت تقدس‌آن کمتر بود. در برابر گرمی‌ترین‌پیکره «شیوا» گروهی از زایران با صدای بلند دعا می‌خواندند، اینک‌متم دربرابر توتابستامیت **ای خدای من که جز خود من نیستی...**

بازهم همان تجسم خدا بود - در جهت عکس - در انسان و درجهان، که دعای بعد از ظهر بیان کرده بود. جای حالت جدی قلبی را توموسی حالت خواب مصنوعی گرفته بود. (آیا چهره‌های منقوش بر در بزرگ کلیسای «شارتر» شامان فرانسوا را تقلید نمی‌کنند. در زیر برج‌های که بصورتی پیچیده، آکنده از صحنه‌های شکنجه مسیح و افسانه طلایی است، سراسر

بعد چنانکه گوئی موسیقی باز هم در زمان غرق می‌شد، ضربات بریده‌بریده طبل‌های کوچک که حوادث کیهانی‌را مجسم می‌ساختند با صدای نسی در آمیختند. برهن‌مان شیوا را درخت روانی سیاه و تفره‌ای حرکت دادند که چارپایان گنج و نیف را از میان خواب رفتگان پراکنده فرار داد. موکب شیوا دربرابرپیکره «پارواتی» ایستاد. خفاشان درخت، با فریادهای موش- آسایشان ویا پیچ‌وخم درپرواز بودند. صدای شکوه‌آلودتی، لحن حسرت بار عاشقانه‌ای را بخود گرفت که برفراس حصارهای بابل داشت. و بعد خاموش شد وصلت شیوا و پارواتی سکوت و ستارگان را فرا می‌خواند. پسر روی برجهای سیاه، شب وداعی، آهسته‌فروود می‌آمد.

۱- Lourdes زیارتگاهی در ناحیه پیره‌ه علیا درفرانسه

۲- Fatima زیارتگاهی، در پرتغال (درسدن‌کیلومتری شمال لیسبون) که می‌گویند درسال ۱۹۱۷م‌ریب مقدس در آنجا بر سه دختر جوان ظاهر شده است.

۳- Angkor پایتخت امپراطوری «خمر» درکامبوج که پراهنه‌های معابد و کاخ سلطنتی و برج بزرگ «بایون» در آن است.

۴- Dourga دراساطیرهند یکی از عناوین متعدد زن شیوا

۵- Tamoul یا Tamil - زبان قبایل «تامول» در جنوب هند

۶- مالو در این سفر واقعا «وزیر» بود. ولی او در اینجا کلمه **Ministre** که بمعنی‌وزیر بمعنوم امروزی است بکارنبرد و کلمه **Vizir** را آورده‌است که منظور از آن یکانه «وزیر» شاهان قدیم شرقی‌است.

۷- Parvati الهه هندی و همسر شیوا.

بایانویاماها بدنیای نشاط و زیبایی واردشوید

نماینده انحصاری محصولات ارزانده یاماها شرکت بازرگانی زوه: خیابان سندی جنوبی، جنب بانک ملی

YAMAHA SINCE 1887

سومین کنفرانس سازمان ملل متحد درباره توسعه و تجارت

مبارزه اقتصادی بیک‌بازی پیچیده تبدیل شده است

ترجمه: دکتر منصور مصلحی

تشکیل سومین «کنفرانس سازمان ملل متحد درباره توسعه و تجارت» که قرار است اجلاس‌های آن - چون مسابقه‌های المپیک - هر چهار سال یکبار تشکیل شود، از آنجا که به زورآزمایی کشورهای ثروتمند و نادار یا به عبارتی دیگر کشورهای «پیشرفته» و «در حال توسعه» منبجاند، يك واقعه بزرگ جهانی است.

اولین اجلاس «کنفرانس سازمان ملل متحد درباره توسعه و تجارت» که ما آنرا به اختصار «کنفرانس توسعه و تجارت» مینامیم در سال ۱۹۶۴ در ژنو و دومین آن در سال ۱۹۶۸ در دهللی تشکیل شد و در سومین کنفرانس که در پایتخت شیلی پکار خویش ادامه میدهند، يك هزار نماینده از ۱۴۴ کشور و ۴۴ سازمان بین‌المللی شرکت دارند. ریاست هیأت‌های نمایندگی بیشتر کشورهای جهان را در این کنفرانس وزرای دارائی یا اقتصاد برعهده دارند.

هدف این کنفرانس‌ها بررسی و یافتن راه حل برای مسائلی است که سبب نابرابری رشد کشورهای «پیشرفته» و «در حال پیشرفت» میشود. تعداد کشورهای دسته اول پسی میرسد و تعداد کشورهای دسته دوم از صد متجاوزست. اینان چهار سال پیش «گروه هفتاد و هفت کشور» را تشکیل دادند، بعد تعدادشان به ۹۶ رسید و اگر چین و رومانی هم به آنها ملحق شوند، «گروه نود و هفت کشور» را تشکیل خواهند داد. بدین ترتیب این حقیقتی است که شرکت چین در کنفرانس توسعه و تجارت - برای اولین بار - واقعه‌ایست که می‌تواند در گروه‌بندی کشورها در این زمینه، بسیار مؤثر باشد.

تا بحال «مبارزه اقتصادی» میان کشورهای جهان قواعد بسیار ساده‌ای داشت، چون سه گروه مشخص در آن شرکت داشتند. «غرب» سرهبری آمریکا، «شرق» زیر نفوذ شوروی و «کشورهای جهان سوم» که رهبری نداشتند.

اما اکنون قواعد بازی بسیار پیچیده شده است چون، در غرب آمریکا رهبر پل‌منزاع نیست. «اروپای ده» و «ژاپن قدرتمند» هر کدام قطب‌هایی با قدرت جذب فراوان بحساب می‌آیند و در شرق چین از شوروی بریده است و میکوشد رهبری جمعی از کشورهای «جهان سوم» را بدست گیرد و بعد نیست که برزیل بزودی به‌ششمین قطب اقتصادی تبدیل شود.

گذشته ازین - و شاید مهمتر ازین - کشورهای «در حال توسعه» دیگر موقعیت مشابهی ندارند. در برخی از این کشورها چرخ‌های اقتصاد یا ایستاده‌اند یا کند می‌چرخند، در برخی حرکت تازه آغاز شده است و در تعداد محدودتری - که ایران در شمار آنهاست «مترجم» - چرخ‌های پیشرفت به‌سرعت می‌چرخند و مسئله رقابت یا کشورهای «پیشرفته» بطور جدی مطرح شده است.

در ۲۵ کشور درآمد سرانه از یکصد دلار پایین‌ترست و صنایع فقط حدود ده در صد تولید ملی را تأمین میکنند و اینها هستند که به کمک - به مقیاس وسیع - نیاز دارند.

در چنین شرایطی پیدا کردن راه حل‌هایی که مورد تأیید اکثریت شرکت‌کنندگان در کنفرانس سانتیاگو قرار گیرد، بسیار دشوارست، هر چند که «پرزگوئرو» دبیرکل جدید کنفرانس توسعه و تجارت و وزیر پیشین کابینه‌های ونزوئلا مردیست بسیار کارآمد و دستی توانا دارد در آشتی‌دادن نظریات متضاد، مسائل موجود را می‌توان بدین‌نحو طبقه‌بندی کرد:

- در زمینه «میزان کمک» کشورهای «در حال رشد» براحتی میتوانند ثابت کنند که توافق هشت

سال پیش در زمینه اختصاص دست‌کم يك درصد درآمد ملی کشورهای پیشرفته به‌کمک کشورهای درحال رشد، عملی نشده است. میزان این کمک، با احتساب سرمایه‌گذاری شرکت‌های خصوصی و اعتبار خرید وسایل، به‌سالی چهارده میلیارد دلار میرسد.

- افزایش میزان کمک، اگر سبب افزایش بدهی کشورهای در حال رشد شود - با توجه به نرخ بهره و ضرورت بازپرداخت سریع - تأثیر مثبتی نخواهد داشت. میزان بدهی کشورهای در حال رشد اینک به‌هفتاد میلیارد رسیده است و در برابر آنها - بویژه پدیده‌های ترشمان نظیر شیلی - راهی وجود ندارد که پرداخت بدهی‌هایشان را بتأخیر اندازند و بویژه راهی برای کاهش یا عدم پرداخت موقتی بهره بیابند.

- تنظیم بهای مواد اولیه که منبع اصلی درآمد کشورهای در حال رشدست، میتواند وسیله مؤثری برای بهبود شرایط اقتصادی این کشورها باشد. فرانسویها عقیده دارند که برای تنظیم تثبیت قیمت‌های اولیه باید مقررات ویژه بین‌المللی تدوین شود. ولی آمریکا، ژاپن و آلمانیا معتقدند که در این زمینه باید قوانین عرضه و تقاضا مراعات شود.

- یکی از راه‌های کمک به کشورهای در حال رشد که در کنفرانس توسعه و تجارت دهللی‌نو اجرای آن توصیه شد، تسهیل ورود کالاها ساخت کشورهای در حال توسعه به کشورهای پیشرفته است. اجرای این روش که صنعتی‌شدن کشورهای درحال توسعه را تصریح میکند از جانب انگلستان، بازار مشترک و کشورهای اسکاندیناوی پذیرفته شده است، ولی چند کشور، از جمله آمریکا به این اعتراض دارند که چرا بعنوان مثال انگلستان، تسهیلاتی برای واردات کشورهای عضو جامعه کشورهای مشترک‌المنافع قائل میشود.

- در زمینه سیستم پولی چنین نظر میرسد که حصول توافق سهل‌ترست، لاقول در زمینه شرکت‌دادن کشورهای در حال توسعه در ترتیبات سیستم پولی آینده.

در برابر «ناشگاه ده» که ثروتمندترین کشورهای جهان عضو آن هستند، دیگر کشورهای «گروه ۲۴» تشکیل داده‌اند که در آن آسیا، افریقا و آمریکای لاتین هر کدام هشت عضو دارند.

هدف روشن‌بینان اقدام این دو گروه - با توجه به‌روش کشورهای سوسیالیست - و قائل‌شدن امتیاز برای کشورهای در حال توسعه است. به‌رحال با توجه به‌تعدد مسائل و وسعت دامنه اختلاف‌ها نباید انتظار داشت که کنفرانس سانتیاگو بتواند تصمیم‌های مهم قابل اجرایی اتخاذ کند.

منشاء و وظایف

بعد از يك اشاره کلی به‌مسائلی که دربرابر «کنفرانس توسعه و تجارت» قرار دارد، بچاست که آشنائی بیشتری با این سازمان پیدا کنیم.

«کنفرانس سازمان ملل متحد درباره توسعه و تجارت» یکی از ارگان‌های دائمی سازمان ملل متحد است. روز ۱۱ مرداد ۱۳۴۱ شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد تصمیم به‌برقراری اولین اجلاس کنفرانس توسعه و تجارت گرفت. چهار ماه بعد مجمع عمومی برین تصمیم صحنه‌نهاد. بعد از برگزاری اولین کنفرانس در سال ۱۹۶۴ در ژنو، در نوزدهمین اجلاس مجمع عمومی تصمیم گرفته شد که کنفرانس توسعه و تجارت موجودیت حقوقی پیدا کند، در قطعنامه‌ای گفته‌شده بود: «کنفرانس توسعه و تجارت باید وسایل گسترش تجارت بین‌المللی را بویژه در جهت

تسریع رشد اقتصادی فراهم آورد ... اصول و سیاست‌های جدیدی باتوجه باین‌هدف تعیین کنند... و مرکز هماهنگی سیاست‌های تجارت و توسعه‌یابند...» اعضای این سازمان به‌چهار گروه تقسیم شده‌اند:

- کشورهای افریقا و آسیا با‌اضافه‌یوگسلاوی.
- کشورهای توسعه‌یافته یا اقتصاد آزاد.
- کشورهای آمریکای لاتین.
- کشورهای سیستم سوسیالیستی.

این تقسیم‌بندی فوایدی دارد، از جمله اینکه کشورهای عضو برای رسیدگی به بعضی مسائل میتواند جدا، جدا گرد هم آیند. هرکدام از این گروه‌ها هم يك سخنگو دارند.

اما در ورای این تقسیم‌بندی رسمی از کنفرانس دهللی بعد - ۱۹۶۸ - يك تقسیم‌بندی غیر رسمی هم ایجاد شد. کشورهای در حال توسعه يك گروه مشخص تشکیل دادند و نمایندگان هفتاد و هفت کشور این گروه که در الجزیره گرد آمده بودند، «گروه ۷۷» را ساختند که گفتیم به‌تعداد اعضایش افزوده شد، ولی نامش هنوز تغییر نکرده است. این کشورها در سال ۱۹۷۱ در لیما گرد آمدند و قطعنامه‌ای تهیه کردند که در کنفرانس سانتیاگو مطرح میشود.

کشورهای پیشرفته در دوگروه گرد آمدند - اعضای این دو گروه بهمپیوستگی دارند - یکی گروه «جامعه اقتصادی اروپا» و دیگری «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی». از نظر سازمانی «کنفرانس توسعه و تجارت» يك دبیرکل دارد - ابتدا «راول‌پریس» آرژانتینی دبیرکل بود که «پدر کنفرانس توسعه و تجارت» لقب گرفت و بعد از کنفرانس دهللی «پرزگوئرو» باین سمت برگزیده شد - و يك «کمیته توسعه و تجارت» که ۵۵ عضو دارد که از میان اعضای گروه‌های چهار-گانه برگزیده میشوند.

يك تعريف دقیق

گفتیم که هدف اصلی «کنفرانس توسعه و تجارت» از میان‌برداشتن فاصله میان کشورهای پیشرفته و کشورهای در حال پیشرفت است. قبل از اینکه به‌يك تعريف ساده از نشانه‌های «عدم توسعه» بپردازیم، چند رقم ذکر میکنیم تاروشنگ تفاوت میان این دو گروه باشد.

در این‌جدول تغییر سطح تولیدخالص داخلی برحسب جمعیت و با‌استناد به‌بهای دلار آمریکا در سال ۱۹۷۰، در چند گروه از کشورها میان سال ۱۷۷۰ و سال ۱۹۷۰ نشان داده شده است.

منطقه و گروه	۱۷۷۰	۱۸۷۰	۱۹۷۰
کشورهای توسعه یافته غرب	۲۱۰	۵۵۰	۳۳۰۰
اروپا	۲۲۰	۵۶۰	۲۵۰۰
ایالات متحده	؟	۵۵۰	۴۹۰۰
کشورهای توسعه‌نیافته غرب	۱۷۰	۱۶۰	۳۴۰
آمریکای لاتین	؟	؟	۷۵۰
آسیا	؟	؟	۲۶۰
افریقا	؟	؟	۲۷۰

در مورد علل «عدم پیشرفت» دلایل بسیاری عنوان شده است که اشاره به‌آنها در اینجا ضروری نیست ولی یکی از این علل که تأثیرش قطعی است عدم کفایت میزان رطوبت و بارندگی همراه باعدم تعادل شرایط جوی است. به‌رحال علل و نشانه‌های «عدم پیشرفت» در یازده مقوله طبقه‌بندی شده‌اند:

۱- کمبود مواد غذایی: اگر میزان کالری غذای روزانه هر فرد از ۲۵۰۰ کالری کمتر باشد، فقر یا کمبود مواد غذایی وجود دارد - باتوجه پایتگی کمتر از کشورهای گرم میزان احتیاج به کالری از این فقر غذایی که نشانه‌های مشهود ندارد، سی تا پنجاه درصد مردم زمین رنج می‌برند. ولی فقر غذایی مشهود نادر است. این نوع فقر غذایی در برخی کشورهای شرق دور دیده میشود. در این مناطق بهر نفر در روز هشت گرم پروتئین حیوانی میرسد، در حالیکه این رقم در آمریکای شمالی ۶۶ است.

۲- رشد جمعیت: میزان رشد جمعیت اگر از سه درصد بیشتر باشد افزایش نفوس حالت انفجاری بخود می‌گیرد - در بیست کشور چنین وضعی وجود دارد - و اگر ۲/۵ درصد باشد، حالت خطرناکی پیش می‌آورد.

طبیعی است که در کشورهای پیشرفته به‌سبب بالا بودن سطح رشد فکری میزان افزایش جمعیت کمتر از کشورهای در حال توسعه است.

۳- هنر دادن منابع طبیعی بعلت عدم‌استفاده صحیح از زمین‌های قابل کشت: کم‌آبی، عدم وجود نیروی انسانی کار آمد، عدم دسترسی به‌وسایل مدرن کشاورزی و گاه تنبلی زارعان علل اصلی زمین‌های حاصلخیز هستند.

۴- بالا بودن تعداد کشاورزان: درصورتیکه بعلى طبیعی زمین‌های يك کشور حاصلخیز نباشد، یا کشاورزی به‌طرق صحیح صورت نگیرد، هرچه تعداد زارعان بیشتر باشد، آهنگ رشد کندتر خواهد شد، چون میزان درآمد زارعان اندک است. ۵- صنعتی شدن ناکافی و محدود: باوجود ریزش سیل ده‌نشینان به سوی شهرها و علیرغم وجود شبکه‌های منظم ارتباطی، نشانه‌های عدم کفایت درجه صنعتی شدن در برخی کشورهای در حال پیشرفت بسیار محسوس است. باین ارقام توجه کنید: ۲۵ درصد انرژی مصرفی سهم ۷۵ کشور جهان است و هفتادوپنج درصد دیگر سهم کمتر از

۶- کشور دیگر - باین نکته توجه کنید حدود ده کشور غالباً کوچک و جدیدالتاسیس در این آمار - گیری به‌حساب نیامده‌اند.

فقط دودرصد پولاد جهان توسط کشورهای در حال توسعه تولید میشود.

۶- عدم استفاده صحیح از پول: درکشور - های در حال توسعه چون صنایع و کشاورزی بازده درخشانی ندارد، پول به میدان «داده‌ستد» و «زمین‌بازی» کشیده می‌شود و این یکی از علل کاهش ارزش پول است.

۷- عدم توازن قیمت‌ها: کشورهای «پیشرفته» با‌استفاده از قدرتشان ترتیب‌کار را طوری داده‌اند که قیمت کالاها ساخته شده‌شان دائماً افزایش می‌یابد، درحالیکه بهای مواد اولیه یعنی منبع درآمد اصلی کشورهای در حال توسعه یا افزایش پیدا نمی‌کند یا افزایش آن متناسب با ترقی بهای کالاها دستاورد کشورهای صنعتی نیست.

۸- توزیع ناعادلانه ثروت: در آمریکای لاتین و افریقا و برخی کشورهای آسیا توزیع ناعادلانه ثروت از علل و نشانه‌های بارز عدم پیشرفت است. در برخی از این کشورها سی درصد درآمد ملی نصیب پنج‌درصد جمعیت میشود پنجاه‌درصد زمین‌های کشاورزی در مالکیت چهار درصد از جمعیت است. نمونه‌های خیلی بارز این عدم توازن سکزیك، ونزوئلا، کابن، ماداگاسکار و ژاپن هستند.

۹- عدم وجود قدرت جذب نیروی کار: بعلى رشد طبیعی صنایع و کشاورزی - که غالباً همراه است با رشد سریع جمعیت - تعداد مشاغلی که در کشورهای در حال رشد ایجاد میشود، خیلی کمتر از تعداد کسانی است که داوطلب احراز این مشاغل هستند.

۱۰- بیسوادی: وجود يك اکثریت بیسواد همیشه مانع پیشرفت صنایع و کشاورزی میشود.

۱۱- بیماریها: در تعداد اندکی ازکشورهای در حال پیشرفت و در همه کشورهاییکه در آنها چرخ پیشرفت بحرکت درنیامده است، به‌سبب فقر، کمبود موادغذائی، افزایش بی‌تناسب جمعیت وعدم وجود کارشناسان بیماریهای مختلف نظیر مالاریا و بیماریهای مقاربتی به حلقه زنجیر علل و نشانه‌های عدم پیشرفت افزوده میشود...

... رکود، عقب‌ماندگی و فقر علل گوناگون دارد که برخی ازین علل جنبه اقتصادی دارند «کنفرانس‌سازمان ملل متحد درباره توسعه و تجارت» میکوشد، علل اقتصادی عقب‌ماندگی را از میان بردارد.

بانوی گرامی

باکفش طبی - کرسو شکم‌بندهای طبی ظرافت و زیبایی اندام‌خود را حفظ کنید

در ال‌استور و داروخانه حمید دروازه دولت

باجمع آوردن محصولات آرایشی و بهداشتی درجه يك

بهبود یافتن شما کمک نموده است



عالیغانی - آقای پازولینی، این نیاز به آزادی جنسی، بعنوان يك مسئله غریزی همیشه، در همه دوران و همه جوامع وجود داشته است، اما شاید حتی در زمان حاضر هم مسئله بیشتر فردی و شخصی طرح می شود تا گروهی، یا لاقال گروه های کوچک و محدود...

پازولینی - نه، نه ... دوست شرقی من، مسئله چیز دیگری بود، منظوم راجع به شاورس و بوکاجیو نویسنده گانی شبیه اینهاست، میدانی، این نیازها بیشتر مربوط می شد به نوعی تحول یا بهتر بگویم به نوعی «انقلاب پورژوازی» در قرن چهاردهم، در جوامع متوسط و جوامع قرون وسطانی، خوب از نقطه نظر طبقاتی این نیازها تقسیم بندی هم شده بود، مثلا در همین نوشته ها، منظوم همین «قصه های کانتربوری» است ما با گروهی زائر روبرو هستیم که هنگی بخاطر فرانسوی مذهبی دارند بطرف کلیسای بزرگ کانتربوری میروند، اینها آدمهایی هستند از قشرهای مختلف يك جامعه که تنها بنظر من در دو مورد با هم وجه اشتراك دارند، اول عاملی که آنها را بسوی کلیسا میکشاند، یعنی مذهب، دوم عاملی نیاز به نوعی آمیزش و آمیختگی شاید جنسی، و هر يك در شرح سفر خود این دو نیاز را به نوعی توصیف می کند ولی گرچه دوره نیاز به این آزادی جنسی بسیار کوتاه است و سرعت پایان مینویسد، و گرچه بوکاجیو هم انتقاد این آزادی را حس میکرد و حتی مرگش را هم میدید، اما این توصیفها این آمیختگی ها، آرام این توصیفها آرام بود، اما او از آن سردم نیست، گرچه کاملا داستانی یا بهتر است گفته شود وقایع نگاری اش را از مردم مایه میگیرد، و این جهان بینی او برای من جالب و در عین حال عجیب است، مثلا او به انقلاب «پروتستانها» به عنوان يك رویداد طبقاتی مستقما نگاه می کند، و حتی به انقلاب لیبرالها، منظوم پورژوازی در قالب لیبرالیسم است، بله او در «کرامول» آنها را

همین «افسانه های کانتربوری» توجه تو بیشتر به زائرین و مسافرانسی بوده که از قشرهای پایین اجتماع بوده اند. و کمتر به مثلا... مسافران سوار بر اسب و...

پازولینی - تو از کجا فهمیدی؟! (و خنده بلند پازولینی و استاک) **استاک -** اینها جزو اسرار من است!

پازولینی - درست است، میدانی در این قصه، آدمهایی هستند که واقعی تر و قابل لمس تر هستند و زبان شعری «شاورس» درباره آنها خیلی وسیعتر بوده و حقیقتا از آنها بی که فانتزی تر و بیشتر حماسی بوده اند - مثل شوالیه ها پرهیز کردم، کار «شاورس» از این جهت جالب است که او دو عمر و دوران گمراه کننده و گیج را گذراند برای من کار نویسنده های قرن چهاردهم چیزی است میان قرون وسطا و «گوتیک»...

سوالد - «گوتیک»!! **پازولینی -** بله، این کاملا احساس من است، و غیر از این دوتا، «متافیزیس»، اما نه با زبان شکسپیر و رایله و سروانتس، نه! در کار «شاورس» نوعی بررسی رئالیستیک و واقعی و در عین حال «مورالیست» هست که شخصیت های داستانش را به ما نزدیکتر میکند، خوب، «شاورس» کمی هم «ملانقسطی» است اما بصیرت و آگاهی شعری خارق العاده ای نسبت به جهان آینده دارد، میگویم «رئالیسم» و نه «ناتورالیسم»... متوجه منظوم هستی؟ شاورس، هنوز يك پایانش در قرن وسطا است اما او از آن سردم نیست، گرچه کاملا داستانی یا بهتر است گفته شود وقایع نگاری اش را از مردم مایه میگیرد، و این جهان بینی او برای من جالب و در عین حال عجیب است، مثلا او به انقلاب «پروتستانها» به عنوان يك رویداد طبقاتی مستقما نگاه می کند، و حتی به انقلاب لیبرالها، منظوم پورژوازی در قالب لیبرالیسم است، بله او در «کرامول» آنها را

مخلوط می بیند، خود او هم به این دنیا، به این طبقه در حال تحول تعلق داشت اما، «بوکاجیو» او هم يك پورژوا بود با وجدان و شعوری کاملا پاک و تمیز. در مورد شاورس، همین وجدان پاک وجود دارد باضافه نوعی احساس غم آلود، و درد آلود، همراه با طنزی تلخ و امید بی پایان تضادهای طبقاتی، «شاورس» همه پیروزی و ظفر پورژوازی را پیش بینی میکرد، اما عجیب است که فساد و پوسیده شدن آنرا هم می دید، «شاورس» مورالیست است، اما طعنه زن و مسخره کننده، طعنه و طنز تلخ او مربوط به پیش بینی اش درباره دنیای آینده بود...

عالیغانی - آقای پازولینی، این توصیف و تعریف را شاید در مورد بوکاجیو هم بشود کرد، خیال میکنم او هم از این حس جهان بینی طبقاتی برخوردار بود!

پازولینی - آه چرا ... تردیدی نیست، او هم این احساس را داشت، اما در ایتالیا، در هر گوشه و کناری دم و دستگاه پرئسها بود و مخالفین با هر نوع «درفرم». در آنجا، انقلاب پورژوازی به آن شکلی که در انگلستان نداشت، میدانید، پورژوازی ایتالیا ناگهان خودش را در دنیای مدرن کشف کرد، اما چه وقت؟ بزعم من درست هم بعد از دوران فاشیسم! که تازه اندیشه اش را دیگران به آنجا کشیده بودند...

سوالد استاک - (باخنده ای کوتاه) راستی ما آمده ایم اینجا که از چه صحبت کنیم؟ راجع به فیلم تو یا راجع به سیاست؟! **پازولینی،** لحظه ای به سوالد نگاه می کند و بعد در حالیکه با شیشه سوس بازی میکند میگوید: - تو در سال ۱۹۶۹ هم به همین طریق مرا به حرف کشیدی و نتیجه ای که میخواستی ظاهرا گرفتی، حالا نوبت من است که به تازگی برسم (و بعد خنده بلند پازولینی) خوب حالا بگو به بینم چه می خواهی سؤال کنی؟

سوالد استاک - تو معمولا در فیلسفایت از افراد غیر حرفه ای استفاده میکنی برای مثل «انجیل به روایت سنت ماتیو»، خوب در این فیلم «آیا همان شیوه را بکار برده ای و دیگر آنکه مشکل زبان «شاورس» را چطور حل کرده ای؟ (شاورس بیشتر به لجه گالیگ و شمالی می نوشت که حتی برای بیشتر انگلیسی ها هنوز این لجه را یا زبان غیر مفهوم است).

پازولینی - درست است، من کوئیندم همان کاری را بکنم که در «دکامرن» کردم، همانطور که همه کار فیلم برداری «دکامرن» را به اطراف ناپل کشاندم و همه کاراکترها را واداشتم با لجه ناپلی امروز صحبت کنند. طبیعی است من نمی توانم زبان و لجه «شاورس» را بکار بگیرم، خوب ساده ترین و بومی ترین زبان فعلی انگلیس را بکار گرفته ام، یعنی زبان «شاورس» رایه اصطلاحات مدرن امروزی ترجمه کرده ام. در مورد افراد غیر حرفه ای باور کن من آدم خوش شانسی هستم، در یکی از قصه ها که مربوط به زندگی سه پسر بچه است، درست سه پسر بچه را پیدا کردم با همه خصوصیات که در داستان بود، این اتفاق کاملا بر حسب شانس بود و تصادف. هر سه پسر بچه اسکاتلندی بودند و کاملا با لجه اسکاتلندی هم حرف میزدند، همان چیزی که لازم داشتم. الان دارم قسمتی از کتاب را فیلم برداری میکنم که مربوط است به گروهی (پاتریکن) در اسکله لندن، و در کتاب گفتگوی افرادی لجه (کاکنی) جلو میروند، در حقیقت باید یکبار کتاب را ترجمه کرد بعد پراساس تجربه ای که از مسافرت به نقاط مختلف انگلستان بدست آورده ام، لجه ها و تلفظ های زنده فعلی را حتی المقدور حفظ خواهیم کرد، یعنی بهم مربوطشان میکند.

پازولینی - میدانی... در ایتالیا هر مجله روزنامه يك «مدیر مسئول» دارد که این شغلی است «افتخاری» یعنی هر روزنامه بر حسب سلیقه و شرایط خودش این عنوان افتخاری را به یکی از مشربیهائی میدهد که دارای موقعیت اجتماعی هستند، حالا من مدیر مسئول روزنامه «لوتا کونتینوا» هستم ... **سوالد استاک -** ولی اسم گویا مربوط به گروهی انقلابی در ایتالیا است!

پازولینی - درست است و روزنامه هم ارگان همین گروه است. روابط دستگاههای دولتی با این گروه و روزنامه بیپهلوچه مساعد نیست. آنها دائما متهم به تحریک و آشوب و واژگونی و از این ردیف هستند. یکی از مدیران مسئول قبلی که برای چندمین بار در آستانه محاکمه است، نویسنده و روشنفکر معروف ایتالیا «بیوبالدلی» است. حالا برای مقاومت در برابر دستگاه ای دولتی گروهی از روشنفکران ایتالیا تصمیم گرفته اند که به توت «مدیریت مسئول» این

قسمت های مختلف فیلم انتخاب کرده ام، بنظر می رسد که از آن روحیه شوخ و طنز - آلودی برخوردار نیستند، که پورژوازی کین و گذشته انگلیس برخوردار بود، خوب، «شاورس» در این کتاب کمیت و کیفیت «مورالیسم» و «پراگماتیسم» را باطنزی خاص درم آمیخته است با این حساب خود او را هم باید پورژوا شناخت! شاید طنز و شوخی مربوط به کیفیات طبقاتی افراد بود، بهرحال آن روحیه را حالا کمتر می بینم...

سوالد استاک - چطور است حالا کسی از خودت صحبت کنیم؟ شنیده ام که قرار است در ایتالیا ... **پازولینی -** (باخنده) در ایتالیا مرا محاکمه کنند.

سوالد استاک - درست است، روزنامه را قبول کنند، خوب، حالا توبت من است.

سوالد استاک - ولی تو قبلا هم بخاطر افکار در ایتالیا به محاکمه کشیده شده ای، پس این داستان هنوز ادامه دارد.

پازولینی - بله ادامه دارد، من به محاکمه کشیده شده ام چون مقررات و قوانین ایتالیا هنوز بهمان صورتی است که در زمان حکومت «فاشیست ها» تدوین شده است، و بعد از جنگ هم تغییر در آنها بوجود نیامد. هنوز در ایتالیا قانونی بنام «قانون جنایت و مجازات اندیشه» وجود دارد که بر اساس این قانون، حتی می توانند شما را بخاطر فکر کردن و اندیشیدن، مورد محاکمه قرار دهند، یعنی بخاطر نوع فکرتان دادگستری ایتالیا میتواند شما را مورد تعقیب قرار دهد، و پسرینای همین قانون هرگز آزادی حقیقی برای مطبوعات هم وجود ندارد حالا من به سادگی بعنوان «مدیر مسئول» نام را روی روزنامه «لوتا کونتینوا» گذاشتم، و این عمل را صرفا بخاطر دفاع و حفظ روح دمکراسی انجام دادم، چون شخصا با گروه «لوتا کونتینوا» و روش آنان موافق نیستم، ولی آنها باید حق ابراز و اظهار عقاید خودشان را داشته باشند، مسئولین روزنامه متهمند که بطرف مختلف در صدد جاسارت و توهین و حتی سی آبرو کردن دستگاههای انتظامی برآمده اند، خوب، روزنامه هم کلماتی را بکار برده بود که من شخصا آن کلمات را دوست ندارم حتی در محاوره و شوخی هم بکار ببرم، ولی آنها هرگز بهطور مشخص به کاپیتان «ایکس» یا ستوان «ایگرگ» حمله نکرده اند که مطابق قانون تحت تعقیب قرار گیرند، بلکه بطور کلی مقداری له تندی تیز حمله آنان بجانب دستگاههای قضائی و انتظامی بوده است، بنظر شما چه اشکالی دارد که هرکس بتواند عقایدش را بیان کند و حتی انتقاد کند؟! حالا قوانین ایتالیا، یعنی همان قوانین



روزنامه «موسولینی» این روزنامه و بسیاری از روشنفکران را متهم به «توطئه!» و «جنایت» میکند، بنابراین من بطور کامل از آنها حمایت میکنم منظوم روشنفکران و روزنامه نویسان ایتالیاست و از هیچ کسکی به آنان دریغ نخواهم کرد.

عالیغانی - آقای پازولینی، در کشور من شما را علاوه بر کارگردان پیشرو و روشنفکری اصیل، بعنوان شاعر نیز می شناسند، سوالد هم میان راه داشت از شعرهای شما برایم سخن میگفت، من دلم میخواست ستواری را مطرح کنم و بپرسم که آیا کار شعری شما روی کار سینمائی تان اثر نمیگذارد و باعث نمی شود که بیشتر سراغ کتابهایی بروید که شاعرانه تر هستند؟ خوب از این بحث که حتما خیلی وسیع خواهد بود میگذریم، اما میتوانم سؤال کنم که آیا کتاب شعری برای سال جدید زیر چاپ دارید یا نه؟ و بطوری که سوالد میگفت گویا در مورد یکی از مجموعه اشعارتان در گذشته گرفتاری پیدا کرده بودید...

پازولینی - آه، بله، در سال ۱۹۶۸ وقتی من مجموعه اشعارم را چاپ کردم ناگهان موج اعتراض از جانب گروه های افراطی چپ علیه من شروع شد و آنها مرا متهم کردند که با این اشعار جوانان را، منظوم جوانهای این روزگار است، «انارشیست» و «تپلیست» و نیازمند واژگونی، شناخته ام، و خود مرا چپ نشای منصرف خطاب کردند، خوب، در آن روزها واقعا اعصابم پشت خسته و کوفته شد، اما همه این دردسرها و اضطرابات آنقدرها طول نکشید و زمان عملانظر مراتباید کرد، یعنی متأسفانه تأیید کرد! و دیدیم و می بینیم که روز بروز هم در همه جای دنیا جوانها روز بروز بیشتر به جانب تمايلات فردی خود کشیده می شوند، اما جامعه ایتالیا متوجه نبود و عملا سرا به محاکمه کشیده بودند، تا اینکه مسئله همین گروه و روزنامه «لوتا کونتینوا»

پیش آمد و فرصتی شد تا دوباره گرد هم به نشینیم و مسائل را از نو بررسی کنیم، آنوقت در يك ارزیابی مجدد همان آدمهایی که در روزنامه ها کتاب شعر مرا به محاکمه کشیده بودند، نظر مرا تأیید کردند و دوباره توانستیم در راه مشترکی گام برداریم. حالا کتاب دیگری هم از اشعارم زیر چاپ است و فکر میکنم سال جاری (۱۹۷۲) منتشر شود.

عالیغانی - از بابت محاکمه ای که در پیش دارید ناراحت نیستید؟ **پازولینی -** نه، چرا باید ناراحت باشم، هیچ چیز غیر عادی در آن نیست و این اولین بار هم نیست که با به دادگاه میگذارم، چه ضرری دارد که گاهی آدم خیال کند که مثلا کارگر کارخانه «فیات» است یا يك مهاجر عادی از ایالات جنوبی ایتالیا که باید به عملی محاکمه شود! تمام زندگی من پراز این حرفها بوده است، باور کنید از يك نظر چندان بدم هم نمی آید که محکوم به زندان هم بشوم، چون مدت ها است دلم می خواهد يك سری کتابهایی را بخوانم که هرگز فرصتش را نداشته ام، بنابراین اگر دادگاه مرا روانه زندان کند، حداقل با خیال راحت شانس خواندن این کتابها را پیدا میکنم، یعنی قضات محترم دادگاه هستند که این شانس را به من میدهند! این پازولینی بود که دیدمش!

مثل باران با من حرف بزن...

اثر:
تنسی ویلیامز
ترجمه:
پرویز تائیدی

اشخاص:

- مرد
- زن
- صدای بچه‌ها

میکنند و گیلستن را بالا میرود، بدش کمی بطرف جلو متمایل می‌شود. مرد از روی تخت، او را که بشربوب لب می‌زند، تماشا میکند. موزیک ملایمی شروع و بعد تند میشود، چند مرتبه همان قطعه تکرار میگردد، اینطور به نظر می‌آید که شخصی در اتاق دیوار به دیوار این اطاق آواز را همراه با نوا می‌خواند و به خاطر بی‌ادبانه‌گی گاهی خطی از آواز را به اسپانیایی می‌خواند که میتوانست آواز استرلا Estrella باشد، باران میبارد، چند کبوتر در حالیکه بالهایشان را به پنجره می‌زند پرواز می‌کنند. و از بیرون صدای بچه‌هایی شنیده می‌شود که می‌خوانند. صدای بچه‌ها: بارون، بارون، گورتو گم کن پرو چایی دینگه لوله کن.

- این آواز در مسافتی دورتر توسط بچه دیگری تکرار می‌شود.
مرد - (بالاخره حرف می‌زند) راستی من چک بیکاریم یا اگر رفتی؟
زن - به طرف جلو متمایل و خم می‌شود و چنین به نظر می‌آید که عدم تعادل لیوان در دستش - باعث این تمایل شده است، گیلست را با صدای خفیفی روی پنجره میگذارد و این صدای خفیف او را می‌ترساند. لحظه‌ای بیصدا میخندد، مرد با امید کمی به صحبتش ادامه میدهد.
مرد - خدا کند چک بیکاریم را هنوز خورده نکرده باشم. کجایی؟ توی کیفم را ببین، شاید هنوز او اونجا باشد.

زن: - وقتی من دنبال تو بیرون رفتم بودم، تو برگشته بودی، وقتی رفتم، چکم با خودت برده بودی - یک جیزیم نوشته بودی و روی تخت گذاشته بودی که من نتوانستم بخوانم.
مرد - نتوانستی بخونی؟
زن - فقط یک نمره تلفون را نتوانستم توش بخونم، شماره را گرفتم ولی آنقدر سروصدا بود که هیچی نفهمیدم.
مرد - سروصدا؟ اینجا؟
زن - نه، اونجا.
مرد - اونجا کجاست؟

زن - چه میدونم، یکی از اونطرف سم گفت، یاباید اینطرف، و گوشه را گذاشت و دینگه فقط صدای بوق تلفن شنیده می‌شد.
مرد - من وقتی بیدار شدم، توی یک وان بودم که پراز شیشه‌های آبیجو و تیکه‌های یخ بود، پوستم کبود شده بود؛ قطعه‌های یخ بود غوطه میخوردم. نزدیک یک رودخانه بودم، اما نمیدونم کجا بود ایست ریور East River بود، یا هودسون Hudson بود، نمیدونم.
توی این شهر می‌توند با یک نفر رفتار وحشتناکی داشته باشی... تمام وجود درد می‌کرد مثل اینکه با لگد از پله‌ها به پایین پرتم کرده باشی، نه، مثل اینکه خودم افتاده باشم، نه، بلکه مثل اینکه پهلیم هم داده باشی. یاد می‌آید یکدفعه موهام را تراشیدند. یکدفعه دینگه داخل یک سطل خاکروبه که کنار دیوار کوچکی قرار داشت گذاشتم و وقتی بخودم اومدم دیدم تمام بدنم را سوزاندند و زخم کردند.

آدمهای پست و بیشرف، وقتی که بیپوش و بیخبر با منی همه جور بیست نارو میزنند... وقتی بیدار شدم، خودم را تخت در یک وان پر از آب و پراز تیکه‌های یخ دیدم خودم را از وان بیرون کشیدم و به اتاق نشیمن رفتم. در همین وقت هم یک نفر از در دیگر رفت. در را باز کردم ولی صدای در آسانسور را که بسته میشد شنیدم متوجه درهای اتاقهای راهرو و یک هتل شدم یک تلویزیون هم اونجا بود... صدای صفحه گرامافون می‌یاد، اطاق نشیمن پراز چرخهای دستی بود که روی اونا ظرفهای غذا قرار داشت که پر از زامبون و بوقلمون و ساندویچهای سرد و صفت شده بودند و تا بخواهی بطری بود، بطری، و بطری و انواع مشروب که درشان باز نشده بود با سطلهای پر از یخ.....

وقتی وارد اتاق شدم، یکس در را بست...
(زن به گیلست لب می‌زند)
وقتی وارد اتاق شدم، یکی خارج شد. شنیدم که در بسته شد و وقتی بطرف در رفتم صدای در آسانسور را شنیدم که بسته شد.....
(زن گیلست را زمین می‌گذارد)
همه‌جا روی پیکه‌روی کنار رودخانه اشایی پخش بود، تکه‌های لباس.....
(زن هنگامیکه یک دسته کبوتر از جلوی پنجره برمی‌کشد تند نفس می‌کشد)
سینه‌پنند شورتم- پیراهن - کراوات- جوراب و غیره.

زن - (آرام) لباس؟
مرد - آره، لباس پخش زمین بود. شیشه خورده و مبلهای وارونه و کج شده بیچشم می‌خورد. یک طوری بود مثل اینکه اونجا کتک کاری شده بود.
زن - آوه.
مرد - بایستی عمل وحشیانه‌ای توی اون خونه اتفاق افتاده باشی.
زن - اونوقت تو کجایی بودی؟
مرد - توی وان - روی یخ...
زن - آوه.

مرد - فکر می‌کنم گوشه تلفن را برداشتم و پرسیدم که توی چه هتلی هستم ولی بخاطر ندارم، نمیدونم کجا اوتا بمن جواب دادند یا نه. یک خورده از اون آبی که داری میخوری بده بمن. (هر دو بر سر می‌خیزند و وسط اتاق به جلوی همدیگر نگاه می‌کنند فرقرزه کرده و به طرف پنجره می‌روند که تف کند بعد دوباره به وسط اتاق برمی‌گردند و گیلست را به زن می‌دهد. زن بشربوب لب میزند. مرد انگشتش را بنا ظرافت روی گردن زن می‌کشد) من دردهام را گفتم (مکت. صدای ماندولین شنیده می‌شود) خوب تو چرداری واسه من تعریف کنی؟
یک کمی از چیزهایی که توی قلب و روحت داری برایم تعریف کن.
(مرد با انگشتش پشانی و پلکهای او را لمس میکند، زن جشعانی را مینماید و دستش را طوری بلند می‌کند مثل اینکه بخواهد مرد را لمس کند. مرد دست زن را

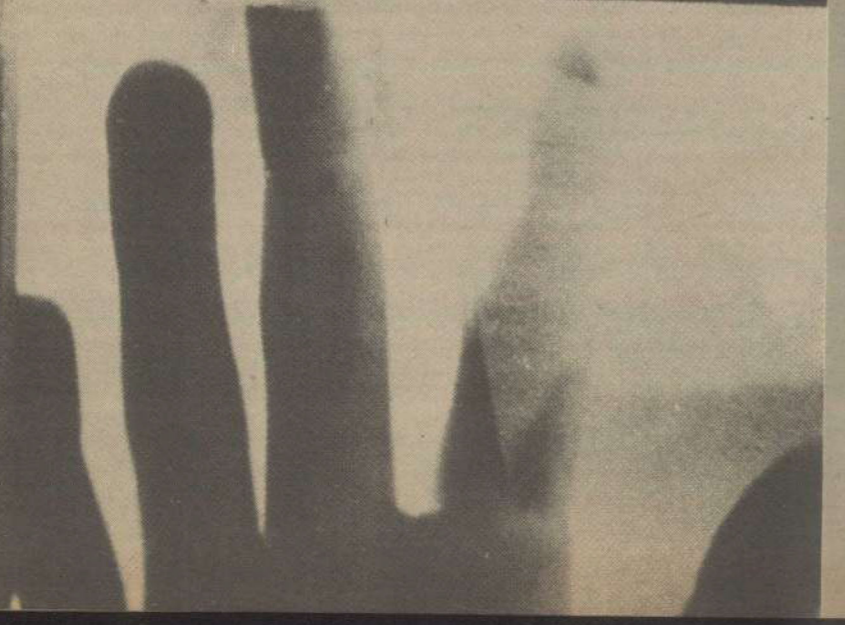
بالای آورد، کف آفرانگه می‌کند و انگشتان دست زن را پلبانش می‌شرد و وقتی مرد دست زن را رها می‌کند، زن با انگشتان همان دستش مرد را لمس و نوازش کرده، و لبان او را لمس می‌کند. مرد دستش را بالا می‌آورد و گردن او را از بالا پایین نوازش میکند تا یکموتوی او میرسد در این هنگام صدای ماندولین لحظه بلحظه بلندتر به گوش می‌رسد. زن می‌چرخد و به او تکیه می‌دهد و گردنش را روی شانه مرد خم می‌کند. مرد در حالیکه گردن او را نوازش می‌دهد می‌گوید:

از وقتیکه ما دینگه با هم غریبه نبودیم و زانگی را اتفاقاً با هم شروع کردیم، خیلی میگذره، ما میخواستیم همدیگر را بفهمیم و شاید باین ترتیب از دست نرویم. یا من حرف بزنم. من از دست رفته و سرگردان بودم - من اغلب به تو فکر می‌کردم ولی نمیتوانستم بخوامت. تمام وقت به فکر تو بودم اما نمیتوانستم صدات کنم تازه اگر صدات میکردم نمیتوانستم چی بگویم. متلاً خوب بود که می‌گفتم که من توی این شهر از دست رفته و سرگردانم؟ سرگردانم در شهر؟ مثل یک کارت پستال بی‌ارزش که این دست و اون دست بشه، آدم از پشاینیش یکی دینگه بره..... و بعد هم بدار زده بشه..... من توی این شهر سرگردانم و از دست رفته‌ام.....

زن - وقتی تو بیرون رفتی، من غیر از آب جیز دینگه‌ی نداشتم. (زن این جمله را تقریباً با خوشحالی ادا می‌کند و در حین گفتن می‌خندد، مرد او را به‌خود می‌شرد.) فقط نسکافه که اولم نموده شده بود و آب، (مقتصدش مشروب است، می‌خندد)
مرد - عزیزم، متونی برام حرف بزنی؟
متونی همین الان برام حرف بزنی.
زن - آره.

مرد - برام مثل بارون حرف بزن و بگذار من گوش بدم، بگذار همینجا لم بدم و گوش کنم (مرد در حالیکه دستش از تخت بروی زمین آویزان میشود و نگاه و بیگانه دستش را بر زمین میزند روی تخت و بیگانه دراز میکند، صدای ماندولین هم ادامه دارد)
خیلی وقته که ما باهم حرف نزدیم، یک چیزی برام بگو؟ برام بگو در آن مدتی که من مثل یک کارت پستال بی‌ارزش توی این شهر اینطرف و اونطرف می‌انفادم، تو در تنهایی و سکوت چی فکر می‌کردی؟
برام حرف بزن.
من هم همینجا می‌لم و گوش می‌کنم.
زن - من؟
مرد - آره بگو، لازمه، من میخوام بدونم، مثل بارون برام حرف بزن. منم اینجا دراز می‌کنم و گوش میدهم، می‌لمه و.....
زن - من می‌خوام..... بزم.

مرد - چی؟
زن - تنها، (طرف پنجره می‌رود) من می‌خوام با یک اسم مستعار توی یک هتل کوچک کنار دریا منزل کنم.



مرد - بچه اسمی؟
زن - آنا، جوز... مامور نظافت اتاق یک خانم کوچک اندام و پیر می‌تونه باشه که متلاً یک توه پسر داره و همیشه هم از او صحبت می‌کنه.
من در حالیکه روی یک صندلی راحتی می‌نشتم و دستپایم را از اطراف آویزان می‌کنم بحرهای خانم پیر گوش می‌کنم، اون راجع به توه‌اش صحبت می‌کنه؛ صدایش آرام و آرامش‌بخشه..... اون متلاً تعریف می‌کنه که لوه‌اش چطور عضاله‌اش را خورده. متلاً می‌گه زله با خامه خورده.....
زن (کنار پنجره می‌نشیند و بشربوب لب میزند)
اتاق خنک خواهد بود، اتفاقاً پسر از سایه و زخمه....
مرد - بارون؟
زن - آره، زخمه بارون.
مرد - خوب، بعداً
زن - دینگه اونوقت زمان ترس هم از بین رفته؟
مرد - آره
زن - بعد از لحظه‌ای زن کوچک اندام پیر می‌گه، رختخوابتون مرتب شد خانم، و منم جواب می‌دم، متشکرم...
یک دلار از کیفم بردارید، او میره درسته عیبه و من دوباره تنها میشم، پنجره‌ها خیلی بلند خواهند بود با کرکره‌هایی آبی و در این فصل مرتب خواهد بارید. بارون، بارون. اتفاقاً مثل بارون سرد خواهد بود، سردی سایه و پر از زخمه.
مرد - بارون.
زن - هر هفته بوسه پست یک چک دریافت خواهم کرد. زن کوچک اندام پیر بقیه در صفحه ۸۴

روغن ایرانول

از فرسودگی اتوبسیل شما جلوگیری میکند.



سفری به سبز استوایی نامنتظر

بقیه از صفحه ۱۶
سفر به سرزمین فایز...

تا سه روز گذشته از فروردین باران بر برکت قاپور خانه نشینان کرد. بالاخره روز پنجشنبه سوم فروردین، اتوبوسی درست کردیم و از بندر زئیم بیرون...

از دوراهی چادک، به جاده آب برده مذكور در سلطوری پیش افتادیم که به «اهرم» و خورموج برویم. باران همچنان، رگبار و نهم، می‌بارید. اوج بهار را در دشتسای اطراف دیدیم. زمین جانی یکپارچه بنفش از شبوی وحشی و گلپای صحرایی دیگر، جالی سرخ از شقایق و جالی زرد؛ و همه جا سبز از گندمزار و شیرداز. از نزدیک آبدهیهای کوچک «بته گز» و «یانگ» گذشتیم و به دو راهی اهرم رسیدیم اما رودخانه! - خشکرونی که سیلاب کوهرا به دشتسای می‌برد - خروشان و گل آلود بود و راه نمی‌داد. همین رودخانه سالها پیش، یکبار «اهرم» را شسته و برده است، سالی که مبدأ تاریخ بسیاری از وقایع روستای جنوب است و به «سال اهر اوپرون» - یعنی سال آب بردن اهرم معروف است - و نمانده یکسال آبیالی دلخواه، این سیل باعث شد که محل اهرم را عوض کنند و از مسیر سیلاب انتقالی دورش سازند.

اما پیاده شدیم، و تجدید قوایی با لقمه‌ای و جامی... و به دیدن اهرم از دور اکتفا کردیم و به وضعی که قوایی کارگردان و فیلمبردار از قلعه محکم و قدیمی اهرم می‌دادند... (قلعه‌ای شاید متعلق به زائر خضر خان - یکی از مجاهدان تنگستانی که در جنگ با بیگانگان، در زمان قاجاریه کشته شده است)

باری راه افتادیم و پس راه تقسیم گرفتیم ناهار را در محلی به نام «آب پوتی» صرف کنیم. سه چهارخانه، گنبدی کوچک و چالپز از همه سه استخر طبیعی بزرگ از آب گرم معدنی، معلوم شد اسم محل را به خاطر همین آب گوگردی «بوهادر» «آب پوتی» گذاشته‌اند. آبی که شفا دهنده گوسفندهای «گدر» و درد کمر و هر درد پوستی و استخوانی دیگر مردم است. این چشمه‌های آب گرم رویاها تمیز و جاری و خیلی عمیق است و وسیع. مشابه آن چشمه‌هایی است سرپوشیده در همان اهرم که به «آب باد» - آب درمان کننده دردهای بنام باد، مثل بادسرخ، - و بیشتر مورد استفاده مردم پوشهر و برازجان و سایر روستاها قرار می‌گیرد.

برقبری از قبرستان «آب پوتی» به نامی آشنا برخوردیم «... سکینه، خواهر رئیس علی دلواری». این رئیس علی، اهل بندر کوچک دلوار بود و یکی از دلیرترین «دلیران تنگستانی» که در همان جنگ کذایی با بیگانگان - مصادف با حمله ایران به هرات - مردانه جنگید و مثل سایر دلوران - چون «شیخ حسین چاکوتاهی» و زائر خضرخان تنگستانی» کشته شد. معروف است که این رئیس علی در یکی از جنگهای شبانه با تعدادی تنگتچی، چندین صد سرباز دشمن را که از دریا پیاده شده بودند، کشت و بقیه را رویه کشتی جنگشان فراری داد. بگذریم... بعد از ناهار خوشمزه و مفصل - که

بیشتر لبتیات بود و مهمان نوازی واقعی جنوبی را نشان می‌داد - بطرف خورموج راهی شدیم... خورموج که اکنون مرکز بخش

«دشتی» است، سابقاً خان نشین عمده جنوب ایران بوده و اشخاص معروفی - از جمله همان خوانین - داشته که صاحب نظر و اثر بوده‌اند.

محمدخان دشتی معروف که قلعه‌ای بزرگ، زیبا و به اسلوب قصرهای پادشاهان صفویه، ساخته بود، معروفترین اشخاص قدیمی خورموج است. ویرانه‌های قلعه او - که سخت بر سبب وافسوسبار ویران شده و در صورت اندک توجهی می‌توانسته سربا و مورد استفاده باقی بماند - هنوز هم دیدنی است. غرفه‌ها، بالا خانه‌ها، برج و باروهای محکم، ستگرها و حوضخانه‌های چالپ داشته که آثار آنها برقرار است، منتها با فراری لرزان، در برهوت دشتستان آتیم زمانی که تمام دیوارها از بونه خار و اتاقها از پوشال نخل بوده، ساختن چنین عمارتی با سنگ و گچ، که نقش و تصویرهایی نیز حتما داشته، بیشتر به معجزه شبیه است، اما خود محمد خان، که شاعری برجسته و ادیبی صاحب کمال بوده است، در دو خط شعر ساده راز برپا ساختن قصر خود را اعتراف می‌کند.

هزاران خانه را بر باد دادم که تا بنیاد این خانه نهادم از این دست استدم دادم از آن دست ستم کردم گرم تاشم نهادم



در فرصتی مناسب این خان ادیب و با ذوق و دیوان شعرش را معرفی می‌کنیم.

دامنه منطقه روستای جنوب وسیع است. این منطقه شامل سه ناحیه است. دشتی که مرکز آن خورموج است و چندین ده روستا تابعه دارد و بخشی از آن در طرف دیگر کوه نزدیک به آنست. آنجا را بلوک پوشکان و پوسکان می‌گویند و خود منطقه ایست وسیع و خوش آب و هوا. لهجه اهالی دشتی نیز با لهجه سایر مناطق جنوب پوشهر فرق بسیار دارد. اهالی دشتی، مخصوصاً خورموج و روستاهای نزدیک به آن، با وجود خشکی و کم‌آبی و دورستی و فقدان مدرسه - تا چند سال پیش البته - سرزمینی است شاعر پرور، با شاعران زیاد و مردی، حتی در صورت بی‌سوادی، متظاهر به فضل و ادب و شعروهنر. غیر از فایز - که از خورموج بوده - و شهرتی در حد شاعر ملی روستاهای ایران دارد - ملای کبکانی، است، فاضل چمی، که همه دیوان دارند و به شیوه شاعران بزرگ قدیم شعر می‌سروده‌اند - یا می‌سرایند، و عجیب اینکه بیشتر آنها به نظامی یا فردوسی، اتقا کرده و مثنوی‌هایی چون آنها دارند.

ترجمه فارسی شعر محلی صفحه ۱۶

من می‌خواهم در دلم عشقت پنهان باشد چشم نمی‌گذارد ناگهان اشکش می‌آید آتش عشقت دل مرا تفتیده کرده است نه آب چشم، آب دل است که از روی گوته سرازیر می‌شود

مناطق دیگر تنگستان (مرکز اهرم) و دشتستان (مرکز برازجان) که معروف حضور همه است

● عصر راه بندر و ادبیش می‌گیریم، دو سه ساعت می‌گوییم تا به شهر برسیم، و چون هنوز هوا روشن است و «می‌توان دید» به قسمت جنوبی حومه بندر که بهمنی، سبز آباد، امامزاده سرتل و ریشهر باشد می‌رویم. قلعه ریشهر در این قسمت شورسکی طولانی دارد. جز تپه‌هایی بزرگ و خندقی که آن‌ها را در میان گرفته از قلعه خبری نیست، اما در ضمن کسی هم در قدمت آن - تا به زمان ساسانیان - تردید ندارد. بقایای آتشکده و اماکن تاریخی دیگر در آن حدود پیدا شده که شایعه «شهر بزرگ ریشهر» را در زمان ساسانیان تأیید می‌کند - ساسانیان یا بابکان.

این قلعه تا زمان قاجاریه و حمله «دشمن جنوبی» معور و مسکون بوده و احمد خان تنگستانی معروف در آن بابکانگان و «دشمن دریائی» جنگیده است و ویرانی آن نیز محصول گلوله‌های توپ همان «دشمن جنوبی» یا «ناگترک دریائی» است، و کشته شدن احمدخان نیز...
احمدخان تنگستانی همان است که می‌گویند خواستار خواهر یکی از خوانین دشتی بوده و شعر هم می‌گفته. این دو بیتی از او یا درباره‌اش است:

خبر او مد که تنگستون بهاره زمین از خون احمد لاله‌زاره
خبر بردلبر زارش رسانید که احمد یکتن و دشمن هزاره...

● شعر دیگری نیز به او منسوب است و گویا در جواب احمدخان دریابگی - حاکم آن زمان پوشهر - بوده که به او پیشنهاد صلح با انگلیس‌ها را کرده بوده است. احمدخان تنگستانی به احمدخان دریابگی می‌نویسد و اشاره‌اش به اصطلاحات بازی آس است:

احمد ای که شاه خوبانی بی‌بی‌بخت باد دمسازت چار آسیم وما نمی‌ترسیم از سه لکانه و دو سربازت

شاید هم این شعر بلفظ به او منسوب باشد و تنها از طرف او در نامه بکار رفته... بگذریم... و سفر کوتاه کنیم...

- ۱- بست - به فتح اول و سکون دوم و سوم، زمین برجسته صاف
- ۲- مندال - به فتح اول - گله بزغاله و بره کوچک
- ۳- شاخک - نوعی تله که با کمائی از آهن و لاستیک یارگ و بی‌حیوان درست می‌کنند
- ۴- کنده - بهضم اول و سکون دوم و آخر. نوعی بازی محلی که پای چپ را از پشت سر با دست راست می‌گیرند و دو بندجدال می‌کنند تا وقتی یکی از دو طرف بایش از دستش رها شود.
- ۵- کللی کوکو - به کسر اول و دوم و سوم، فتح هر دو کافی.
- ۶- بالاسوی - اهالی بالا دست. منظور شیراز به بعد است
- ۷- نکله، به فتح اول و سکون دوم - بسته کالا.

خلاصه آنچه گذشت

(سر ادوین پرات) رئیس دادگاه عالی در مراجعت به خانه خود، بر اثر وقوع حادثه‌ای گرفتار غریبه روحی می‌شود و در نتیجه آن همه چیز را فراموش می‌کند. در آن عالم فراموشی به زنی بر می‌خورد و به عوض آنکه به‌خانه خودش برود، به خانه این زن می‌رود و پنج روز درخانه او می‌ماند و برای کتمان قضیه به دخترش دروغ می‌گوید و روز پنجم که پیدار می‌شود خودش را می‌بیند که روی جسد این زن افتاده است و دسته کاردی را که بر سینه او فرو رفته است در دست دارد. سر ادوین پرات صاحب کلکسیون تمبر است و دخترش الیزابت روزی که به‌خانه می‌آید مردی را سرگرم باز کردن گاو صندوق می‌بیند و از زبان او می‌شنود که این کار را به دستور آمیروز لوکه صاحب این خانه باشد انجام می‌دهد. آتوتک آمیروز لو را بوسیله تلفن به آنجا می‌خواند و کاشف جعل می‌آید که اشتباه نادرست‌نامه‌ای درباره آدرس خانه پیش آمده است... و آن وقت الیزابت این مرد عجیب را به‌عنوان کارآگاه خصوصی برای کشف قاتل مأمور می‌کند.

خون بر ششل سرخ

پاورقی جدید پلیسی ما

نوشته «هنری سیبل»
ترجمه عبدالله توکل



جماعت آرام و بسی‌خیانت باشد...
بسیار خوب آقای عزیز، تا اینجا همه حرفها را بنده زدم... و خیال می‌کنم این کار هم یکی از آن چیزهایی باشد که در باشگاه به‌آن پنهان بر من خرده گرفته می‌شد... اما، حداقل من، همان هستم که هستم... و بادیگران کاری ندارم...

آقای لو گفت:

«جناب سرهنگ برین» ممکن است در این قضیه‌ای که ما داریم، تامل شما مانع غیلب‌قابل رومی نباشد. - از شنیدن این حرف خوشحالم آقای عزیز... این امر نشان می‌دهد که شرف و صداقت بی‌اجر نمی‌ماند... به پیشخدمت خود گفتم: «بایست موضوع را به‌اشان بگویم؟» - چه موضوعی را به‌اشان بگویم؟ - گفتم: این موضوع را که سن زن دارم. - گفت: «خوب... شما که زن دارید... مگر درست نیست؟... این همان چیزی است که همیشه به‌ام گفته‌اید؟ مگر نه؟ - گفتم: «بله، ولی به‌شما گفتم که اعلان آدم‌عزب» خواسته‌است. - گفت: «من طرفدار دروغ نیستم... چه قدر دستمزد می‌دهند؟ - گفتم: «میزان آن را نگفته‌اند...» - گفت: «از شما حرکت از خدا برکت...» من همین چیزهای او را دوست دارم... هیچ پیچ و خمی ندارد و یکسره هدف خودش را می‌گوید... و این است که به‌خدمت رسیده‌ام... آقای عزیز، بگویید ببینم راجع به‌استخدام من چه نظری دارید؟ - شما از قضیه خبری ندارید.

در واقع، گاهی هم خودش به‌من نفقه می‌دهد...
- اجازه بدهید بپرسم که برای چه نمی‌خواهید پیش او برگردید و با او زندگی کنید؟
- نمی‌توانم قیافه او را ببینم، آقای عزیز... زن پرهیزگاری است... زن خوبی است... و حقیقتاً خوشگل است... اما همین است که هست... برای آدمی مثل من زیاد خوب نیست زیاد عفت دارد. من خودم چندان فضایی ندارم... تیرانداز خوبی هستم. کمی چوگان بازی می‌دانم در تنیس بازی بد نیستم... از عهده امتحان دانشکده جنگ نتوانستم بریبایم... و در حال حاضر بیگار هستم و رفته رفته این عقیده را پیدا می‌کنم که قابل ارجاع شغل نیستم... زمانی، منشی یکی از باشگاههای گلف بودم اما عجیب این است که مشروب نمی‌خورم... نه برای آنکه اهل احتیاط و وسواس باشم... از میخواری چیزی دستگیرم نمی‌شود... اعضای باشگاه از این‌موضوع خوششان نمی‌آمد. انتظار دارم شما هم مرا کنار بگذارید و به‌اتاق انصاف می‌دهم... اما این اعلان مرا به‌هیجان آورد، به کنجکاوی‌ام دامن زدم... پیش خودم گفتم چرا آدم عزب می‌خواهند... چرا آدم مجرد می‌خواهند؟ از پیشخدمت خود پرسیدم: چرا آدم‌عزب می‌خواهند؟ به‌ام گفت: «لغت خدا بر من اگر از این خبرها سردر بیآورم...» زن خوبی است که مخ ندارد (پانگشتپایش تپ تپ به‌سر خودش زد) اما به‌درد من می‌خورد... زن آرامی است و دردرس به بار نمی‌آورد... من دوست دارم زن

نه برای اینکه خیال کرده باشد که الیزابت ممکن است به‌چنین کاری دست بزند... بلکه برای آنکه این روش را یگانه ضامن پیروزی در زندگی تبهکارانه خود می‌دانست. در مرحله سی‌توانست ثابت کند که همه آن حرفهایی که به‌الیزابت زده است، صحت دارد... پیش از آنکه برای صاحب آن کلکسیون تمبر پست به‌کار شود، از حساب خود در بانک به‌تدریج کاسته بود و تا مرحله‌ای پیش‌رفته بود خود نداشته باشد... و فردای آن روزی که برت گاوسندوق را شکسته بود، اجاره‌نامه خودش را به‌بانک آورده بود و در مقابل این وثیقه مبلغی به‌عنوان قرض از بانک گرفته بود.

چند افسری که برای کار کردن به‌زود او آمدند، زن و بچه داشتند و به‌تاهل خودشان اعتراف کردند.

سرهنگی چنین گفت:

آقای عزیز، باید بلافاصله عرض کنم که متاهل هستم... اما نمی‌دانم تاهل چه عیبی دارد که مرا از دایره بیرون بگذارد... من سالها است از زن خود جدا زندگی می‌کنم.

مگر سلاق به‌نظر شما عیبی دارد؟

هیچ عیبی ندارد... اما زنم ترجیح می‌دهد که جدا از من زندگی بکند... من چندین بار مدارک لازمه را به‌او نشان داده‌ام... توجه داشته باشید که موضوع موضوع نادرستی و خیانت نیست... زن بسیار خوبی است. اما راجع به‌جنبه تقدس ازدواج عقاید احقرانه‌ای دارد. نفقه نمی‌پذیرد...

در خلال این احوال، آقای لو که آن هزار لیره را از الیزابت گرفته بود، دست به‌کار شد... و اعلان ذیل را به‌روزنامه داد:

«به‌وجود چند نفر افسر یازنشسته و (مجرد) که سابقه اداری داشته‌باشند، برای کار معرمانه و موقت نیازمندیم. مواجب در سطح اعلی»

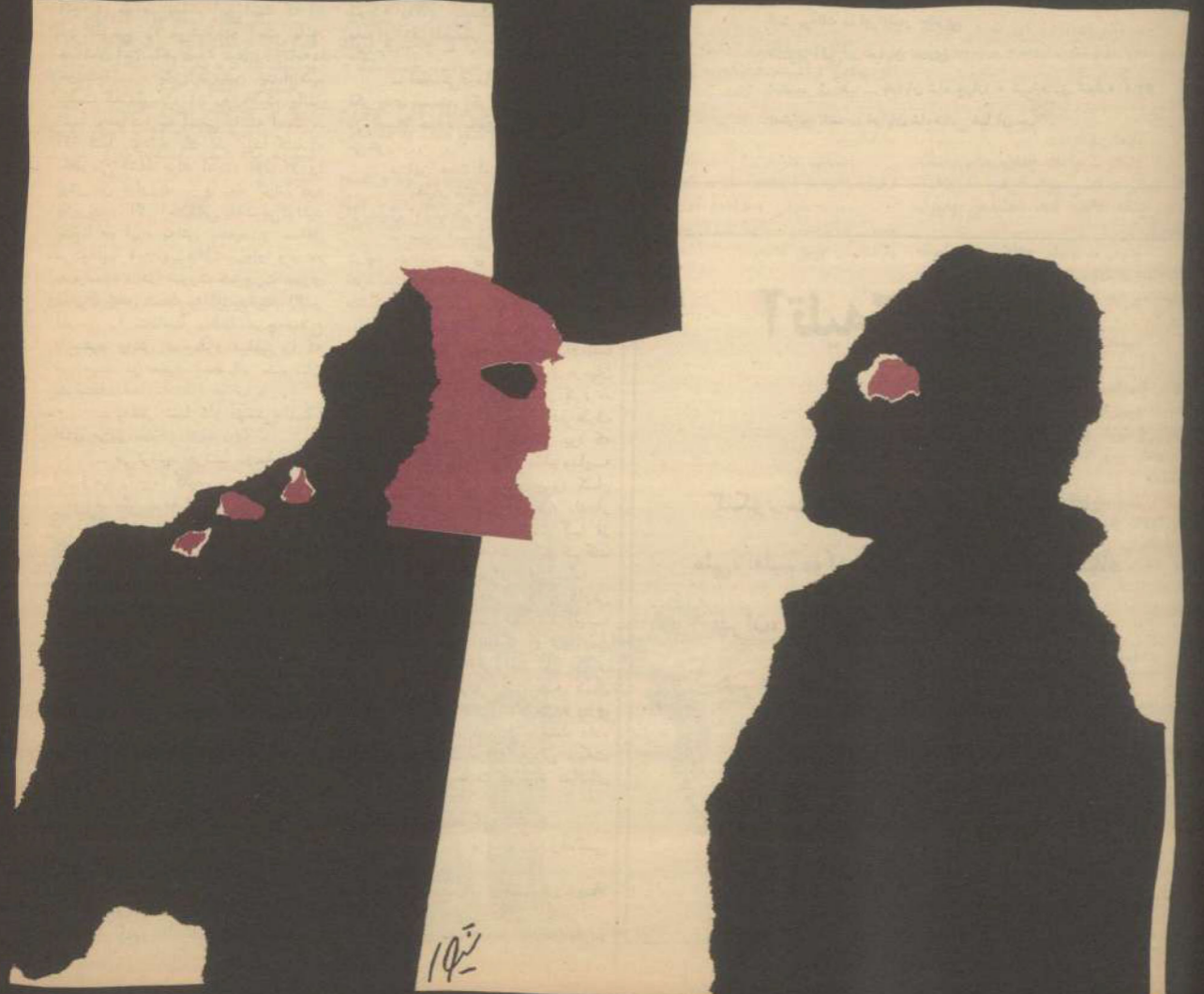
سرگردما و سروانها و ستوانها دسته دسته آمدند. سی وکله چند نفر از سرهنگهای سابق و یک نفر سرتیب سابق نیز پیدا شد. انتخاب کارمشکلی شده بود. خوشبختانه آقای لو چندان در بند هوش و فراست نبود. وگرنه مضمون آگهی را تغییر می‌داد. آقای لو آدم‌هایی می‌خواست که بتواند پیشان اعتماد بکنند. در میان کسانی که برای قبول خدمت، بحضور آقای لو رسیده بودند، عده‌ای پس از بیرون آوردن لباس سربازی از تن، کسی تنزل پیدا کرده بودند. عده دیگری بالا رفته بودند. آقای لو، برای پذیرائی از ایشان و خانمیایی که قرار نبود بیاورند، آپارتمان‌مبله‌ای در «وست‌اند» پیدا کرد... به «برت» گفته بود که در حال حاضر کاری برای او ندارد و در نتیجه می‌تواند گاوسندوق خانه شماره ۹ میدان کلیودن را تعمیر بکند و در انتظار تعالیم دیگر، به‌ششل قانونی و مشروع خودش بپردازد. آقای لو به دستیار خود دستور داد که حداقل مدت یکسال نزد آهنگر بماند... نمی‌خواست خودش را به‌مناظره بیندازد. چنان رفتار می‌کرد که گفنی ممکن بود الیزابت قضیه خانه شماره ۹ میدان کلیودن را به‌اطلاع پلیس برساند...

آقای عزیز... توجهی به‌من نداشته باشید... من سرتاپا گوشم...
- من بحساب يك نفر مشتری، درباره مرگ زنی بنام فلوسی، تحقیق می‌کنم...
جناب سرهنگ یا لحن موقر و سنی گفت:
- غیرممکن است... ماجرای زشتی بود...
- پس روزنامه‌ها را خوانده‌اید؟
جناب سرهنگ با‌مهربانی گفت:
- نه، آقای عزیز... ولی از لحن حرف‌های شما، آدم‌خیالی‌می‌کنم ماجرای زشتی باشد... بازم با نگاه خشونت‌پاری که در خلاف گم شده بود، زیر لب گفتم: ماجرای زشتی است...
- اسم خانوادگی این زن پشت سرم تغییر می‌کرد... گاهی فرنج بود... گاهی گرین... و گاهی هم لوساژ ویی شک اسمهای دیگری هم داشت.
قیافه جناب سرهنگ آرام‌اشی‌پیدا کرد و با لحن خوشی گفت:

بله، البته... آقای عزیز...
من همه این قضیه را می‌دانم. حدس زده بودم موضوع موضوع فلوسی شما است... بله... قضیه بسیار شورانگیزی است... مرا به‌هیجان آورد... قاضی روی نیکت متهمین!... و بقیه چیزها...
- می‌خواهم حداکثر اطلاعات را درباره این فلوسی بدست بیاورم.
- خیال می‌کنم هرگز این زن را ندیده باشم، آقای عزیز... حداقل تا آنجا که می‌دانم، این زن را ندیده‌ام... و حافظه بسیار خوبی هم دارم.
- زن زیاد خوبی نبود... و آخر سر زنی هرجائی شده بود.
- بسیار خوب، آقای عزیز... ولی مطمئنم که هرگز به‌او برنخورده‌ام... والا فوراً به‌اتسان می‌گفتم... توی میخانه‌های «وست‌اند» و این نوع جاها...
- بهترین وسیله کسب اطلاع راجع به‌او این است که از زنها‌ی‌دیگر

بپرسم... من به‌وجود مردهائی‌احتیاج دارم که این زنها را پیدا کنند و راجع به‌فلوسی ازشان بپرسند و اگر ببینند که این امکان هست که بتوان اطلاعاتی ازشان گرفت، خودشان را پیش من بیاورند. بیشتر این زنها محض خاطر پول حرف می‌زنند... و این استطاعت را هم دارم که پول خوبی بدهم. و حالا خوب دستگیرتان می‌شود که چرا مرد «عزب» خواسته‌ام... برخی از همسرهای نمی‌توانند از این چیزها سر در بیاورند...
- کاملاً... آقای عزیز... ولی...
جناب سرهنگ قیافه پر از تشویشی پیدا کرد... گفنی دیگر نمی‌توانست حرف بزند.
- خوب، جناب سرهنگ؟
- خوب، آقای عزیز... به‌آن ترتیبی نیست که... - مقصودم این است که... - من... این دست و پا را در خودم نمی‌بینم که بتوانم زنی را از

توی خیابان بردارم و ببرم...
- کاملاً متوجهم، جناب سرهنگ... ولی خودتان می‌دانید که این کار هیچ عیبی ندارد و مسلماً زن شما هم به‌این چیزها می‌خندد... و اصلاً در بند این کارها نیست.
- موضوع این نیست، آقای عزیز... بسیار احقر باید باشم که زنی را از توی خیابان پیدا کنم و یگانه‌کارم این باشد که سئوالهایی از او بکنم... آن وقت قیافه احقر کامل‌عیاری را پیدا می‌کنم، آقای عزیز... چندان چیزی به‌من بر نمی‌خورد، آقای عزیز ولی دهشت دارم از اینکه قیافه احقرانه‌ای پیدا کنم و با‌صطلاح به‌نظر مردم احقر شمرده شوم... شاید اغلب، چنین اتفاقاتی بیفتد و من هم مشوجه نباشم... آن وقت اهمیت ندارد. ولی برای این یکی حاضر نیستم... کسی فکرش را بکنید... ببینید چه می‌گوید و من چه جوابی می‌توانم به‌اش بدهم... نه، بسیار متأسف هستم، آقای عزیز...



۱۹۲

غیر ممکن است.

بسیار خوب، جناب سرهنگ... از این تذکر که می‌دهم قصد هیچگونه اهانتی ندارم... ولی اگر می‌خواهید احق به حساب نیایید و بقول خودتان قیافه احمقانه‌ای پیدا نکنید ممکن است سئوالهایتان را بعد از او بکنید.

بعداً، آقای عزیز؟ بعد از چه؟ بعد از آنکه عکسهای رنگی‌تان را به‌اش نشان دادید.

من عکس رنگی ندارم، آقای عزیز... و از این گذشته نمی‌دانم عکس رنگی چه ارتباطی به موضوع می‌تواند داشته باشد... لحظه‌ای خاموش شد، سپس قیافه‌اش که وقار و خشونت پیدا کرده بود، روشن شد.

حالا به خدمتتان می‌گویم... آقای عزیز... می‌توانم او را به سیمینا ببرم.

عالی است!... و بعد می‌دانم تظاهر به این بکنم که گوشه‌ایم درد می‌کند و این نوع حرفها... و دو لیره به‌اش بدهم و به‌خانه خودم برگردم.

اگر شما اینطور صلاح بدانید، من هم صلاح می‌دانم، جناب سرهنگ... آنچه می‌خواهم بدانم این است که آن زن فلوسی را می‌شنخته است یا نه.

هم‌شان این ماجری را توی روزنامه‌ها خوانده‌اند... پایین ترتیب، چندان مهم نیست که فلوسی، آن روزها که با‌اش آشنا بوده‌اند، چه اسمی داشته است...

اگر شما بتوانید يك نفر پیدا کنید که بافلوسی آشنا بوده است، اول او را پیش من بیاورید... و بعد گوش درد بگیرد... اگر احتیاجی باشد می‌توانید پنج تا ده لیره به‌اش بدهید و حداقل می‌توانید این مبلغ را به‌او و صده بدهید... در صورت ضرورت چیزی بتوانم پیش قسط به‌اش بدهید. اگر فلوسی را نشناخته باشد، هرچه صلاح دانستید به‌اش بدهید و مبلغی را که می‌دهید در صورت حساب خودتان بنویسید.

به نظر شما کار درستی است، آقای عزیز... می‌توانید هر شب دوسه نفر از این زن‌ها را پیدا کنید.

يك خرده اسباب زحمت خواهد بود، آقای عزیز... اگر به‌زنی بگویم که گوشه‌ایم یا جای دیگرم درد می‌کند... و ده دقیقه بعد همین زن مرا ببیند که زن دیگری را پیدا کرده‌ام به من چه می‌گوید... مرا آدم احمق نمی‌داند؟

خوب، خوب، جناب سرهنگ... هرکاری که می‌توانید بکنید، ولی باید بگویم که مواجب شما بسته به تعداد زنهایی خواهد بود که اینجا به خدمت من بیاورید... حقوق ثابتی، بقرار روزانه سه لیره بشما می‌دهم و بقرار روزی که بگوید فلوسی را می‌شنخته است، دو لیره فوق‌العاده اضافه‌کار بدهم.

من می‌خورم به‌پایداری زندگی می‌توانید در عرض يك هفته پول خوبی بگیرید.

مستوجه مقصود شما هستم، آقای عزیز... باید نقشه‌ای بکشم... اگر

ناحیه «وست‌اند» را به‌قسمتهایی تقسیم بکنم و این مناطق مختلفه را بررسی بکنم، می‌توانم به‌مقصد برسم... می‌خواهم دست به‌عمل شناسایی بزنم. خوب، من هرروز از ساعت شش اینجا خواهم بود... و تا صبح اینجا خواهم ماند... هر وقت که باشد، بیایید... هرگز زیاد دیر نخواهد بود... خودتان می‌دانید... این زن‌ها زود رم می‌کنند و اگر مجال تفکر به‌اشان بدهید ممکن است به‌دلایل گوناگونی از آمدن به اینجا بترسند. از اینرو تا دلشان بدهد (البته، همه این مخارج به‌صده من خواهد بود) و بعد بخندت من بیاورید. بهر بهانه‌ای که بتوانید... برو، از فلوسی حرف بزنید... و نگذارید چیزی معلوم باشد... مبادا چنان حرف بزنید که خیال بکنند چیز مهمی است... بعد این موضوع را فراموش کنید و دختره را پیش من بیاورید.

این راه راه تازه‌ای است، آقای عزیز... ولی خودم اهل این کارم و می‌دانم چه بکنم...

بسیار خوب، کسی می‌تواند شروع به‌کار کنید؟ میل دارید چیزی بتوانم علی‌الحساب خدمتتان تقدیم بکنم؟

لطف می‌فرمایید... در حقیقت، فکر بدی نیست. اگر پنج لیره، یا چیزی در همین حدود به‌من بدهید، بسرمد می‌خورم...

این مفت لیره را بگیرد... بسیار متشکرم، آقای عزیز... از همین امشب شروع می‌کنم.

پس، امیدوارم شما را ببینم. هر چه بتوانید برای من بیاورید، تترسید... خدا حافظ، جناب سرهنگ... متشکرم...

جناب سرهنگ بیرون رفت. آقای لور عدّه بسیاری داوطلب دیگر هم به‌خدمت پذیرفت... و از میان این‌عده، چهل‌پنجاه نفر را اجیر کرد...

از این کار بسیار لذت برد. در ظرف این ده سال گذشته، اول بار بود که به‌کاری دست می‌زد که در مقام مقایسه با کار روزانه‌اش، ممکن بود کار مشروعی شمرده شود. حداقل، يك بار هم که شده باشد، لذت داشت که از پلیس نگرانی نداشته باشد، ایز کم کند و همه جزئیات را برای روز مبادا... برای روزی که پرده از روی کارش کنار برود، پیش‌بینی بکند... البته پلیس خوشش نمی‌آید که او در این قضیه دخالت کند ولی این کار ذره‌ای خلاف قانون نبود. وقتی که کار استخدام این افراد را تمام کرد، روی سندلی خودش سرش را به‌عقب داد، يك گیلای شراب برای خودش ریخت و در منتهای سعادت سرگرم تماشای سقف شد.

بصدای بلند گفت: می‌خورم به‌پایداری زندگی می‌توانید در عرض يك هفته پول خوبی بگیرید.

مستوجه مقصود شما هستم، آقای عزیز... باید نقشه‌ای بکشم... اگر

من می‌خورم به‌پایداری زندگی می‌توانید در عرض يك هفته پول خوبی بگیرید.

مستوجه مقصود شما هستم، آقای عزیز... باید نقشه‌ای بکشم... اگر

من می‌خورم به‌پایداری زندگی می‌توانید در عرض يك هفته پول خوبی بگیرید.

مستوجه مقصود شما هستم، آقای عزیز... باید نقشه‌ای بکشم... اگر

من می‌خورم به‌پایداری زندگی می‌توانید در عرض يك هفته پول خوبی بگیرید.

مستوجه مقصود شما هستم، آقای عزیز... باید نقشه‌ای بکشم... اگر

من می‌خورم به‌پایداری زندگی می‌توانید در عرض يك هفته پول خوبی بگیرید.

مستوجه مقصود شما هستم، آقای عزیز... باید نقشه‌ای بکشم... اگر

من می‌خورم به‌پایداری زندگی می‌توانید در عرض يك هفته پول خوبی بگیرید.

مستوجه مقصود شما هستم، آقای عزیز... باید نقشه‌ای بکشم... اگر

مستوجه مقصود شما هستم، آقای عزیز... باید نقشه‌ای بکشم... اگر

مستوجه مقصود شما هستم، آقای عزیز... باید نقشه‌ای بکشم... اگر



PIONEER

مجموعه‌ای کامل و باشکوه از بهترین آمپلی فایرها پیونر استریو که پر فروش ترین محصولات جهانند نماینده انحصاری - شرکت باسند، خیابان نادری نبش قوام السلطنه پاساژ قرانی طبقه اول شماره ۶ تلفن ۴۶۱۰۲

مراکز پخش استریوملک - ایرانشهر جنوبی استریو آلبی - خیابان نادری استریو ژوزف - خیابان شاه چهارراه شیخ‌هادی شماره ۴۳۱ استریو نغمه - خیابان شاه‌عباس خیابان جم

آتلیه گلابتون

کنکور معماری دانشگاه تهران، دانشگاه ملی، تعلیم مواد اختصاصی، معماری دانشگاه تهران، ملی، هنرهای تجسمی، دانشکده هنرهای تزئینی و هنرهای دراماتیک

شاهرضا روبروی پمپ‌بنزین دیانا - خیابان ابوریحان شماره ۵۸ تلفن ۴۸۰۰۸

رئیس کارخانه، کارگرها را جمع کرد و بسیار دمکرات منشانه گفت:

پیشنهادهای تازه‌ای درباره زیاد کردن ساعت کار و کم کردن دستمزد دارم، منتها فقط جنبه پیشنهاد داره و شما مجبور نیستین قبولش کنید... در اینجا رئیس مسکئی کرد و اضافه کرد:

البته در صورتی که دیگه مایل نباشین تو این کارخونه کارکنین.

آقای جا افتاده‌ای رفقا را به جشن سالگرد عروسیش دعوت کرده بود بعد از این که سرها از باده ناب گرم شد، آقا گفت:

رفقا باید اعترافی بکنم، اوایل ازدوادم تصمیم گرفتم زنده را بکشم. ولی یکی از رفقا که وکیل دادگستری بود منم کرد و گفت اگه اینکارو بکنم اقلا بیست و پنج سال باید برم زندون...

بعدگیلاس دیگری بالا انداخت و آهی کشید و گفت:

اگه اون روز این‌کارو کرده بودم حالا از زندون اومده بودم بیرون.

التعاریف: بانک - بانک چنان جایی است که در آن به‌کسی پول قرض نمی‌دهند مگر اینکه ثابت کند احتیاجی به پول ندارد.

چشم - چشم چنان جایی است که آشپز انگلیسی، پلیس آلمانی، عاشق آمریکایی و مکانیک فرانسوی جمع شوند.

اسباب بازی نشکن - چنان اسباب بازی است که بچه از آن برای شکستن سایر اسباب بازیها استفاده می‌کنند. بیم‌و امید - حالت دامادی است که سادرتش با اتومبیل او در فصل زمستان به‌جاده‌ای مثل جاده هراز رفته است.

آدم مجرد - چنان کسی است که می‌تواند هرساعت که خواست به رختخواب برود و از هر طرفی که خواست از تخت پایین بیاید.

اولی - راستی که همسایه‌های بد مزاجی تصمیم شدن. دیشب تا ساعت دو بعد از نصف شب با مشت به‌دیوار اتاقم می‌کوبیدن.

دومی - لابد نداشتن بخواهی. اولی - نه، خوشبختانه نخواهید بودم. داشتیم تمرین شیپور می‌کردم.

راستی زن جماعت برای چه انقدر پول خرج می‌کند؟ مشروب که نمی‌خورد، قمار که نمی‌کند، و از طرف دیگر... خودش هم که زن است...



میان پرده

آقای جهانگرد پشت فرمان اتومبیلش، خسته و مانده، نقشه راه را به خانمش داد و گفت: عزیزم ببین خیلی موندنه برسیم به مقصد؟ خانم نقشه را گرفت، نگاه فکراته‌ای به آن انداخت و گفت: نه خیلی نمونده، در حدود چهار سانتیمتر صاف برو، بعدش پنج سانتیمتر بیچپ به‌چپ.

توی هواپیما، مردی با دماغ درازش جلو پنجره را گرفته بود. همسفر پهلویی که سعی می‌کرد مناظر زیبای روی زمین را از پنجره ببیند و نمی‌توانست، عاقبت خسته شد و گفت: آقا بیخشین‌ها! ولی مجبورم بکم که این دماغ شما مدت ده دقیقه‌س که مزاحم منه. مرد لیغند سوزناکی زد و گفت: بله، ناراحتی تونو خوب درک می‌کنم، چون مدت ۲۵ ساله که این دماغ مزاحم خودمه.

در زایشگاهی يك عرب و يك اروپایی پشت شیشه اتاق مخصوص نوزادان ایستاده بودند و مخلوقات تازه وارد را تماشا می‌کردند. مرد اروپایی از عرب پرسید: مال شما کدومه؟ عرب با انگشت اشاره‌ای افقی کرد و گفت: اون دوتا ردیف بالایی



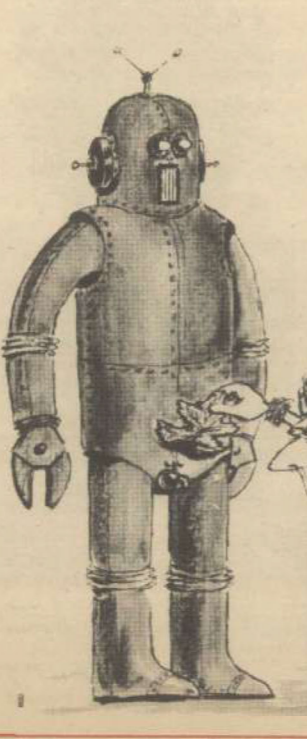
می‌گویند دانشمندان چین کمونیست موفق شدند يك جور بمب نیدروژنی بسازند که قدرت تخریبش هزارها برابر بمب اتمی هروشیا بود، ولی حجتش انقدر کوچک بود که در يك کیف مدرسه‌ای جا می‌گرفت. قضیه را به عرض مائوتسه‌تونگ رساندند و او فوراً جلسه‌ای از بزرگان قوم تشکیل داد و پیشنهاد کرد که:

بیست تا از این بمب‌ها بسازین با بیست تا آدم داوطلب بفرستین به شهرهای مهم آمریکا و شوروی که دنیا را از شر این دو امپریالیست راحت کنند. ساختن بیست تا بمب اشکالی داره؟

بیست تا داوطلب پیدا می‌شه - البته، ولی... ولی چی، اشکالش کجاس؟ پیدا کردن بیست تا کیف مدرسه‌ای کار مشکلیه

توی هواپیما، مردی با دماغ درازش جلو پنجره را گرفته بود. همسفر پهلویی که سعی می‌کرد مناظر زیبای روی زمین را از پنجره ببیند و نمی‌توانست، عاقبت خسته شد و گفت: آقا بیخشین‌ها! ولی مجبورم بکم که این دماغ شما مدت ده دقیقه‌س که مزاحم منه. مرد لیغند سوزناکی زد و گفت: بله، ناراحتی تونو خوب درک می‌کنم، چون مدت ۲۵ ساله که این دماغ مزاحم خودمه.

در زایشگاهی يك عرب و يك اروپایی پشت شیشه اتاق مخصوص نوزادان ایستاده بودند و مخلوقات تازه وارد را تماشا می‌کردند. مرد اروپایی از عرب پرسید: مال شما کدومه؟ عرب با انگشت اشاره‌ای افقی کرد و گفت: اون دوتا ردیف بالایی



کشیش در کلیسا گفت: وعظ هفته آینده ما درباره دروغ و مضرات آن خواهد بود. برای فهم بهتر این وعظ خواهش می‌کنم قبلا فصل هفدهم انجیل سن‌مارک را بخوانید.

یکشنبه بعدکشیش قبل از شروع وعظ پرسید: اونایی که فصل هفدهم انجیل سن‌مارک رو خوندن از جا بلند شدن همه از جا بلند شدن کشیش ادامه داد:

واقعا که شما مردم احتیاج به وعظ درباره دروغ و مضرات آن دارین، چون انجیل سن‌مارک شونزده فصل بیشتر نداره

از يك دریا دار پرسیدند: راسته که می‌کن وجود زن روی عرشه کشتی بدبختی می‌آره؟ - البته، درست‌ست همه‌جای‌دیگه.

يك هفته تمام بود که پنج نفر قمارباز حرفه‌ای، به یوکر بازی مشغول بودند، بالاخره یکی از آنها از گرسنگی و خستگی افتاد و مرد، آنوقت یکی از آنها از جا بلند شد و گفت: - به احترام روح این رفیق شپیده، يك دست ایستاده بازی می‌کنیم.

در زایشگاهی يك عرب و يك اروپایی پشت شیشه اتاق مخصوص نوزادان ایستاده بودند و مخلوقات تازه وارد را تماشا می‌کردند. مرد اروپایی از عرب پرسید: مال شما کدومه؟ عرب با انگشت اشاره‌ای افقی کرد و گفت: اون دوتا ردیف بالایی

گدایی معمولاً کنار خیابانی می‌ایستاد و کلاهش را در دست می‌گرفت و تکلی می‌کرد که محتاج خلق نشود. بعد از مدتی، خانمی که هرروز گذارش از همین خیابان بود مشاهده کرد که گدا در هر دستش يك کلاه دارد. علت را از او پرسید، گدا جواب داد:

واسه توسعه‌کارم شعبه واگردم خانوم.

زن - عزیزم من در همه مشکلات زندگی به تو کمک می‌کنم. آیا من زن ایده‌آلی نیستم؟ مرد - چرا عزیزم تو در حل همه مشکلات به من کمک می‌کنی، ولی این هم یادت باشد که قبل از ازدواج با تو من این مشکلات رو نداشتم.

زن - عزیزم من در همه مشکلات زندگی به تو کمک می‌کنم. آیا من زن ایده‌آلی نیستم؟ مرد - چرا عزیزم تو در حل همه مشکلات به من کمک می‌کنی، ولی این هم یادت باشد که قبل از ازدواج با تو من این مشکلات رو نداشتم.

زن - عزیزم من در همه مشکلات زندگی به تو کمک می‌کنم. آیا من زن ایده‌آلی نیستم؟ مرد - چرا عزیزم تو در حل همه مشکلات به من کمک می‌کنی، ولی این هم یادت باشد که قبل از ازدواج با تو من این مشکلات رو نداشتم.



زیر نظر: لیلی گلستان



در هفته گذشته خبر شدیم که هیات داوران گرافیک جایزه سیرا دی بولونا Siera di Bologna که اختصاص



قصه مرغ سبز

یه مرغ سبز زیبا رو بام ما نشسته خسته و گیج و تنها نکنه بالش شکسته؟ کز کرده توی سایه کوچک و ریزه - میزه

پراش سفید و سرخه واه که چقد تمیزه!

مرغ قشنگ غمگین! اون نك سرخه واكن انگار دلت بهجا نیس بهباغ ما نیگا کن

مرغه سری بالا کرد تو باغ ما نیگا کرد

بیخود نشین بهگوشه مگه باغ ما چی توشه؟

مگه باغ ما چی کرده؟ نیگات چرا می‌کرده؟

مرغه! چته می‌لرزی؟ از ما چرا می‌ترسی؟

ترست دیگه بهجا نیس غریبه میون ما نیس

مرغه!.... آهای، مرغه! خوشگل نك پا سرخه!

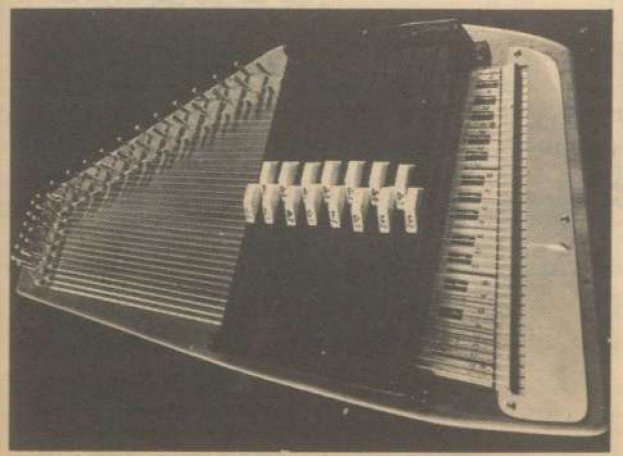


در گروه کودک از برنامه‌های تازه چه خبر؟

«آفتاب و مهتاب». اسم قشنگی است که یکی از تهیه‌کنندگان با ذوق گروه کودک برای برنامه جدیدی انتخاب کرده، که در آینده‌ای نزدیک از برنامه‌کودکان تلویزیون ملی ایران پخش خواهد شد.



در این برنامه قسمت‌های سرگرم کننده، بازیهای تازه، رقص، موسیقی و درس در نظر گرفته شده. و همراه با آن بعضی از کارهایی را که بچه‌ها باید با آن آشنا شوند می‌بینید. مهوش جزایری تهیه‌کننده «آفتاب و مهتاب» چند ماهی است با گروه کودک همکاری می‌کند، دوره تحصیل را بدست ۲ سال در مدرسه فیلم لندن گذرانده و یکسال و نیم هم در بی‌بی‌سی لندن کار کرده است. از اینکه بتواند برای دوستان کوچولوش برنامه‌های متنوعی با طرح‌های تازه و نو انتخاب کند خوشحال است. در ضمن این برنامه با نقاشی قشنگی که بصورت فیلم درآمده و معرفی برنامه آفتاب و مهتاب است آغاز میشود که این نقاشی را یکی از همکاران ما تصویر کرده است.



موسیقی این‌ساز «آتوهارپ» نام دارد و ارسازهای کارگاه موسیقی است

دیداری از نمایشگاه نقاشی کودکان نوجوانان عضو کتابخانه‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان کاش می‌توانستم مثل بچه‌ها نقاشی کنم

عنوان این گزارش را از نوشته‌ای که هنگام ورود به نمایشگاه توزیع می‌شد بوم گرفته‌ام. نمایشگاه روز چهارشنبه ۲۴ فروردین ماه در گالری سیحون گنایش و تا تاریخ سوم همان ماه بمدت یک هفته ادامه یافت.

کارتون باگزبانی

دوستان خوب ماه هه شماها کم و بیش باگزبانی، خرگوش برنده‌جایزه‌اسکار فیلمهای کارتون را می‌شناسید و داستانهای شیرین او را از تلویزیون دیده‌اید، این هفته با استفاده از شرحی که در مورد او در مجله فیلم و فیلمسازی در کنار عکسی که ملاحظه می‌کنید منتشر شده، باگزبانی را بشنا معرفی می‌کنیم:

این خرگوش زردک و با هوش کدر هر کاری: سیاست، اپرا و نمایش دخالت می‌کند و می‌خواهد سهمی در آنها داشته باشد، تا سال ۱۹۳۸ برای همه ناشناخته بود و هیچکس نمی‌دانست کجا و مشغول چه کاری است، اما نمایش نخستین فیلم سینمایی «شکار خرگوش» باعث شد که جای وسیعی در قلب مردم خصوصاً بچه‌ها پیدا کند. کمپانی برادران وارنر از این موقعیت استفاده کرد و با بستن یک قرارداد طولانی و ساختن فیلمهای بسیار او را در شمار یکی از محبوبترین هنرپیشگان کمدی در آورد، باگزبانی در ۱۷۰ فیلم بازی کرده و کار - گردانان بزرگ و مشهوری چون باب کلامیت، فریتز فرلانگ، تکی آوری، جک جونز، اوبرت مک کیمن به بهترین نحوی طبع هجو سرای خود را در زمینه‌های مختلف در قالب او پرورانده‌اند. از جمله فیلمهای معروف او «خرگوش در جعبه‌آرام» است که بسال ۱۹۵۰ ساخته شده و مسائل سیاسی را با طنز آمیخته است.

«باک و تاگ» سال ۱۹۵۳ او را در دسته کاتگسترها نشان میدهد. سال ۱۹۵۴ فیلم «درخت لوبیا» معرفی داستانهایی پریشان و قصه‌های شیرین کودکان می‌شود. فیلم «اپرا چیست؟» در سال ۱۹۵۷ بشناختی در می‌آید. و در سال ۱۹۵۸ فیلم «حشره‌های شجاع» او را به موفقیت عظیمی نائل می‌کند و جایزه اسکار برای بهترین کارتونیستش می‌شود.

این خرگوش قشنگ و با هوش باک سبزی‌خوار دائمی است که با شوخ طبعی خاص و استعداد ذاتی خود در سال ۱۹۶۳ از سینما کناره گرفت و میدان را در اختیار شخصیت‌های دیگر داستانهایی کارتونی گذاشت تا به‌کار مورد علاقه‌اش یعنی کاشتن هویج بپردازد.

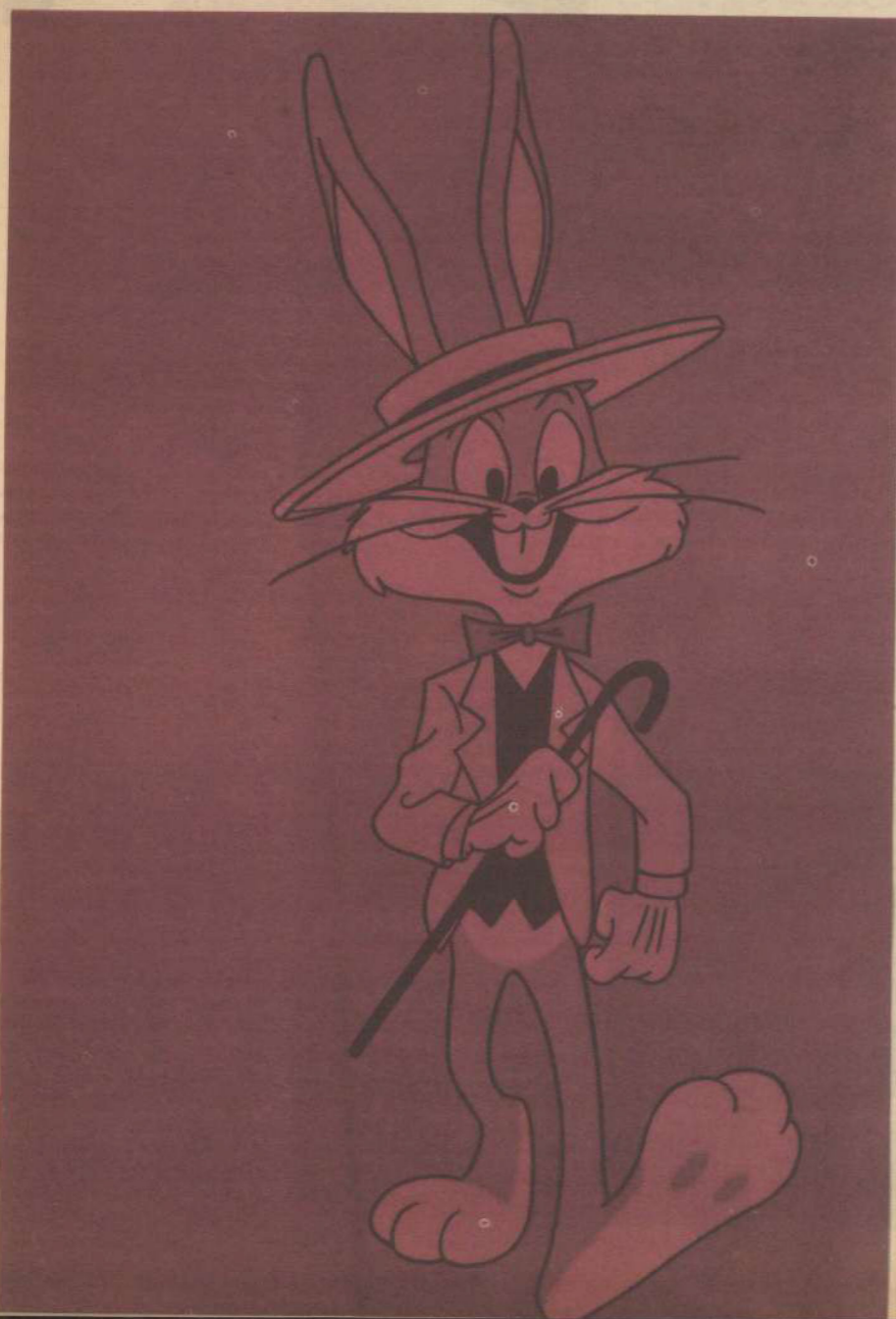
از: مهشیده

در این نمایشگاه در حدود ۳۷۰ اثر از کودکان سراسر ایران به‌نمایش گذاشته شده بود. نقاشان شرکت‌کننده بین ۵ تا شانزده ساله بودند. ناگفته نماند که این ۳۷۰ اثر از میان تقریباً دوهزار و پانصد کار فرستاده شده جهت شرکت در نمایشگاه انتخاب شده بود.

قطع هریک از تابلوها به اندازه یک برگ کاغذ دفترهای معمولی بود و هر پنج نقاشی را روی یک مقوای بزرگ‌چسبانده بودند کسانی که از این نقاشی‌ها خوششان می‌آمد می‌توانستند هر کدام از مقواها را به‌مبلغ پانصد تومان بخرند.

قرار است این مقدار پول بین نقاشانی که کارشان فروخته می‌شود تقسیم گردد. روز گنایش نمایشگاه با مردی پرخورد کردم که از طرف یونسکو (سازمان فرهنگی و تربیتی وابسته به سازمان ملل متحد) آمده بود تا از بین نقاشی‌ها چند اثر را برای چاپ بصورت کارت پستال انتخاب کند. بدنیست بدانید که این سازمان هر سال تعدادی کارت‌پستال از نقاشی‌های کودکان و نوجوانان سراسر دنیا چاپ کرده می‌فرشد. پولی که از این بابت بدست می‌آید صرف کارهای فرهنگی و تربیتی کودکان کشورهای مختلف می‌شود. رنگ‌آمیزی تابلوهایی نمایشگاه

فوق‌العاده زیبا بود. نقاشان کوچولو و نوجوانان هنرمند هرچه بیشتر از رنگهای بنفش و نارنجی مایل به‌زرد استفاده کرده بودند در بیشتر تابلوها آبرنگ و مداد شمعی مورد استفاده قرار گرفته بود. درخانه باید بگویم که بنا به‌تقدیر اداره کنندگان، قصد از برگزاری این نمایشگاه علاوه بر فروش تابلوها که طبعاً نتیجه‌اش تسویق نقاشان کهنس وصال است نوعی کسب تجربه نیز بود؛ تجربه‌ای که باید از آن در نمایشگاهی که آبان ماه آینده در تهران برگزار می‌شود استفاده کنند.



از: مهشیده



در جهان تئاتر

از: ایرج زهری

«ریچارد سوم»

تراژدی از شکسپیر

«ریچارد سوم» را کارگردان سی و یکساله انگلیسی تری هندز در کمندی فرانسز روی صحنه آورده است و برهیرش ایفا کننده نقش ریچارد سوم است.

شکسپیر این اثر را حدود سال ۱۵۹۰ نوشته است.

در زمان ما شخصیت شهریار گوز-پشت با برداشتهای گوناگون روی صحنه آمده است.

لورنس الیویه، آفرا خود کوچک‌ترین و بیمار نشان داد، فرینز گرتز کارگردان بزرگ آلمانی او را به هنرل شبیه می - دانست تری هندز - که بایترهال و پتر- بروک از کارگردانان تئاتر رویال شکسپیر کامیابی است، ریچارد سوم را غولی معرفی می‌کند که تمایل به جنایت دارد و سر تا پا کینه است.

ماتیو گاله درباره اودر مجله له‌وول لیتزر می‌نویسد:

«در این متن نه یک شیوه انقلابی بازی می‌بینیم و نه جایجائی متن که احتمالاً با زیرکی به تغییر معنی و مفهوم می‌انجامید. موفقیت بزرگ این اجرا در وفاداری به طبیعی بودن است. تری هندز راحت و آزاد خط نمایشنامه را دنبال می‌کند و از جنون یک خودکامه سفاک به مسخره بازی و دلتکی می‌رسد بدون آنکه وزن تند نمایش را در دگرگونه کند... ما (تماشاگران) این نمایش، زندانیان یک کابوسیم.»

گمی‌دومور در نول‌اسرواتور می - نویسد: چندین سال پیش برهیرش همین نمایشنامه را بازی کرد. در آن زمان ژان لوی این اثر را برای صحنه فرانسه تنظیم کرده بود. اما من باید بگویم که ترجمه و تنظیم اخیر از ژان لوی گورتیس به مراتب از کار ژان لوی بهتر و برتر است. گمی‌دومور ادامه می‌دهد، «...همان اینهمه کارگردانی آثار شکسپیر. از شارل‌دولن



تری هندز

واریس‌ولز گرفته تا به امروز، یاتریس - شورو در آخرین کار خود ریچارد سوم، نشان داده است که مسأله‌ای بنام کمندی در تراژدی وجود دارد. قیمتی بودن، در قلب خشونت، دوگانگی همه‌پرگان و شهریاران... در نمایشنامه ریچارد سوم عیناً همین مسأله مطرح است:

ریچارد در آغاز نمایش مستقیماً با مردم حرف می‌زند بدون آنکه بکوشد مردم تئاتر را فراموش کنند. برعکس می‌خواهد نشان بدهد که نقش او چندان واقعی نیست این کمندی در تراژدی این فاصله‌گذاری را در دگرگونه کند... ما (تماشاگران) این است و بازیگری چون برهیرش سخت‌یار ویاور او بوده است.

گمی‌دومور در پایان می‌نویسد: «متأسفانه این طوفان لوح زیبانشناسی ارزان و مجلل موفق می‌شود که هنریشگان را غرق‌کند. کوشش‌های پخته آنها را اختراعات بی‌معنی دکور و لباس به یغما می‌برد... کارگردان تحت تأثیر هوس‌های تزیینی دکوراتور عبدالقا در فرج، تنها موفق شده است بیرون را دریا بد واز درون پاک غائل مانده است.

برهیرش در نقش ریچارد سوم



کاتب یاسین

در شماره ۵۴ تماشا نوشتیم که نمایشنامه «محمدچهداتر ابردار» اثر کاتب یاسین را یک گروه هنریشاه الجزایری به زبان عربی در خانه‌های فرهنگ و مراکز کارگری پاریس برای کارگردان الجزایری نمایش می‌دهند. نیکول موشنیک با یاسین مصاحبه‌ای بدین مناسبت کرده است برای شناخت بهتر یاسین و مشکل خاصی فرهنگی روشنفکران الجزیره خلاصه این گفتگو را می‌آورم.

س - فکر نوشتن این نمایشنامه چطور به سرت افتاد؟

کاتب یاسین - در ده خدیمان زنی را دیدم که نان می‌پخت. دوروبر او همان اندازه که مگس بود، بچه نشسته بود. پرسیدم شوهرش کجاست؟ گفت در فرانسه گفتم برایت نامه می‌نویسد؟ گفت نه. گفتم تابستان می‌آید؟ گفت نه و شاید دیگر هیچوقت او را نبیند و شاید بازن دیگری روی هم ریخته.

نمایشنامه من با همه آنها بی حرف می‌زند که وقتی از وطنشان خارج می‌شوند و به فرانسه می‌آیند از بودن در فرانسه رنج می‌برند که نمی‌توانند برگردند... مسأله خیلی حادث است. مافظت کارگر جوان از دست نمی‌دهیم. جوانی ماست که از دست می‌رود. آنها که الجزایرة فرادرا



کاتب یاسین

باید بسازند، به فرانسه می‌آیند تا پیاده‌روها را جارو کنند... با این نمایشنامه من خواستم فرق پورژوازی فرانسه و پورژوازی الجزیره را نشان بدهم و فکر می‌کنم کارگر-های الجزیره‌ای فهمیده‌اند.

س: تماشاگران چه واکنشی نشان می‌دهند؟

یاسین: کف می‌زنند... من می - خواستم برای آنها آنچه در عرض یک ساعت می‌توانم بیاورم؛ زیباترین چیز برای یک مسافر؛ نوشتن، زبان، مسائل، زندگی‌ش.

نمایشنامه یا سؤال لیندا کاژاپیان

یکی از هواخواهان مانسون آغاز می - شود و مسأله جاذبه او مطرح می‌گردد. چرا دختران یکی پس از دیگری، عاشق او می‌شوند؟ آیا این عشق یک بیماری بود یا جنبه دیگری از تسلزل و بی اعتمادی جوانان امروز است؟ مانسون ۲۲ سال از ۳۴ سال عمر خودش را در زندان گذرانیده بود. تکس واتسون - یکی از اربابان او - به زعم نویسنده روح شیطانی گروه بود، کسی که تصمیم می‌گرفت و اجرا می‌کرد. در حالیکه مانسون را نویسنده بیگناه معرفی می - کند. لیندا درباره وی می‌گوید: «من فکر می‌کردم، او مسیح است که باز آمده... نقطه مقابل او واتسون است که می‌گوید: «قتل عشق ورزیدن است... کینه عشق است». پایان نمایشنامه نوعی شام آخر مسیح است. مانسون اعلام می‌کند: «امشب یکنفر به من خیانت خواهد کرد». چند لحظه پس از آن صحنه سمبلیک تصلیب را می - بینیم، تکس واتسون با چاقوی زهرآلود، پهلوی مانسون ایستاده است. هنگامی که قاتلان، سر جای خود قرار می‌گیرند، او فقط می‌تواند بگوید: «منظور من این نبود».

کاترین هیوز می‌نویسد: این نمایشنامه بخاطر اینکه مسأله روز است

از رابرت سیکینگر نویسنده آمریکائی درباره چارلز مانسون و قاتلان شارون تیت. می‌توان نمایشنامه را «گناه آمریکا» یا «آزادی چارلی مانسون» هم نامید. به هر حال شرح مسأله روز نمایشنامه را جالب کرده است.



«۲۲ سال» نمایشنامه

از: رابرت سیکینگر

نمایشنامه «۲۲ سال» اثری است از رابرت سیکینگر نویسنده آمریکائی درباره چارلز مانسون و قاتلان شارون تیت. می‌توان نمایشنامه را «گناه آمریکا» یا «آزادی چارلی مانسون» هم نامید. به هر حال شرح مسأله روز نمایشنامه را جالب کرده است.

مرا شاید بیش از همه زبان فرانسه فاسد کرده بود، از این آستانه نمی‌توانستم تنها عبور کنم. دخالت گروه تئاتر دریا قاطع بود. س: کی تورا به نوشتن وادارمی - کند؟

یاسین: وقتی من شروع به نوشتن می - کنم، همه دوران کودکی جلو چشمم است. من در الجزیره - در یک دنیای زنازه زندگی می‌کنم زنها از خانه بیرون نمی‌آیند، از زمان بریده شده‌اند و قصه می‌گویند. آنها همیشه حرف می‌زنند، بین خودشان، بایچه‌هایشان. آنها یک دنیای شگفت‌انگیز را که بروی مردان از ۱۳ تا ۱۴ سال به بالا بسته است، حل می‌کنند... س: تو به عنوان یک نویسنده بزرگ در الجزیره و فرانسه معروف شده‌ای. یاسین: یک نویسنده بزرگ؟ من بیشتر یک اسطوره‌ام. تا حالا فساد فرهنگ الجزیره را نایسگر بودم... اسم من مثل اسم یک فوتبالیست یا یک بوکسور معروف است ولی کتابهایم چیز مشخصی به مردم نمی‌داد چون آنها را نتوانده بودند.

یکبار نمایشنامه «جنازه‌حاطه شده» مرا به زبان عربی ادبی ترجمه کردند زبانی که مردم حرف نمی‌زدند این صرله‌ای بود که کاملاً نابود کرد. این بار «محمدچهداتر» را برادر «نمایشنامه‌ای است که سه چهارم آن به عربی و یک چهارم فرانسه است، کاری که تاکنون نکرده بودم...»

چند خبر تئاتری



فریدریش دورنمات و تئاتر زوریخ

فریدریش دورنمات نویسنده نامی سوئیس (که ملاقات خانم پیرو ازدواج آقای میسی-سی پی او به ترجمه حمید ممنتدریان به چاپ رسیده است) از سرپرستی تئاتر دولتی شهر زوریخ سوئیس چشم پوشیده است. در جواب علت چشم‌پوشی گفته است که سال گذشته هیچ هیاهو و جنجالی برای تئاتر این شهر اتفاق نیفتاد. تحت این شرایط وی حاضر به سرپرستی تئاتر نیست و حالا می‌خواهد دوباره به دنیای نویسندگی روی آورد.

پترهاکس و جایزه منتقدان آلمان

اسمال جایزه ادبی منتقدان آلمان که یکی از مهم‌ترین جایزه‌های ادبی این کشور است به پترهاکس نمایشنامه نویس آلمان شرقی داده شد. هاکس آثار زیادی دارد که از آن میان آسیایان سان سوسی موریتز-تاسو، امفتیرون، هلنای زیبا، بارما و بارما با موفقیت بازی شده است.

«خاطرات برای فردا»

خودنویسی ژان لوی بارو

در پایان این ماه کتاب ژان لوی بارو تحت عنوان «خاطرات...» از چاپ بیرون می‌آید. بارو در این کتاب چهل سال زندگی خود را در تئاتر از روز آشنائی با شارل‌دولن تا پس از ماجرای کلودل، اندرهمالرو، سخن می‌راند.

تئاتر ملل

۴۸ سال پیش تئاتر ملل در پاریس سازمان یافت. تا سال ۱۹۶۵ گروه‌هایی که از کشورهای گوناگون برای اجرای برنامه نمایش به پاریس دعوت می‌شدند، در تئاتر سارابرنار نمایش می‌دادند. در آن سال تئاتر ادنون که تئاتر دوفرانس نام گرفت، به رهبری ژان لوی بارو، صحنه برخورد اندیشه‌های نمایش جهانی شد. سال ۱۹۶۸ پس از ماجراهای شورش و آشوب ماه مه وزیر فرهنگ وقت اندرهمالرو، بارو را به سبب همکاری و همراهی با دانشجویان از کار برداشت، اسمال

در گیسودار فیلم‌های آنچانی و پلشوی فیلم فارسی، سینما سروها پارسال شاهد نمایش فیلمی سوازی فیلمهای دیگر بودند که از هر لحاظ قابل تمعق بود: فیلم سه قاپ ساخته زکریا هاشمی.

برای شناسایی بیشتر با این هنرمند، این گفتگورا با او ترتیب دادیم. هاشمی کارش را از سالهای خیلی دور یعنی هنگامیکه بچه بود شروع کرد. خودش می‌گوید: «۹ سالم بود که در یک فیلم مستند آمریکایی بازی کردم. البته این فیلم در ایران به نمایش در نیامد ولی بازی در این فیلم انگیزه‌ای شد برای آنکه سینما را بعنوان همگام زندگی‌م بپذیرم.

۱۶ سالگی مصادف بود با شرکت در چند فیلم بی‌درهی البته بعنوان سیاهی لشکر. و هیچ ایثاتی نداشتم از اینکه در نقشی بازی کنم که زیاد دوربین روی من تکیه نکند، مسئله مهم بازی بود.

در فیلم «پهلوان» نقش تقریباً مشخص‌تری داشتم اگر چه باز هم یک سیاهی لشکر بودم. در گرماگرم ساختن فیلمهای تاریخی در «پارس فیلم» در چند فیلم از جمله بیژن و منیژه و یعقوب لیث و چند فیلم دیگر بازی کردم.

آتهایی که فیلم معروف شب نشینی در جهنم را دیده‌اند حتماً شیطان جهنم را بخوبی بیاد دارند، هاشمی بازیگر این نقش بود.

فیلم شب‌نشینی در جهنم مورد نقد فیلمسازهای که تازه از خارج برگشته بود قرار گرفت این فیلمساز که کسی جز «فرخ غفاری» نبود با گروه بازیگران این فیلم، فیلم «جنوب شهر» را شروع کرد.

فیلم «جنوب شهر» به پایان رسید ولی پس از سه روز نمایش متوقف شد.

هاشمی می‌گوید: «این فیلم را میتوانم سراغاز یک کار جدی و با ارزش در زندگی‌م بشمار آورم. در این فیلم علاوه بر بازیگری دستیار دوم کارگردان نیز بودم. اگر چه با توقیف آن لطمه زیادی متوجه همه گروه، از سازنده تا بازیگر آن شد، اما همه ما تجربه خوبی از کار در این فیلم بدست آوردیم.»

هاشمی همکاریش را با غفاری ادامه میدهد و همچنان در فیلمهای بعدی او چون، «عروس گدومه» و «شب قوزی» بازیگر نقش اول فیلم است. سالهای ۳۹ - ۴۰ با ابراهیم گلستان آشنا میشود و این خود زمینه همکاری‌های آینده او را با این فیلمساز آماده میکند.

گلستان او را برای ایفاء نقشی از فیلم «چرا دریا طوفانی شد» بر میگزیند. در این فیلم علاوه بر او فرخ فرخ‌زاد - پرویز بهرام - تاجی احمدی شرکت داشتند، ساختن این فیلم نیمه تمام ماند ولی ابراهیم گلستان قصه‌ای بر اساس کاراکتر هاشمی نوشت که بعد آنرا به فیلم برگرداند، این فیلم

زکریا هاشمی: قصه نویسی، بازیگر و فیلمساز

به درد رسیدن مطرح نیست مهم فهم آن است. آدم، آدم است، چه در شمال شهر و چه در جنوب شهر

گفتگو از: شهلا اعتدالی



«خشت و آئینه» نام گرفت. هاشمی: «در جریان همین فیلم بود که فرخ و گلستان مرا مجبور به نوشتن کردند. میدانید من همیشه از زیر نوشتن شانه خالی میکردم اما آنها مرا وادار کردند و من هم نوشتم. رمان «طوطی» هنگامی به پایان رسید که فیلم «خشت و آئینه» به بازار آمد.»

هاشمی همچنان در فیلمهای بعدی گلستان بعنوان دستیار او را یاری میدهد. بارها در طی گفتگویمان از گلستان بعنوان یک استاد نام میرود: «من همیشه سعی میکردم که یک شاگرد خوب برای گلستان باشم یک شاگرد خیلی خوب.»

«این حس برایم پیش آمده بود که گلستان مرا یاری خواهد داد و چنین هم شد.» بعد از افتتاح تلویزیون ملی ایران در سال ۱۳۴۵ هاشمی به تلویزیون می‌آید و ساختن اولین فیلمهای مستندش را شروع میکند. چهارشنبه سراده عروسی، عروسی، زندگی و دانه زمینی که همه درباره اوضاع و احوال کردستان و کردهاست، از فیلمهای مستندی است که او برای تلویزیون ساخته است. فاجعه کربلا فیلم بعدی اوست، بعد از این فیلم دست به ساختن فیلمهای آموزشی میزند که نتیجه آن ۱۷-۱۶ فیلم است.

هاشمی: «از آنجاییکه نمی‌خواستم محدود باشم و شدیداً برای توسعه کار - هایم تلاش میکردم یکی از نوشته‌هایم را بنام «کاغذ رنگی‌های مجاله شده» به سناریو برگرداندم و قبلی را بنام «سه قاپ» شروع کردم. یکجور حق شناسی وصف‌ناپذیر در این آدم هست که در همان لحظات اول برخورد می‌توان به آن پی برد. از تمام آدمهایی که بنحوی او را در کارهایش یاری داده‌اند سیاست‌گراست و همواره سعی در جبران کمک‌هایشان دارد.

خودش می‌گوید: «من «سه قاپ» را با سرمایه‌ای که تلویزیون در اختیارم گذاشت ساختم، این بزرگترین کمکی بود که میشد در مورد آدمی مثل من که تنها و بی‌پول می‌خواستم فیلمی را شروع کنم انجام داد.» می‌گوید: «سه قاپ» آنطور که باید نتوانست موفقیت کسب کند.» هاشمی - «مقصود از موفقیت چیست؟»

«مقصودم گیشه است.» هاشمی - نه، ولی برای خودم یک موفقیت کامل بود، با تمام عواقبش من این فیلم را تنها شروع کردم و تا آخرین لحظات اتمام فیلم هم تنها بودم. فیلم تمام شد، من تا این مرحله یعنی ساختن و اتمام کاری که شروع کرده بودم کاملاً موفق بودم. اما روی آکران موفقیت لازم را بدست نیاوردم. خوب در اینجا مسأله دیگر فرق میکند. ولی از نظر خودم این فیلم، فیلمی موفق بود. چون با اتمام این فیلم حداقل توانستم بخودم ثابت کنم که میتوانم



فیلمی بسازم. اما این را هم می‌پذیرم که من در انتخاب کادرفنی اشتباه کردم، در ضمن به روحیات تماشاچی هم‌اثنای نداشتم. یک فیلم برای آنکه موفقیت کافی بدست آورد می‌بایست از هر لحاظ متعادل باشد. من معتقدم که اگر کسی حرفی برای گفتن داشته باشد می‌تواند در تجارت هم آنرا بزند.»

هاشمی - آنچه را که همه ما باید بدانیم اینست که تماشاچی بیش از حد زیرک شده است. اما با وجود این هنوز قصه میخواهد، بعد یک کار خوب، یعنی الان تماشاچی خیلی خوب میشهد که نباید تحقیر بشود و کاملاً از پول و وقتی که صرف دیدن یک فیلم می‌کند میخواهد حداکثر استفاده را ببرد.»

هاشمی - «من این حرف را هیچوقت فراموش نخواهم کرد: «آدم، آدم است، چه در جنوب شهر و چه در شمال شهر.» هیچگاه نمیتوان بخاطر موفقیت و شرایطی که گروهی از مردم را احاطه کرده، آنها را بشمار نیاورد یا در مورد آنها اغراق کرد. اما علت گزینش آدمهای خاص، از نظر من، اینها، صرفاً آدمهایی هستند که

در سینما ماژستیک ادامه دارد

محلل

باشرکت: نصرت‌اله کریمی ایرن

محصول استودیو میثاقیه

خیابان شاه: چهارراه فروردین تلفن ۶۶۸۴۶۱

بختی پیرامون آلودگی محیط زیست و خطر عظیمی که از این راه بشر را تهدید میکند

در

«۲۰۰۱ شمسی، زمین،

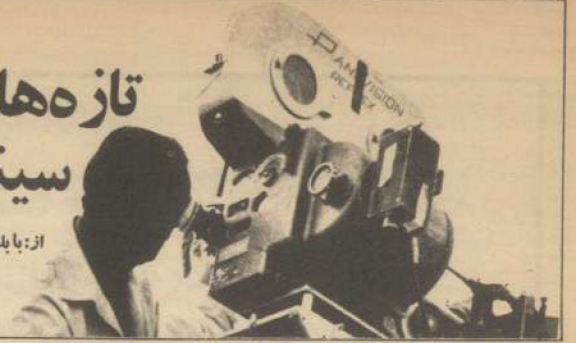
سیاره‌های خاموش»

نگارش: جهاندار احیاء

مرکز پخش و فروش: کتابفروشی دهخدا، شاعر رضا روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۰۱۸۵

تازه‌های سینما

از: بابک ساسان



جین فاند و «کلوت»

جایزه‌های به حق، ولی غیرمنتظره

هفته پیش مراسم توزیع جوایز اسکار به عمل آمد. با آنکه از جریانهای پشت پرده این جایزه دادن و دستپاچه‌هایی که پنهانی آنها را اداره می‌کنند - مخصوصاً در مورد جوایز اسکار - آگاهی داریم، در این شماره نگاهی می‌اندازیم به دو فیلم «رابطه فرانسوی» (بهترین فیلم، کارگردان و بازیگر مرد سال) و «کلوت» (بهترین بازیگر زن سال). بی‌آنکه این نگاه و معرفی جنبه تعریف یا تکذیب داشته باشد.



در «کدی الپی» دانه را به سفری در جهنم می‌برد. او در آنجا بسیاری از افراد برجسته و ممتاز زمان خود را می‌بیند که از شکنجه‌های سخت و غیرقابل تصور رنج می‌برند. ولی همه جهنمها در افسار شعرا نمی‌آید و بسیاری از مردمان - که افراد برجسته و ممتازی هم هستند - در جهنمهای زندگی رنج می‌برند. یکی از این جهنمها محیط زندگی روسپیان است - از فاحشه‌های خیابانگرد تا دختران تلفنی گران قیمت.

در فیلم «کلوت» جین فاند به نقش پری، یک دختر تلفنی شیک و امروزی، جان کلوت (دانلو ساترلند) را به سفری درون یکی از برزخهای امروزی، دختران تلفنی در نیویورک می‌برد.

جین فاند درباره بازی خود در این فیلم - که اولین فیلم او است بعد از «آنها به اسبها شلیک می‌کنند» - می‌گوید: «من سعی دارم یک دختر تلفنی را به عنوان یک انسان نشان بدهم نه آنچه از یک دختر تلفنی تصور می‌رود. می‌خواهم او را دختری معرفی کنم که ممکن بود هر کار دیگری را پیشه کند، دختری باهوش، زیرک و جذاب. من امیدوارم که «کلوت» نشان دهد که چگونه زنها در آمریکا مورد استثمار قرار می‌گیرند».

دانه از سفر خود به زندگی واقعی بازگشت، و کلوت هم همین کار را کرد. با این تفاوت که کلوت در تمام مدت در زندگی واقعی بوده است، چون گرچه اوایل شهر کوچکی در ایالت پنسیلوانیا است و نحوه زندگی پری برای او عجیب می‌نماید، باوجود این آنهم جنبه‌ای است از زندگی انسان امروزی. کلوت به خاطر تجربه زندگی‌اش توانایی دوست داشتن را از دست نداده است. شاید اکنون که به عمق زندگی مردم بیشتر تکیه و با ترسها، امیدها و احتیاجهای آنان بیشتر آشنا شده بهتر معنای عشق و دوست داشتن را بفهمد.

داستان فیلم «کلوت» در اطراف کاوش و تحقیق برای یافتن یک دانشمند دور می‌زند که مسئولیت این کار به جان کلوت



رابطه فرانسوی فیلمی با سه جایزه اسکار



درگیری کارآگاه دوئل، پلیسها و قاچاقچیان در صحنه‌ای از فیلم «رابطه فرانسوی»



در بندر ماریس یک کارآگاه فرانسوی بدست پی‌رینگولی (مارسل بوژوفی) - یکی از افراد یک باند عظیم قاچاقچی کشته می‌شود... در یکی از گوشه‌های محله بروکلین، یک دلال مواد مخدر گرفتار پلیس می‌شود و برای گریز از تنگنا با چاقو به کارآگاه بادی‌راسو (روی-شایدنر) حمله می‌کند و به او زخم می‌زند. همکار وی کارآگاه جیمی «پای» دوئل (جن‌هکمن) موفق به دستگیری دلال می‌شود...

و این آغاز مبارزه‌ای است داغ و تکان‌دهنده بین این دو کارآگاه آمریکائی و باند عظیمی از قاچاقچیان مواد مخدر با رهبری یک نفر فرانسوی به نام آلن‌شارتیبه (فرناندوری)، در فیلم «رابطه فرانسوی» که هفته گذشته موفق به دریافت جایزه اسکار بهترین فیلم سال ۱۹۷۱ شد.

با اینکه فیلم «رابطه فرانسوی» را - که فیلیپ‌دانتونیو، تهیه‌کننده «پولیت» تهیه کرده است - به ظاهر شباهتهای بسیاری با فیلم قبلی وی دارد، ولی «رابطه فرانسوی» که بر مبنای حوادثی واقعی پایه‌گذاری شده، نمونه کاملی است بر آنکه همواره واقعیت در برابر افسانه و تخیل، جنبه‌های دراماتیک و غیرقابل‌پیشگویی بیشتری دارد. این فیلم سرگذشت واقعی دو کارآگاه سرسخت و از جان گذشته قسمت

جنگها پیش تجربه‌های یک نویسنده مبارز



مارک فرشت در صحنه‌ای از فیلم «جنگها پیش»



در فیلم «جنگها پیش» ساخته فرانچسکو روزی، آنچه بیش از همه نظرما را به خود می‌گیرد نویسنده آن و زندگی پرماجرایی او است: امیلیو لوسو یکی از روشنفکران ایتالیائی بود که در جنگ جهانی اول، با چوخته‌ساردنی‌ها، در مقابل اتریشی‌ها جنگید.

در سال ۱۹۱۹ حزب عملیات ساردنی را پایه‌ریزی کرد و دو دوره، در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۴، نمایندگی مجلس شد. مخالفت آشکار او با فاشیسم، او را مورد انتقادهای سخت قرار داد، و در یک مورد، در سال ۱۹۲۶، خانه او در کاکلیاری مورد هجوم قرار گرفت.

در ۱۹۲۹ لوسو بوسیله فاشیست‌ها به بندر لیپاری تبعید شد، ولی از آنجا گریخت و سپس به پاریس رفت و همراه با برادران روسلی‌جزبی و با عنوان «آزادی و عدالت» پایه گذاشت. او در سال ۱۹۴۲ به ایتالیا بازگشت و یکی از قهرمانان بزرگ «مقاومت» شد. در سال ۱۹۴۹ به حزب سوسیالیست ایتالیا پیوست و یکی از اعضای دولت اول دوگامپری شد.

او سالها یکی از سناتورهای جمهوری ایتالیا بوده است. امیلیو لوسو کتاب جنگی - بیوگرافی «چوخته ساردنی» را - که فیلم «جنگها پیش» از روی آن ساخته

مواد مخدر پلیس نیویورک را به نامهای ادوینگان و سانی گروسواژگو می‌کند که با بازی کردن نقش دو آدم معتاد توانستند به باند عظیم قاچاقچیان راه یابند و بزرگترین قاچاق بین‌المللی مواد مخدر را در تاریخ، که ۳۲ میلیون دلار ارزش آن است، کشف کنند و سازمان آنرا درهم بپزند.

ایگان و گروسو، علاوه بر آنکه به عنوان مشاوران فنی این فیلم بر-گزیده شدند، شخصاً نیز در فیلم به ترتیب در نقش ستوان والتر سیمونسون رئیس قسمت مسواد مخدر پلیس نیویورک و فیل کلاین افسر قسمت مواد مخدر پلیس فدرال ظاهر می‌شوند.

صحنه‌های فیلم تماماً در نقاطی که وقایع اصلی رخ داده فیلمبرداری شده: در گوشه پس‌گوشه‌ای تیره و تاریک نیویورک، در ایستگاه مرکزی راه‌آهن، در بروکلین و برنتون و علاوه بر این نقاط در نیویورک، صحنه‌هایی هم در واشنگتن و بندرمارسی گرفته شده است.

تاکنون یکی از هیجان‌انگیزترین تعقیبها با اتومبیل در فیلم «پولیت» بوسیله استومک‌کونین و اخیراً هم در فیلم «شکست» بوسیله ژان-پل بلمونندو و عمر شریف بود، ولی تعقیب جن‌هکمن در فیلم «رابطه فرانسوی» خاطره‌سازت و بی‌بکیهای آنان را از یاد خواهد برد.

شده است - در سال ۱۹۳۶ نوشت. این کتاب ابتدا در سال ۱۹۳۸ فرانسه به زبان ایتالیائی چاپ شد، و یک سال بعد ترجمه انگلیسی آن انتشار یافت. و تا زمان سقوط رژیم فاشیست در ایتالیا، در سال ۱۹۴۵، این کتاب در آن کشور حق انتشار پیدا نکرد.

فیلم «جنگها پیش» در اطراف ستوان‌جوانی به نام ساسو (مارک فرشت) دور می‌زند که در سال ۱۹۱۶ از دانشگاه به جبهه جنگ ایتالیا و اتریش می‌آید. وی کار خود را به عنوان یک افسر ایذاکیت و خوشبین آغاز می‌کند، ولی بزودی، آنچه در سگرمای جبهه می‌گذرد، او را از خواب و خیال بدر می‌آورد و با واقعیت روبرو می‌سازد. بی‌عدالتی‌ها، خودخواهی‌ها و انضباط خشکی که در دور ویر خود می‌بیند عاقبت او را به شورش در برابر ارتش ایتالیا وامی‌دارد.

مارک فرشت بازیگر نقش نخست این فیلم کاملاً تصادفی بوسیله میکس-آنجلوآنتونیونی کشف شد و بلافاصله او را در فیلم «زایرینسکی‌پوینت» شرکت داد. و بازی در فیلم «جنگها پیش» دومین کار او است.

این بازیگر ۲۳ ساله اهل بوستون آمریکا عضو جمعیتی است که پایگاه آن در راکسبری، در حومه بوستون، است. مارک درباره این جمعیت می-

اگر ورزش دو و میدانی را زنده سازیم!

... بازیهای المپیک ۱۹۷۲ مونیخ که بیستمین دوره جدید آنست در شهریور ماه امسال آغاز خواهد شد، بهمانگونه که آلمانها در سال ۱۹۳۶ در برلین بازیهای پیش از جنگ دوم جهانی را بنوع کم نظیری برگزار کردند بدون شك پس از گذشت ۳۶ سال از آن تاریخ و زوریور شدن اروپا و سازندگی دوباره این بازیها رابطه اساسی تر از دوره پیش انجام خواهند داد.

با اینکه رشته های ورزشی فراوان است و جوانان جهان در بیشتر از ۲۰ رشته ورزشهای متداول مبارزه خواهند کرد، با وصف این ورزشهای دو و میدانی که نام اصلی آن «آلتیسم» است مانند المپیکهای دیگر ارزش و منزلت خود را حفظ میکنند. باز استاد یوم غول پیکر مونیخ صدهزار نفر را در خود می پذیرد تا سریمترین زن و مرد جهان را معرفی کند، تا بلند پروازترین انسانها را بنمایاند و اصالت يك مكتب تربیتی را ثابت سازد.

دو و میدانی رشته ورزشهای است که گذشت زمان و پیشرفت علم و صنعت (تکنولوژی) هیچچیز ارزش واقعی آنرا محو نسیازد، زیرا در این ورزش انسانهای سالم و برازنده تلاش میکنند و بیشتر از رشته های اصالت جلوه میکنند. وقتی دوندوها در خط آغاز آرام میگيرند چون پرندگان بنظر می آیند که بدانه چینی مشغولند و با اندک صدائی ولو برخورد باد یا شاخه های درختان باشد از جا برمیخیزند و درمحل دیگری می نشینند. در آغاز و درختم مسابقه دوستی و صفارواج دارد. در بازیهای المپیک «دکاتلن» ایالات متحده رقیبی سر سخت از چین ملی یا فرم داشت که از لحاظ امتیاز او را تهدید میکرد. بدین معنی که از ده رشته ی دوها، پرشها و پرتابها «پانگ» قهرمان چین ملی که در ایالات متحده تحصیل مینمود بر مراتب بهتر از «جانسن» بود، در پرش طول - دوی ۱۰۰ متر - پرش ارتفاع - دوی ۴۰۰ متر پرش بانیزه - دوی ۱۵۰۰ متر و در «پانگ» بود «جانسن» فقط در پرتاب

وزنه - پرتاب دیسک و پرتاب نیزه تفوق داشت. رقابت ایندو تا بدان پایه نزدیک بود که کارشناسان دو و میدانی امکان پیش بینی نداشتند و شاید در اظهار نظرها باطلان عقیده داشتند که يك ورزشکار از قاره آسیا نخستین مدال طلای ورزشهای دهگانه را بدست آورد.

اما اساس در این نکته است زیرا سرانجام از ایندو یکی برنده مدال برنگ زرد و دیگری برنگ نقره ای میشد. اصل مطلب این بود که روزها پیش از رسیدن مسابقه در ساعات تمرین «رافرجانسن» سعی میکرد که نقاط ضعف پانگ را در پرتاب دیسک مرتفع سازد... علو طبع در این ورزشکار سیاه پوست تا بدان پایه بود که در اندیشه شکست خوردن نبود، آنچنان علاقه بیخج میداد که هیچ معلمی با آموزش صحیح شاگردش دل نمیسوزاند. در کسند رشته میتوان چنین نمونه هایی پیدا؟ در عصر ماشینی در دوره ای که هرکس به پیروزی خوش فکر میکند و بدنبال طرق مختلف است در رشته ای از میان می برد که خودش برتری داشت. این عظمت دو و میدانی و همت بلند ورزشکارانی است که در «آلتیسم» مبارزه میکنند و در پیستهای استاد یومهای غول پیکر یا صدم ثانیه میچنگند و سانتیمترها را جابجا می کنند!

متأسفانه در کشور ما باین رشته دنیا پسند کم تر ارزش قائلند، طرفداران آن اندک وانگشت شمارند و با همه محدودیتی که دارد جوانها استعداد خیره کننده ای از خود نشان داده اند. در سی ساله اخیر تك ستاره هایی داشته ایم که در دیدارهای بین المللی درخشیده اند و برخی از رکوردها و نتایج حاصله بجای مانده است. برای خط آغاز آرام میگيرند چون پرندگان بنظر می آیند که بدانه چینی مشغولند و درمحل دیگری می نشینند. در آغاز و درختم مسابقه دوستی و صفارواج دارد. در بازیهای المپیک «دکاتلن» ایالات متحده رقیبی سر سخت از چین ملی یا فرم داشت که از لحاظ امتیاز او را تهدید میکرد. بدین معنی که از ده رشته ی دوها، پرشها و پرتابها «پانگ» قهرمان چین ملی که در ایالات متحده تحصیل مینمود بر مراتب بهتر از «جانسن» بود، در پرش طول - دوی ۱۰۰ متر - پرش ارتفاع - دوی ۴۰۰ متر پرش بانیزه - دوی ۱۵۰۰ متر و در «پانگ» بود «جانسن» فقط در پرتاب

وزنه - پرتاب دیسک و پرتاب نیزه تفوق داشت. رقابت ایندو تا بدان پایه نزدیک بود که کارشناسان دو و میدانی امکان پیش بینی نداشتند و شاید در اظهار نظرها باطلان عقیده داشتند که يك ورزشکار از قاره آسیا نخستین مدال طلای ورزشهای دهگانه را بدست آورد.

از: عطاء بهمنش

تیمور غیائی و رضا انتظاری ستاره های دو و میدانی ایران!

سافرت تیم محدود سه نفری ایران در مسابقه های دو و میدانی بین المللی یکبار دیگر نشان داد که استعدادند. با اینکه زمستان سختی را داشتیم و یرف و یخبندان اجازه نداد که ورزشکاران در پیست دست بزنند و آمادگی کامل داشته باشند رضا انتظاری دوندو جوان، قد بلند و دیسک را ۶۵/۲۲ متر پرتاب کرد و ۴۲ کیلومتر را قدری بیشتر از دو ساعت طی کرد و... نتیجه کار صحیح و مداوم آسانهای برتر است.

اگر ورزش دو و میدانی را در ایران زنده سازیم بدون شك بسالم سازی اجتماع پیشرو خود کمک و مساعدت کرده ایم، در این باره در فرصتهای دیگر صحبت خواهیم کرد...



رضا انتظاری



تیمور غیائی

رقیبای قویتر و هم طراز ۴۰۰ متر را پانزدهمین تراز بهترین رکورد خود (۴۷ ثانیه) بدود.

در بازیهای المپیک ۱۹۶۸ مکزیکوسیتی در دوره های مقدماتی که ۱۲ بار بین ۵۴ دوندو از کشورهای جهان برگزار شد ۱۵ تن از انتظاری نخست تر دویند.

سریمترین زمان را «لی ساپروانز» از ایالات متحده در ۴۳/۸ ثانیه ثبت کرد و یک دوندو اهل «السالوادره» بنام آستاسیوه با زمان ۵۲/۹ ثانیه هسته ترین زمان را باقی نهاد.

اصولا رکوردهای ورودی در دو و میدانی اساسی است و میتوان پیش بینی کرد که رضا انتظاری قادر بتجدید بهترین زمان خود باشد و این افتخار را بیاید که در استادیوم مونیخ با نشانه ایران بر روی سینه اش با نهرمانان سرشناس جهان مبارزه کند.

تیمور غیائی: در آلمان بوضع خیره کننده ای روش خود را تقییب نمود. او که در بازیهای آسیائی سال ۱۹۷۰ در بانکوک با رکورد دو مترو هشت سانتیمتر اول شده بود و در برابر ژاپنیها ایستاد روش ناقص «استرادل» با سبک زینی را بکار می برد و سالهای سال با این روش خود گرفته بود، اقامت در آلمان و تلاش او سبب شد که باستیل فاوسبوری Foxbury روشی آورد، معمولا هر تغییری مدتی از لحاظ کمی تحولاتی دارد ولی غیائی پرتاب با استعداد ایران بهترین رکورد خود را با ۲/۱۵ متر رسانید و در مسابقه های ناحیه ای آلمان فدرال بمقام اول رسید. در بازیهای المپیک ۱۹۶۸ مکزیکوسیتی «فاوسبوری» با روش خود با ۲/۲۴ متر از ایالات متحده آمریکا مدال طلا گرفت.

حداصل نقرات دوم و سوم که برتیب از ایالات متحده آمریکا و شوری بودند ۲/۲۲ و ۲/۲۰ بود، پس از این رده بندی بیکباره سطح رکوردها فروکش کرد، چهارمین نفر ۲/۱۶ و بعد تا ردیف هفتم ۲/۱۴ متر پریدند. البته با بازگشت والری برنل رکورد دار پیشین جهان با ۲/۲۸ متر و ماتز دورف از ایالات متحده آمریکا با ۲/۲۹ امکان دارد که حدنصاب در حدود دو مترو ۳۰ سانتیمتر شود، وای بسا که ناشناخته ای از گرد راه رسیده همه را در بخت قرار دهد.

بهرحال تیمور غیائی در شرایط فعلی یکی از امیدهای ایران در بازیهای المپیک است و چنانچه او در دوره نهائی در ردیف شرکت کنندگان در دوره فینال برسد افتخاری بزرگ ببار آورده است، زیرا گاهی در رشته های دو و میدانی بسرحدی میرسیم که نفر پنجم و ششم شدن هم ارزشی انکارناپذیری دارد.

تیم ملی جوانان و مسئله سن زیاد!

این نخستین بار نیست که در مسابقه های فوتبال جوانان آسیا یا مسئله (سن) بازیکنان دچار اشکال میشود. در دوره های پیش هم کمیته تشکیلاتی و کنفدراسیون فوتبال آسیائی نسبت به میزان سن و سال بازیکنان ایرانی معترض بودند که با گواهینامه هایی که از تهران فرستاده شد و با تأیید سازمان تربیت بدنی که سن بازیکنان تیم ملی جوانان ایران را قانونی اعلام کرده بود قضیه حل شد.

اما امسال در بانکوک در روز آغاز چهاردهمین دوره جام قهرمانی جوانان آسیا یکبار دیگر کنفدراسیون فوتبال آسیا سه بازیکن ایرانی و یک برمه ای را محروم ساخت. استدلال در این زمینه مانند دوره پیش بود.

منصور رشیدی با مدارک موجود سنش بیش از ۲۱ سال است و نصرالله عبدالهی که دوره پیش در مسابقه های دو رکورد در سال ۱۹۷۱ حضور یافته بود در گذرنامه آن سال متولد ۱۹۵۱ و در گذرنامه امسال ۱۹۵۲ ذکر شده است! سومین نفر حمید لوسانی است که نامش در صورت اسامی فدراسیون فوتبال ردیف ۲۲ بازیکن قید نشده و تیم ایران حق استفاده از این سه بازیکن را نمیتواند داشته باشد!

ماین مسئله را از جهت پیروزی و شکست تیم ملی جوانان ایران مورد بحث قرار می دهیم ولی با بررسی کوتاهی به این نتیجه میرسیم که در کار انتخاب و تدارک تیم ملی فوتبال جوانان ایران هیچ دقتی صورت نگرفته است، این خبر از سوی خبرگزاریهای بزرگ جهان در خاور دور پراسر جهان مخابره شد و بیش از هر موضوع دیگر ثابت میکند که ما به (پس) علاقه نشان میدیم حتی اگر لازم باشد سن بازیکنان خود را تغییر میدیم و نفری که نامش قبل از لیست مربوط منظور نشده است به همراه خود می بریم!

آنچنان شتابزدگی و بی توجهی در کارهای تدارکی ما هویداست که فکر می کنیم سایرین هم چنین اند، چطور ممکن است در گذرنامه رسمی نصرالهی یکسال از مسابقه توکیو کوچکتر شده باشد؟! انجام مسابقه های جوانان دانشجویان دانشگاهی فلسفه ای روشن دارد، تنها برای برد نیست، بدست آوردن يك جام پیروزی یا يك مدال اگر از طریق صحیح و منطقی نباشد چه سودی برای ما دارد. در تیمی که بعنوان تیم ملی فوتبال جوانان ایران به بانکوک رفت يك چهره شهرستانی دیده نمی شود. در حالیکه در تیمهای سپاهان اسفهان - جمآبادان و تاج مسجد سلیمان جوانانی یافت میشوند که استحقاق راه یافتن به تیم ملی جوانان را داشتند. رفته رفته وقت آن رسیده است که باکارهای درست و به موقع خود را تطبیق دهیم و از بیراهه طی طریق نکنیم. چرا از بین ۱۷ تیم

واسیلی الکسیف

شرکت کننده فقط سن بازیکنان ما مورد ایراد قرار می گیرد؟! چگونه يك ژاپنی، هندی، فیلیپینی، برمه ای... قهرمانان خود را از بین بزرگان سن انتخاب نکرده اند.

توجه به برد مطلق بدون در نظر گرفتن اصول ما را گمراه میسازد و درس دروغ و تزویر بجوانان ما میدهد. ما از سازمان تربیت بدنی و فدراسیون فوتبال میخواستیم که برای همیشه جلوی بی توجهی برخی از مسئولان را بگیرند تا در خبر خبرگزاریها نام ایران را به دلایلی که عنوان شد ذکر نکنند. این يك خواست درست و جوانمردانه است!

ششصد و پنجاه کیلو گرم وزنه برداری در گروه مافوق سنگین! افزایش حیرت انگیز قدرت انسان

در مسابقه های وزنه برداری شوری که در «تالین» Tallio جریان دارد «واسیلی الکسیف» وزنه بردار گروه مافوق سنگین جهان بجهاد و دومین رکورد جهانی خود را با پرچا ساخت.

پس از ژاپوتینسکی و ولاسف سنگین و ژنهای مقتدر جهان درخشش «الکسیف» خیره کننده بود، این وزنه بردار که از لحاظ بدن عضلات زیبایی ندارد و صاحب شکمی پرآمده و کمری برای پر شانه هایش دارد ۵۲ بار حد نصاب قهرمانان پیشین جهان و خود را شکست.

الکسیف اکنون بهترین رکورد های جهان را در پرس - يك ضرب - دو ضرب و مجموع در اختیار دارد. این پدیده و اعجوبه جهان وزنه برداری در روز پانزدهم اپریل برابر با ۲ فروردین ماه ۶۴۵ کیلوگرم رکورد پرورده و با پرچا ساخت و نشان داد که پراحتی میتواند بمرز ۶۵۰ کیلوگرم برسد. الکسیف ۲۳۶ کیلو و پانصدگرم



واسیلی الکسیف

در آخرین ساعاتی که صفحات مجله بسته میشد از «سن آنجلس» خبر رسید که در يك مسابقه بین المللی دو و میدانی قهرمان سوئدی (کیل- ایزاکسون) بهترین رکورد پرس با نيزه جهان را شکسته است. «ایزاکسون» که هفته پیش رکورد جهانی «پاپانیکولاو» یونانی را که ۵/۴۹ متر بود شکست و حد نصاب ۵/۵۱ متر را بجای نهاد. او بلافاصله يك هفته بعد از ارتفاع خود ۵/۵۴ متر گذشت و رکورد جهانی خود را ترقی داد.

خانه نینو

داستان از

جووانی گوارسکی

ترجمه:

منوچهر محجوبی

ناشر: مؤسسه کتابهای جیبی

جووانی گوارسکی، طنزنویس ایتالیایی در سال ۱۹۰۹ در پارما - ۱۴۰ کیلومتری جنوب میلان - به دنیا آمد و هم در این شهر بود که در تابستان ۱۹۶۸ بدرود زندگی گفت، در جوانی به تحصیل حقوق پرداخت، بعد به عنوان نقاش تابلونویس شهرتی یافت، و ضمن کارهای دیگرش، به تدریس ماندو- لین هم دست زد. پدرش سیل سیاه و کلفتی زیر دماغش داشت، جووانی هم چنان سیاهی گذاشت. تا آخر عمرش هم آن را داشت و به آن افتخار می کرد. کپل نبود؛ هشت کتاب نوشت. و قدش ۱۷۸ سانتیمتر بود. خودش می گفت: «یک برادر هم دارم، اما ترجیح می دهم که با او بحث نکنم. یک موتورسیکلت چهارسیلندر یک اتومبیل شش سیلندر و یک زن و دو بچه هم دارم.»

در جوانی برای نشریه پارتولودو کاریکاتور می کشید. در هنگام شروع جنگ بین الملل دوم به وسیله پلیس سیاسی توقیف شد. علتش هم این بود که یک شب تا صبح در خیابانها جیغ می کشید. مدتی در میلان سردبیر

نشریه کاندیدو بود و در آن داستانهایی درون کامیلو را نوشت. سناریوی فیلمی بنام «این مردم هم» را هم نوشته است. طنزهای جوانی برای خندیدن نیست. او بدنیال مضمون جالب نمی گردد تا نوشته های یا ماجرائی غافلگیرکننده تحویل دهد. از هر گوشه زندگی که بخواهد آغاز می کند، و چه بهتر و جالبتر که این زندگی از آن خودش نیز باشد: نویسنده ای که چندین نانخور دارد و باید شکمشان را سیر کند. تازه این نانخورها مزاحم کارش هم باشند. یا، نانخورهای منصفی باشند و بکشند که مخارج روزانه را جیره بندی کرده و با لبت و ضبط هزینه واحدهای مصرفی را تعیین کنند و از آن حد تعیین شده بگذرند. خانه نینو اگر هم خانه خودش نباشد، خانه ما - هر نویسنده ای - هست. نویسنده تاکنون قلم می زده، پول درمی آورد و مادر، خانه را اداره می کرده، اما توجسی به چگونگی هزینه نداشت است تا اینکه یکشب اعضای خانواده جلسه تشکیل می دهند. مارگریتا با قلم و کاغذ پیش می آید و می گوید: «تا چند وقت پیش ما مثی به عده یابو زندگی می کردیم، تو مسزراع می چسبیدیم، و بدون اینکه فکر فرادا باشیم هرچی پیش می اومد می خوردیم. هیچ سازمانی نداشتیم، و خانواده ای که سازمان داده نشده باشه مثی خونه ای می مونه که پی نداشته باشه. تا هروقت که تاب بیاره سرپاش وامیسه ولی هیشکی دوشس (خانم خانه) می گوید: خانواده از نقطه نظر سازمانی مانند



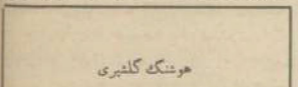
جووانی گوارسکی
ترجمه منوچهر محجوبی

یک کشتی است. پدر پارو می زند، مادر سگان را می گیرد و بچه ها به آنها کمک می کنند تا شاید روزی آنها هم به نوبت خودشان پاروژن یا راهنما بشوند.» بپر تقدیر، جرو بحث در مورد مقدار هر وعده غذا - و انواع آن - مثلا پنج واحد گوشت، پنج واحد نان و... شروع میشود. نویسنده که تاکنون از مقدار پول مصرفی درازا مواجدهای غذایی بی خبر بوده تا کمپان سنگینی «بوجه ای عظیم و سنگین را بردوش احساس می کند و پی می برد که چه بلانی سر پولهایش می امد... مادر عمل این انضباط بیسم می خورد. مادر وجود کسالت آورش» را از صحنه خارج می کند و دست آخر «کشتی ما» که خانواده باشد با تمام ساکنینش در یک بزرگی غرق می شوند!

جووانی در ضمن تصویر

قرص ذهنی، محتوی اجتماعی مترکمی را دربر گرفته و چنان سرشار از تاریخ، دید انتقادی، جامعه شناسی و برش های مقطع اما برجسته و مؤثر عاطفی است که می خواهد پوست بدارند. فرم شازده احتجاب با وجود داشتن نشانه های مبهم اقتباسی کامل و بیخه می نماید، اما آنچه کتاب را قوت می بخشد و ضمانت می کند موضوعی است که آن فرم مشهور و نه تازه را مورد استفاده قرار داده است. چهره سلول و رویهای شازده احتجاب که جمعی عظیم و طول و عرض معلوم و معین از تاریخ و روش اجتماعی ما را زیر پوست دارد، برای هر خواننده زیرک و بیداری شناخته و آشناست. اما کریستین را تنها در محدوده عاطفی ذهن گلشیری باید به پرس و گو گذاشت. کریستین و کید - تمام مجموعه را می گویم - به شکلی بی استوارتر و نرم تر و دلپذیرتر از شازده احتجاب دارد، نازناشیا، قطع و وصل های بی جا و آدا و اطوارهای تقلیدی در آن بچشم نمی خورد. تمام قصه ها، گرچه هر کدام قصه ای کامل و ماهرانه، در مجموع پیوندی درونی و عاطفی دارند که می تواند آنها را به عنوان یک داستان بلند تصور کند و به تصور خواننده نزدیک سازد. قهرمانهای نام قصه ها مشترکند. نویسنده (که خود گلشیری است)، زنی انگلیسی که با شوهرش رابطه ای

سرد دارد و عشق گرمی بخت آشیانه اش نیست. «زرا» و «جون» بچه های کریستین، و کید شوهر اوست. سعید یا تیرانی دیگر که با کریستین روابطی داشته - و بیشتر مشتاق داشتن این روابط بود - بری، یک مسیحی، و دو نفر آمریکائی و آلمانی، که آنها نیز در دنیای ذهنی و جسمی «کریستین» گذری داشته اند. فاطمه (دختر کور) و زینا



هوشنگ گلشیری

کریستین و کید

در حالی بهت آمیز، بلا تکلیف و گنگ و کجج میشود، اغلب، بی سببی، بدون اینکه بخواد با مردهائی که سر راوش قرار می گیرند رابطه برقرار می کند، شاید در این گیرودار در جستجوی چیزی است. در جستجوی کسی که او را به خاطر خوش خواهد. عاشقش شود، یا خودش عاشق او بشود. و چون همیشه سر می خورد و همه چیز خلاف انتظارش پیش می آید، بی تفاوت یا متفر می شود. مرد آلمانی قوی هیکل بلند بعد از ایجاد رابطه با او هنگام خواب حافظی می گوید «مشترک» و این توهینی است به او. با آمریکائی و تا حدودی باری نیز ماجرا همین است. در این میان تنها رابطه نویسنده با کریستین و وضعی چندتایی و بردوام تر دارد. کریستین عاشق نویسنده است: این را فاطمه، دختر کوری که روابطش با نویسنده ضمن نقل قولی طولانی در قصه «زنی با چشم های من» معلوم می گردد آشکار می کند. فاطمه بهترین مفسر و توجیه کننده عشق کریستین به نویسنده است: اما میزان حدت و بیروت علاقه نویسنده به کریستین، یا مبهم می ماند، یا زیرکانه، ریشه در بی تفاوتی و بی اعتقادی - یا اعتقاد به گذران بودن، تصویر می شود. گاه نیز از زبان خود نویسنده، تعبیری اندوهگانه پیدایم - کند و یا حسرت و افسوس از پشت دیوار شیشه ای خاطره بازگو می شود. «یک دست

بجراهای سطحی زندگی، ماجراهائی که پیروهای مصرفی روزانه آدمها، سردار دارند، و در عین بازگونی جنبه های فزونی حیات مردمان، نشانه های، بسته گریخته، از هر یک از ادسهای همولی بدست می دهد، بطوریکه ما در امر با تپها و ویژگی های اخلاقی مشخص و ممتازی سروکار پیدا می کنیم: و آخر خودمان را بهتر می شناسیم. ماجراهای این کتاب، که هر یک تحت خوانی جداگانه بنازگو شده اند، در واقع و در عمق یک داستان طولانی با تشکیل می دهند چرا که از زاویه دید و پندار آدمهائی معین که جوانی، لغضای خانواده و دوستانشان باشند دیده می شوند، ماجرای اسکناس تقلبی، ابره دیگری از این میرو سفر کلی ست. مرد با اسکناس هزار لیری در جیب می رود که در مرکز شهر بکاری رسد، و چون قصد خرید سیگار می کند، صاحب مغازه متوجهش می کند که اسکناس تقلبی است... و معلوم می شود که این اسکناس تقلبی سفری طولانی را طی کرده و چندین بار بیرون خط سیری معین باز بدست فرد تپلی رسیده است. مارگریتا - دختر - که اسکناس را در جیب پدر گذاشته بود، ناچاراً بفکر آب کردن آن می افتد. یا قبول نصف ارزش آن بدست کسی می دهد که از حدود کسوی و برزن مارچش کند... بعد از طولی تفصیلاتی بازم سر و کله اش پیدا میشود و باز دست مارگریتا می رسد و... خلاصه ز پایان بگفته ای ناباور می شناسی در مدود دو برابر خود به «خانواده» سود می رساند: «این روزا هر چیزی ممکنه

خون سفید

شمشیر

دفتر شعرهای

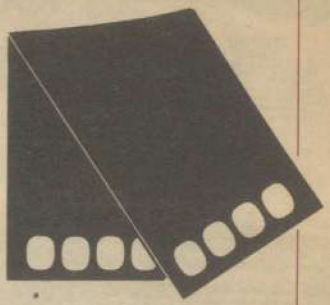
غفار حسینی

مرکز پخش رز

و این مفهوم خود، نشانه گسیختگی نظم و انضباط زندگی و پوسیدگی و پویشالی شدن ارزش هاست. نقی کننده است! نقی کننده تمام شاعرها، قاصدا و حدیث و حوادث اخلاقی و دینی... «راستی کن که راستان رستند» «راستی موجب رضای خداست - کن ندیدم که کم شد از ره راست» «دروغگونی مذلت می آورد»، مهووم درهم ریخته و بی بنیاد شده اند. مسئله نوع برخورد آدم با دروغ زمانی است که آنها را می شنود - یا می گوید! ماجرای دیگر سفر «ارتقاعی» نویسنده است به طبقه سوم خانه اش، با شرط قبلی که اصلا یکدیگر را نبینند و با هم روبرو نشوند. غذا و مایحتاج را بوسیله سیدی نویسنده از بالا بکشد یا بهائین برگرداند بعد از یک روز این «دوری» مفهومی واقعی پیدا می کند و همان شور و اندوه سفر و پدر سفر کرده را بوجود می آورد. هر یک از افراد خانواده، به بنیرنگی و بهانه ای، سری به نویسنده می زنند و... خلاصه کتاب مثل تپری است که از هر کجایش بخواهی می توانی آب برداری، ساجرها همه شیرین، که از هر کجایش بخواهی می توانی آب بخوری، ساجرها همه شیرین، کتاب از ترجمه ای سالم و سلیس برخوردار است.

در حالی بهت آمیز، بلا تکلیف و گنگ و کجج میشود، اغلب، بی سببی، بدون اینکه بخواد با مردهائی که سر راوش قرار می گیرند رابطه برقرار می کند، شاید در این گیرودار در جستجوی چیزی است. در جستجوی کسی که او را به خاطر خوش خواهد. عاشقش شود، یا خودش عاشق او بشود. و چون همیشه سر می خورد و همه چیز خلاف انتظارش پیش می آید، بی تفاوت یا متفر می شود. مرد آلمانی قوی هیکل بلند بعد از ایجاد رابطه با او هنگام خواب حافظی می گوید «مشترک» و این توهینی است به او. با آمریکائی و تا حدودی باری نیز ماجرا همین است. در این میان تنها رابطه نویسنده با کریستین و وضعی چندتایی و بردوام تر دارد. کریستین عاشق نویسنده است: این را فاطمه، دختر کوری که روابطش با نویسنده ضمن نقل قولی طولانی در قصه «زنی با چشم های من» معلوم می گردد آشکار می کند. فاطمه بهترین مفسر و توجیه کننده عشق کریستین به نویسنده است: اما میزان حدت و بیروت علاقه نویسنده به کریستین، یا مبهم می ماند، یا زیرکانه، ریشه در بی تفاوتی و بی اعتقادی - یا اعتقاد به گذران بودن، تصویر می شود. گاه نیز از زبان خود نویسنده، تعبیری اندوهگانه پیدایم - کند و یا حسرت و افسوس از پشت دیوار شیشه ای خاطره بازگو می شود. «یک دست

دفتری است چون بسیاری، که نمونه هائی از آنها را در تماشا دیده اید. منظور من وجه مشترک شعرهای این دفترهاست: شعرهائی متوسط نزدیک به بد، بی خون، بی پرش و جوشش و بسیار دور از کمال و تشخص و تشکل شعری. بیشتر این شاعران بصرف احساس حالت شاعرانه در خویش، و به محض اینکه دیدند مجله ای «شعر» آنها را چاپ کرده، دست صمیمیت و سادگی خود را از دست می دهند، و چنان به خود فریبی هولناکی دست می زنند که ممکن است برای تمام عمر «امکان شاعری خوب شدن» را از دست بدهند، زیرا در وضعی ابتدائی و در حدی خام، در روزگاری که باید چهار اسبه به تجربه، سیاه مشق و پاره کردن و سوختن و از نو نوشتن و خلاصه آموختن و آموختن بپردازند، به چاپ کتاب روی می آورند کتابی که هیچ چیز را ثابت نخواهد کرد. نه شاعری آنها و نه حتی مستعد بودن آنها را شعری از این دفتر می - خوانیم: پرادانه من نام سامیم را در کودکی در یک جزیره معادگاه رود و خلیج در سایه درخت حسرت در خاک شور مدفون کردم اینک مرا با نام دیگری که - در همه دنیا یگانه است از دور دست خاک صدا می کند این، تقریباً از بهترین شعرهای دفتر است که من با کمال خوشنیتی برگزیدم. کلامی مشغوش که از ذهنیتی مشخص تهی است و تنها شباهتی به طرز نوشتن شمس در دیگران دارد. تازه در مقایسه با دفترهای دیگری که من در اختیار دارم، این مجموعه نشان دهنده شاعری است که مدتی کنار کرده و صاحب تجربه هائی در فن شعر است. بگذریم و آرزوی سیر و حوصله و مطالعه برای این شاعر و شاعران جوان دیگر داشته باشیم.



نقد فیلم‌های هفته

از بیژن خرسند

عروس سیاهپوش

مربوط به قتل‌های مختلف، گاه ویگانه به چشم می‌آید، که در هرحال، نشان از پرداخت این فیلمساز دارد. اما در اینباره، نشان قبلی تری هم وجود دارد، و آن لمس وجود آلفرد هیچکاک در این پرداخت است. و این بار در این فیلم، تروفو، قطعاً و عموماً این کار را انجام می‌دهد. حتی می‌توانیم بگوییم که این فیلم حالت تقدیم شده‌ی رابه هیچکاک دارد، که تمام برمی‌گردد به عشق و علاقه‌ی مفرط تروفو نسبت به هیچکاک. که می‌دانیم چگونگی و دوباره - تروفو، هیچکاک را کشف کرده است.

آهنگساز فیلم نیز، «برنارد هرن» آهنگساز اکثر فیلم‌های اخیر هیچکاک است، و می‌شنویم که رون مایه‌ی اصلی آهنگ، یادآور آهنگ متن فیلم «مارتی» است.

به این ترتیب، فیلمی که به این اندازه خصوصی، و درسیک یک کارگردان دیگر در می‌آید، مشکل می‌تواند موجودیت خود را حفظ کند، که اما می‌بینیم فرانسوا تروفو در این امر توفیق یافته است. در شخصیت‌سازی، تروفو، مثل همیشه با استادی و درعین حال با ظرافت کار می‌کند.

به عنوان مثال نگاه کنیم به شخصیت مرد تنها - دومین مردی که باید گفته شود - در صحنه‌ی ایرا. که چگونگی در جایگاه چهار نفره، نخست بر صندلی عقب، و سپس روی صندلی ردیف جلو می‌نشیند، که با حرکات ساده، و در طول مدتی کوتاه، شخصیت یک مرد تنها و خجول ساخته می‌شود - و تمام قسمت‌های مربوط به این مرد، جزء بهترین قسمت‌های فیلم است. اما در شروع همین قسمت نگاه کنیم، به توجهی برش ویولند، که یادآور هیچکاک است، هنگامی که زن خانه‌دار، پنپالی در حال نوشیدن مشروب مرد است، و وقتی به عقب برمی‌گردد، او تماشاگر هر دو، طی یک نمای سریع، زن را داخل اتاق می‌بیند، و به این ترتیب تماشاگر نیز در جابجودن زن خانه‌دار سهیم می‌شود.

اولین رجوع به گذشته در توضیح حادثه، جزء صحنه‌های مربوط به همین مرد است. نمای از کلیسا، و خروج عروس و داماد، و شلیک گلوله. رجعت به گذشته به صورت کامل، و همراه با تکرار، در صحنه‌ی مربوط به

مردی که در اتاقک زیر پلانک محبوس شده، صورت می‌گیرد. یا تأکید بر تصویر تیر خوردن، در حالیکه هر بار تصویر بزرگتر شده است. علاوه این صحنه‌ی گذشته، شامل صحنه‌های دیگری از گذشته‌های دورتر است؛ گذشته داخل گذشته.

در توضیح علت اهمیت موضوع برای زن، و اشاره به دوران کودکی پسر دختر، که در نتیجه پذیرفتن عشق مرد، نقاشی توجیه می‌شود؛ زن آنچنان از عشق قبلی سرشار بوده، و حالا آنچنان از نفرت لریز است که آمادگی پذیرفتن هیچ چیز دیگری را ندارد.

وجود مرد دلال به صورت پچی در ماجرا درمی‌آید. آنچنانکه زلدانی شدن مرد، به صورت یک علامت سوال، ادامه‌ی حادثه را به تعویق می‌اندازد. اما با نقاشی روی دیوار، زن تصمیم به شناساندن خود می‌گیرد؛ برگشت به صحنه‌ی عنوان بندی که تصویر برهنه‌ی زن در حال چاپ شدن و تکثیر است. صحنه‌ی آخر در زلدان، که دوربین ساکن است، همچنان یادآور بعضی از پایان‌های خلاصه شده و کوتاه هیچکاک است، مثلاً پایان فیلم «روح».

این صحنه، با حالات صوتی که به گوش می‌رسد، کامل می‌شود؛ می‌دانیم که مرد در راهروی بندی، در سلول دو زلدانی است، به این ترتیب با شنیدن صدای باز شدن در سلول دوم، لحظه‌ی حادثه فرا می‌رسد، در حال انجام است، نمی‌بینیم.

یادآوری فریاد مرد زلدانی، نگهبان نیز از تصویر خارج می‌شود، و فیلم با تصویر خالی پایان می‌رسد. داستان فیلم نیز در حد کمال تنظیم شده، و گفتگوها، نمونه‌ی زیبایی و روانی، در این کار هستند - همچنان نگاه کنیم به صحنه‌های مربوط به مرد تنها، هنگامی که مرد وزن از ایرا خارج شده‌اند، و گفتگوی میان آلدو در خیابان.

در تأثیر هیچکاک بر اجزاء فیلم، همچنین توجه کنیم به حرکت دوربین، در جای زن، و هنگامی که بچه و مادرش را در خیابان تعقیب می‌کند. یا اینکه فیلم تروفو، استقلال خود را نیز دارد، و به نام تروفو در به کار گرفتن برخی از عوامل، فیلم همچنان، به صورت یکی از کارهای خوب تروفو باقی می‌ماند.

آفتاب سرخ

پرتیب، نگاه کنیم به این فصل - ای مستقل: - فصل سرعت قطار (بازگشت ه اولین فیلم وسترن؛ «سرقت بزرگ اه آهن»، و تمام فیلم‌های بعدی در این ردیف!)

در این فصل، سه شخصیت اصلی استان گرد هم جمع آمده‌اند، و تمام شخصیت‌سازی در این حد است که یکی ز دو دزد جوان‌تر است، و حرف‌های مزه می‌زند - دیگری بی‌دلیل بی‌رحم است، و مثل آب خوردن آدم می‌کشد - مرد سامورایی در راه اجرای فرمان، در پی انتقامجویی است.

با حقیقی که دزد «بی‌رحم» می‌اند و با پول‌ها فرار می‌کند، تمام طرح اصلی قصه و مسیر داستان روشن می‌شود؛ یعنی تمام فیلم به تعقیب و بستجویی دزد پول‌ها خواهد گذشت، و ملی یک صحنه‌ی آخر، برخورد نهایی روی خواهد داد.

در نتیجه در این فاصله، خیلی شکل است که فیلمساز بتواند از صحنه‌های زاید رهایی یابد، چون دیگر حرفی برای گفتن باقی نمانده است. فصل رهامیایی دزد و سامورایی، بر توضیح شجاعت و چابکی سامورایی، و برخوردی میان این دو نفر، که بتدریج باید به دوستی بیانجامد. که جزء این فصل، و همچنانکه انتظارش را داشتیم، به صحنه‌ی زاید می‌رسیم؛ صحنه‌ی مزه‌ری که از عده‌ی سارق انباشته شده، و تمام مبارزه برای به دست آوردن اسب است.

طی همین صحنه، این نکته‌ی عجیب و مضحک را در می‌یابیم که مرد سامورایی از اسب چیزی نمی‌داند، و سوار کاری بلد نیست! صحنه‌ی زاید بعدی؛ فرار دزد، دوباره پیدا کردن او به وسیله‌ی سامورایی، و بالاخره دوستی و تفاهم. - فصل خانگی عمومی، و زنها، که بالاخره باید از خشکی فیلم کاسته شود.

وجود «کاپوسین» وزن‌های دیگر، و صحنه مربوط به استحمام و عشقبازی سامورایی، همچنان جزء شخصیت‌ها، و صحنه‌های زاید است. - فصل حرکت برای رسیدن به میادگاه و ملاقات دزد پول‌ها. وضع این فصل، از طرح ابتدایی آن روشن است. مقداری گفتگو، مقداری اسب سواری، و بالاخره ظهور سرخ‌پوست‌ها، که بیش از این چندبار به آنها اشاره شده است - و باز هم صحنه زاید فرار زن، و اسارت به دست سرخ‌پوست‌ها، و مبارزه و غیره.

فصل نهایی، که خود شامل چند صحنه است؛ رو در رو شدن با حریف، حمله‌ی سرخ‌پوست‌ها، مبارزه در نیزار، و جدال آخر. که باز می‌بینیم به صورت قرار - دادی‌ترین و سنتی‌ترین شکل خود به انجام رسیده است. مثل حمله‌ی سرخ‌پوست‌ها، درست در لحظه‌ی که دو شخصیت اول داستان قرار است کشته شوند.

به این ترتیب در مجموع این فصل‌ها، که خود حاوی صحنه‌های بسیار است، همچون ترنس‌پانگ به ترکیب می‌رسد، و تمام کوششی که او در خلق دوستی میان دزد و سامورایی به کار برده است، به علت عدم شخصیت‌سازی قبلی به موفقیت نمی‌رسد. داستان فیلم که در حد تکراری مطلق قرار دارد، به سطح تازه‌ی نمی‌رسد، و فیلم در تقدم تمام عوامل اصلی یک فیلم باقی می‌ماند.

فصل‌ها، که خود حاوی صحنه‌های بسیار است، همچون ترنس‌پانگ به ترکیب می‌رسد، و تمام کوششی که او در خلق دوستی میان دزد و سامورایی به کار برده است، به علت عدم شخصیت‌سازی قبلی به موفقیت نمی‌رسد.

داستان فیلم که در حد تکراری مطلق قرار دارد، به سطح تازه‌ی نمی‌رسد، و فیلم در تقدم تمام عوامل اصلی یک فیلم باقی می‌ماند. اما آنچه فیلم، در این سطح خود به ما ارائه می‌دهد، مقدار زیادی تاخت و تاز و تیراندازی و کشت و کشتار است، که در سطح رویی از بین می‌رود، و خاطره‌ی باقی نمی‌گذارد. حادثه و تحریک، فقط به خاطر وجود حادثه و تحریک در فیلم به وجود آمده است، و در نتیجه همه چیز به سادگی برگزار می‌شود، و به انجام می‌رسد - که مندرک مثل جاهای دیگر، در اینجا نیز، فیلم، با موفقیت تجاری روپرو شده است، و ترنس‌پانگ همچنان به صورت یک کارگردان موفق باقی می‌ماند!

در نتیجه در این فاصله، خیلی شکل است که فیلمساز بتواند از صحنه‌های زاید رهایی یابد، چون دیگر حرفی برای گفتن باقی نمانده است. فصل رهامیایی دزد و سامورایی، بر توضیح شجاعت و چابکی سامورایی، و برخوردی میان این دو نفر، که بتدریج باید به دوستی بیانجامد. که جزء این فصل، و همچنانکه انتظارش را داشتیم، به صحنه‌ی زاید می‌رسیم؛ صحنه‌ی مزه‌ری که از عده‌ی سارق انباشته شده، و تمام مبارزه برای به دست آوردن اسب است.

طی همین صحنه، این نکته‌ی عجیب و مضحک را در می‌یابیم که مرد سامورایی از اسب چیزی نمی‌داند، و سوار کاری بلد نیست! صحنه‌ی زاید بعدی؛ فرار دزد، دوباره پیدا کردن او به وسیله‌ی سامورایی، و بالاخره دوستی و تفاهم. - فصل خانگی عمومی، و زنها، که بالاخره باید از خشکی فیلم کاسته شود.

وجود «کاپوسین» وزن‌های دیگر، و صحنه مربوط به استحمام و عشقبازی سامورایی، همچنان جزء شخصیت‌ها، و صحنه‌های زاید است. - فصل حرکت برای رسیدن به میادگاه و ملاقات دزد پول‌ها. وضع این فصل، از طرح ابتدایی آن روشن است. مقداری گفتگو، مقداری اسب سواری، و بالاخره ظهور سرخ‌پوست‌ها، که بیش از این چندبار به آنها اشاره شده است - و باز هم صحنه زاید فرار زن، و اسارت به دست سرخ‌پوست‌ها، و مبارزه و غیره.

فصل نهایی، که خود شامل چند صحنه است؛ رو در رو شدن با حریف، حمله‌ی سرخ‌پوست‌ها، مبارزه در نیزار، و جدال آخر. که باز می‌بینیم به صورت قرار - دادی‌ترین و سنتی‌ترین شکل خود به انجام رسیده است. مثل حمله‌ی سرخ‌پوست‌ها، درست در لحظه‌ی که دو شخصیت اول داستان قرار است کشته شوند.

به این ترتیب در مجموع این فصل‌ها، که خود حاوی صحنه‌های بسیار است، همچون ترنس‌پانگ به ترکیب می‌رسد، و تمام کوششی که او در خلق دوستی میان دزد و سامورایی به کار برده است، به علت عدم شخصیت‌سازی قبلی به موفقیت نمی‌رسد. داستان فیلم که در حد تکراری مطلق قرار دارد، به سطح تازه‌ی نمی‌رسد، و فیلم در تقدم تمام عوامل اصلی یک فیلم باقی می‌ماند.

ج - یک یا چند برنامه‌ی «رئوسپکتیو». - بازار فیلم. فیلم‌های طویل و کوتاه داخل سابقه توسط یک هیئت داور بین‌المللی، که اعضا و رئیس را جشنواره تعیین خواهد کرد، مورد قضاوت قرار می‌گیرد.

هیئت داوران

هیئت داور بین‌المللی نخستین جشنواره جهانی فیلم تهران به شرح زیر تعیین شده است: گریگوری چوخرای - کارگردان (اتحاد جماهیر شوروی). تورولند دیکینسون - کارگردان (انگلستان). مایکل کوترا - مدیر جشنواره فیلم شیکاگو (آمریکا). کارگردان (ایتالیا). عبدالمجید مجیدی (وزیر کار و امور اجتماعی). سالی گوس - مدیر فیلمخانه برزیل (برزیل). صلاح ابوسف - کارگردان (جمهوری متحد عرب). خانم کاشیکو کاوکیتا - مدیر شورای فیلمخانه ژاپن (ژاپن). خانم اودیل روسوا - هنرپیشه (فرانسه).

ایمره جیوبخوشی - کارگردان (مجارستان). ساتیا جیترای - کارگردان (هندوستان). ریاست هیئت داور بین‌المللی با آقای عبدالمجید مجیدی خواهد بود.

فیلم‌های بلند سابقه - شاهلیر (اتحاد جماهیر شوروی). نویسنده کارگردان گریگوری کوزیتسف - به اقتباس از شکسپیر. - دوستان (انگلستان) - کارگردان: لوئیس کیلبرت.

فیلم‌های بلند سابقه - شاهلیر (اتحاد جماهیر شوروی). نویسنده کارگردان گریگوری کوزیتسف - به اقتباس از شکسپیر. - دوستان (انگلستان) - کارگردان: لوئیس کیلبرت.

فیلم‌های بلند سابقه - شاهلیر (اتحاد جماهیر شوروی). نویسنده کارگردان گریگوری کوزیتسف - به اقتباس از شکسپیر. - دوستان (انگلستان) - کارگردان: لوئیس کیلبرت.

فیلم‌های بلند سابقه - شاهلیر (اتحاد جماهیر شوروی). نویسنده کارگردان گریگوری کوزیتسف - به اقتباس از شکسپیر. - دوستان (انگلستان) - کارگردان: لوئیس کیلبرت.

فیلم‌های بلند سابقه - شاهلیر (اتحاد جماهیر شوروی). نویسنده کارگردان گریگوری کوزیتسف - به اقتباس از شکسپیر. - دوستان (انگلستان) - کارگردان: لوئیس کیلبرت.

فیلم‌های بلند سابقه - شاهلیر (اتحاد جماهیر شوروی). نویسنده کارگردان گریگوری کوزیتسف - به اقتباس از شکسپیر. - دوستان (انگلستان) - کارگردان: لوئیس کیلبرت.

فیلم‌های بلند سابقه - شاهلیر (اتحاد جماهیر شوروی). نویسنده کارگردان گریگوری کوزیتسف - به اقتباس از شکسپیر. - دوستان (انگلستان) - کارگردان: لوئیس کیلبرت.

رقیق (انگلستان) - کارگردان نویسنده: کن راسل - باشرکت: توفیکی. - کلوت (آمریکا) - کارگردان: آلن پاکولا - باشرکت: جین فاندان - دان - ساترلند. - چشم (ایران) - کارگردان: آرمی - آوانسیان - باشرکت: آرمان - مهناج نجومی - جنبش شایخی. - رگبار (ایران) - کارگردان و نویسنده: بهرام بیضایی - باشرکت: پرویز فنی‌زاده - پروانه معصومی. - یازیرسی تمام شد، فراموش کنید (ایتالیا) - کارگردان: دامیانو دامیانو - دخترسی در استرالیا (ایتالیا) - کارگردان: لوئیجی زامپا - با شرکت: آلبرتوسوردی - کلادیا کاردیناله. - بارون اتلو (برزیل) - کارگردان و نویسنده میکول بورگز. - پایان آواز (بلغارستان) - کارگردان: میلن نیکا. - عشق و مقام (جمهوری متحده عرب) - کارگردان: برکات - باشرکت: فاتر حمابه. - این آقایان تفریح می‌کنند (چکسلواکی) - کارگردان: یان لاکو - جنگل از دست رفته (رومانی) - کارگردان: آفنده‌ی بلایر - شمشیرهای مرگ (ژاپن) - کارگردان: تومو اوچیدا. - بی سروا (فرانسه) - کارگردان و نویسنده: کلودلوش - باشرکت: ژان لویی ترن تینیان - فوستین و تابستان زیبا (فرانسه) - کارگردان: نینا کومپانز - باشرکت: موریل کانالا - دریای بی‌رحم (کویت) - کارگردان: خالد الصدیق. - روماتیکها (لهستان) - کارگردان: استانیسلا و روزویچ. - سکوت و فریاد (مجارستان) - کارگردان: میکلوس یانچو. ● از شماره‌ی آینده به تفصیل در باره‌ی فیلم‌های داخل سابقه سخن خواهیم گفت.

رقیق (انگلستان) - کارگردان نویسنده: کن راسل - باشرکت: توفیکی. - کلوت (آمریکا) - کارگردان: آلن پاکولا - باشرکت: جین فاندان - دان - ساترلند. - چشم (ایران) - کارگردان: آرمی - آوانسیان - باشرکت: آرمان - مهناج نجومی - جنبش شایخی. - رگبار (ایران) - کارگردان و نویسنده: بهرام بیضایی - باشرکت: پرویز فنی‌زاده - پروانه معصومی. - یازیرسی تمام شد، فراموش کنید (ایتالیا) - کارگردان: دامیانو دامیانو - دخترسی در استرالیا (ایتالیا) - کارگردان: لوئیجی زامپا - با شرکت: آلبرتوسوردی - کلادیا کاردیناله. - بارون اتلو (برزیل) - کارگردان و نویسنده میکول بورگز. - پایان آواز (بلغارستان) - کارگردان: میلن نیکا. - عشق و مقام (جمهوری متحده عرب) - کارگردان: برکات - باشرکت: فاتر حمابه. - این آقایان تفریح می‌کنند (چکسلواکی) - کارگردان: یان لاکو - جنگل از دست رفته (رومانی) - کارگردان: آفنده‌ی بلایر - شمشیرهای مرگ (ژاپن) - کارگردان: تومو اوچیدا. - بی سروا (فرانسه) - کارگردان و نویسنده: کلودلوش - باشرکت: ژان لویی ترن تینیان - فوستین و تابستان زیبا (فرانسه) - کارگردان: نینا کومپانز - باشرکت: موریل کانالا - دریای بی‌رحم (کویت) - کارگردان: خالد الصدیق. - روماتیکها (لهستان) - کارگردان: استانیسلا و روزویچ. - سکوت و فریاد (مجارستان) - کارگردان: میکلوس یانچو. ● از شماره‌ی آینده به تفصیل در باره‌ی فیلم‌های داخل سابقه سخن خواهیم گفت.

رقیق (انگلستان) - کارگردان نویسنده: کن راسل - باشرکت: توفیکی. - کلوت (آمریکا) - کارگردان: آلن پاکولا - باشرکت: جین فاندان - دان - ساترلند. - چشم (ایران) - کارگردان: آرمی - آوانسیان - باشرکت: آرمان - مهناج نجومی - جنبش شایخی. - رگبار (ایران) - کارگردان و نویسنده: بهرام بیضایی - باشرکت: پرویز فنی‌زاده - پروانه معصومی. - یازیرسی تمام شد، فراموش کنید (ایتالیا) - کارگردان: دامیانو دامیانو - دخترسی در استرالیا (ایتالیا) - کارگردان: لوئیجی زامپا - با شرکت: آلبرتوسوردی - کلادیا کاردیناله. - بارون اتلو (برزیل) - کارگردان و نویسنده میکول بورگز. - پایان آواز (بلغارستان) - کارگردان: میلن نیکا. - عشق و مقام (جمهوری متحده عرب) - کارگردان: برکات - باشرکت: فاتر حمابه. - این آقایان تفریح می‌کنند (چکسلواکی) - کارگردان: یان لاکو - جنگل از دست رفته (رومانی) - کارگردان: آفنده‌ی بلایر - شمشیرهای مرگ (ژاپن) - کارگردان: تومو اوچیدا. - بی سروا (فرانسه) - کارگردان و نویسنده: کلودلوش - باشرکت: ژان لویی ترن تینیان - فوستین و تابستان زیبا (فرانسه) - کارگردان: نینا کومپانز - باشرکت: موریل کانالا - دریای بی‌رحم (کویت) - کارگردان: خالد الصدیق. - روماتیکها (لهستان) - کارگردان: استانیسلا و روزویچ. - سکوت و فریاد (مجارستان) - کارگردان: میکلوس یانچو. ● از شماره‌ی آینده به تفصیل در باره‌ی فیلم‌های داخل سابقه سخن خواهیم گفت.

رقیق (انگلستان) - کارگردان نویسنده: کن راسل - باشرکت: توفیکی. - کلوت (آمریکا) - کارگردان: آلن پاکولا - باشرکت: جین فاندان - دان - ساترلند. - چشم (ایران) - کارگردان: آرمی - آوانسیان - باشرکت: آرمان - مهناج نجومی - جنبش شایخی. - رگبار (ایران) - کارگردان و نویسنده: بهرام بیضایی - باشرکت: پرویز فنی‌زاده - پروانه معصومی. - یازیرسی تمام شد، فراموش کنید (ایتالیا) - کارگردان: دامیانو دامیانو - دخترسی در استرالیا (ایتالیا) - کارگردان: لوئیجی زامپا - با شرکت: آلبرتوسوردی - کلادیا کاردیناله. - بارون اتلو (برزیل) - کارگردان و نویسنده میکول بورگز. - پایان آواز (بلغارستان) - کارگردان: میلن نیکا. - عشق و مقام (جمهوری متحده عرب) - کارگردان: برکات - باشرکت: فاتر حمابه. - این آقایان تفریح می‌کنند (چکسلواکی) - کارگردان: یان لاکو - جنگل از دست رفته (رومانی) - کارگردان: آفنده‌ی بلایر - شمشیرهای مرگ (ژاپن) - کارگردان: تومو اوچیدا. - بی سروا (فرانسه) - کارگردان و نویسنده: کلودلوش - باشرکت: ژان لویی ترن تینیان - فوستین و تابستان زیبا (فرانسه) - کارگردان: نینا کومپانز - باشرکت: موریل کانالا - دریای بی‌رحم (کویت) - کارگردان: خالد الصدیق. - روماتیکها (لهستان) - کارگردان: استانیسلا و روزویچ. - سکوت و فریاد (مجارستان) - کارگردان: میکلوس یانچو. ● از شماره‌ی آینده به تفصیل در باره‌ی فیلم‌های داخل سابقه سخن خواهیم گفت.

رقیق (انگلستان) - کارگردان نویسنده: کن راسل - باشرکت: توفیکی. - کلوت (آمریکا) - کارگردان: آلن پاکولا - باشرکت: جین فاندان - دان - ساترلند. - چشم (ایران) - کارگردان: آرمی - آوانسیان - باشرکت: آرمان - مهناج نجومی - جنبش شایخی. - رگبار (ایران) - کارگردان و نویسنده: بهرام بیضایی - باشرکت: پرویز فنی‌زاده - پروانه معصومی. - یازیرسی تمام شد، فراموش کنید (ایتالیا) - کارگردان: دامیانو دامیانو - دخترسی در استرالیا (ایتالیا) - کارگردان: لوئیجی زامپا - با شرکت: آلبرتوسوردی - کلادیا کاردیناله. - بارون اتلو (برزیل) - کارگردان و نویسنده میکول بورگز. - پایان آواز (بلغارستان) - کارگردان: میلن نیکا. - عشق و مقام (جمهوری متحده عرب) - کارگردان: برکات - باشرکت: فاتر حمابه. - این آقایان تفریح می‌کنند (چکسلواکی) - کارگردان: یان لاکو - جنگل از دست رفته (رومانی) - کارگردان: آفنده‌ی بلایر - شمشیرهای مرگ (ژاپن) - کارگردان: تومو اوچیدا. - بی سروا (فرانسه) - کارگردان و نویسنده: کلودلوش - باشرکت: ژان لویی ترن تینیان - فوستین و تابستان زیبا (فرانسه) - کارگردان: نینا کومپانز - باشرکت: موریل کانالا - دریای بی‌رحم (کویت) - کارگردان: خالد الصدیق. - روماتیکها (لهستان) - کارگردان: استانیسلا و روزویچ. - سکوت و فریاد (مجارستان) - کارگردان: میکلوس یانچو. ● از شماره‌ی آینده به تفصیل در باره‌ی فیلم‌های داخل سابقه سخن خواهیم گفت.

رقیق (انگلستان) - کارگردان نویسنده: کن راسل - باشرکت: توفیکی. - کلوت (آمریکا) - کارگردان: آلن پاکولا - باشرکت: جین فاندان - دان - ساترلند. - چشم (ایران) - کارگردان: آرمی - آوانسیان - باشرکت: آرمان - مهناج نجومی - جنبش شایخی. - رگبار (ایران) - کارگردان و نویسنده: بهرام بیضایی - باشرکت: پرویز فنی‌زاده - پروانه معصومی. - یازیرسی تمام شد، فراموش کنید (ایتالیا) - کارگردان: دامیانو دامیانو - دخترسی در استرالیا (ایتالیا) - کارگردان: لوئیجی زامپا - با شرکت: آلبرتوسوردی - کلادیا کاردیناله. - بارون اتلو (برزیل) - کارگردان و نویسنده میکول بورگز. - پایان آواز (بلغارستان) - کارگردان: میلن نیکا. - عشق و مقام (جمهوری متحده عرب) - کارگردان: برکات - باشرکت: فاتر حمابه. - این آقایان تفریح می‌کنند (چکسلواکی) - کارگردان: یان لاکو - جنگل از دست رفته (رومانی) - کارگردان: آفنده‌ی بلایر - شمشیرهای مرگ (ژاپن) - کارگردان: تومو اوچیدا. - بی سروا (فرانسه) - کارگردان و نویسنده: کلودلوش - باشرکت: ژان لویی ترن تینیان - فوستین و تابستان زیبا (فرانسه) - کارگردان: نینا کومپانز - باشرکت: موریل کانالا - دریای بی‌رحم (کویت) - کارگردان: خالد الصدیق. - روماتیکها (لهستان) - کارگردان: استانیسلا و روزویچ. - سکوت و فریاد (مجارستان) - کارگردان: میکلوس یانچو. ● از شماره‌ی آینده به تفصیل در باره‌ی فیلم‌های داخل سابقه سخن خواهیم گفت.

رقیق (انگلستان) - کارگردان نویسنده: کن راسل - باشرکت: توفیکی. - کلوت (آمریکا) - کارگردان: آلن پاکولا - باشرکت: جین فاندان - دان - ساترلند. - چشم (ایران) - کارگردان: آرمی - آوانسیان - باشرکت: آرمان - مهناج نجومی - جنبش شایخی. - رگبار (ایران) - کارگردان و نویسنده: بهرام بیضایی - باشرکت: پرویز فنی‌زاده - پروانه معصومی. - یازیرسی تمام شد، فراموش کنید (ایتالیا) - کارگردان: دامیانو دامیانو - دخترسی در استرالیا (ایتالیا) - کارگردان: لوئیجی زامپا - با شرکت: آلبرتوسوردی - کلادیا کاردیناله. - بارون اتلو (برزیل) - کارگردان و نویسنده میکول بورگز. - پایان آواز (بلغارستان) - کارگردان: میلن نیکا. - عشق و مقام (جمهوری متحده عرب) - کارگردان: برکات - باشرکت: فاتر حمابه. - این آقایان تفریح می‌کنند (چکسلواکی) - کارگردان: یان لاکو - جنگل از دست رفته (رومانی) - کارگردان: آفنده‌ی بلایر - شمشیرهای مرگ (ژاپن) - کارگردان: تومو اوچیدا. - بی سروا (فرانسه) - کارگردان و نویسنده: کلودلوش - باشرکت: ژان لویی ترن تینیان - فوستین و تابستان زیبا (فرانسه) - کارگردان: نینا کومپانز - باشرکت: موریل کانالا - دریای بی‌رحم (کویت) - کارگردان: خالد الصدیق. - روماتیکها (لهستان) - کارگردان: استانیسلا و روزویچ. - سکوت و فریاد (مجارستان) - کارگردان: میکلوس یانچو. ● از شماره‌ی آینده به تفصیل در باره‌ی فیلم‌های داخل سابقه سخن خواهیم گفت.

رقیق (انگلستان) - کارگردان نویسنده: کن راسل - باشرکت: توفیکی. - کلوت (آمریکا) - کارگردان: آلن پاکولا - باشرکت: جین فاندان - دان - ساترلند. - چشم (ایران) - کارگردان: آرمی - آوانسیان - باشرکت: آرمان - مهناج نجومی - جنبش شایخی. - رگبار (ایران) - کارگردان و نویسنده: بهرام بیضایی - باشرکت: پرویز فنی‌زاده - پروانه معصومی. - یازیرسی تمام شد، فراموش کنید (ایتالیا) - کارگردان: دامیانو دامیانو - دخترسی در استرالیا (ایتالیا) - کارگردان: لوئیجی زامپا - با شرکت: آلبرتوسوردی - کلادیا کاردیناله. - بارون اتلو (برزیل) - کارگردان و نویسنده میکول بورگز. - پایان آواز (بلغارستان) - کارگردان: میلن نیکا. - عشق و مقام (جمهوری متحده عرب) - کارگردان: برکات - باشرکت: فاتر حمابه. - این آقایان تفریح می‌کنند (چکسلواکی) - کارگردان: یان لاکو - جنگل از دست رفته (رومانی) - کارگردان: آفنده‌ی بلایر - شمشیرهای مرگ (ژاپن) - کارگردان: تومو اوچیدا. - بی سروا (فرانسه) - کارگردان و نویسنده: کلودلوش - باشرکت: ژان لویی ترن تینیان - فوستین و تابستان زیبا (فرانسه) - کارگردان: نینا کومپانز - باشرکت: موریل کانالا - دریای بی‌رحم (کویت) - کارگردان: خالد الصدیق. - روماتیکها (لهستان) - کارگردان: استانیسلا و روزویچ. - سکوت و فریاد (مجارستان) - کارگردان: میکلوس یانچو. ● از شماره‌ی آینده به تفصیل در باره‌ی فیلم‌های داخل سابقه سخن خواهیم گفت.

رقیق (انگلستان) - کارگردان نویسنده: کن راسل - باشرکت: توفیکی. - کلوت (آمریکا) - کارگردان: آلن پاکولا - باشرکت: جین فاندان - دان - ساترلند. - چشم (ایران) - کارگردان: آرمی - آوانسیان - باشرکت: آرمان - مهناج نجومی - جنبش شایخی. - رگبار (ایران) - کارگردان و نویسنده: بهرام بیضایی - باشرکت: پرویز فنی‌زاده - پروانه معصومی. - یازیرسی تمام شد، فراموش کنید (ایتالیا) - کارگردان: دامیانو دامیانو - دخترسی در استرالیا (ایتالیا) - کارگردان: لوئیجی زامپا - با شرکت: آلبرتوسوردی - کلادیا کاردیناله. - بارون اتلو (برزیل) - کارگردان و نویسنده میکول بورگز. - پایان آواز (بلغارستان) - کارگردان: میلن نیکا. - عشق و مقام (جمهوری متحده عرب) - کارگردان: برکات - باشرکت: فاتر حمابه. - این آقایان تفریح می‌کنند (چکسلواکی) - کارگردان: یان لاکو - جنگل از دست رفته (رومانی) - کارگردان: آفنده‌ی بلایر - شمشیرهای مرگ (ژاپن) - کارگردان: تومو اوچیدا. - بی سروا (فرانسه) - کارگردان و نویسنده: کلودلوش - باشرکت: ژان لویی ترن تینیان - فوستین و تابستان زیبا (فرانسه) - کارگردان: نینا کومپانز - باشرکت: موریل کانالا - دریای بی‌رحم (کویت) - کارگردان: خالد الصدیق. - روماتیکها (لهستان) - کارگردان: استانیسلا و روزویچ. - سکوت و فریاد (مجارستان) - کارگردان: میکلوس یانچو. ● از شماره‌ی آینده به تفصیل در باره‌ی فیلم‌های داخل سابقه سخن خواهیم گفت.

رقیق (انگلستان) - کارگردان نویسنده: کن راسل - باشرکت: توفیکی. - کلوت (آمریکا) - کارگردان: آلن پاکولا - باشرکت: جین فاندان - دان - ساترلند. - چشم (ایران) - کارگردان: آرمی - آوانسیان - باشرکت: آرمان - مهناج نجومی - جنبش شایخی. - رگبار (ایران) - کارگردان و نویسنده: بهرام بیضایی - باشرکت: پرویز فنی‌زاده - پروانه معصومی. - یازیرسی تمام شد، فراموش کنید (ایتالیا) - کارگردان: دامیانو دامیانو - دخترسی در استرالیا (ایتالیا) - کارگردان: لوئیجی زامپا - با شرکت: آلبرتوسوردی - کلادیا کاردیناله. - بارون اتلو (برزیل) - کارگردان و نویسنده میکول بورگز. - پایان آواز (بلغارستان) - کارگردان: میلن نیکا. - عشق و مقام (جمهوری متحده عرب) - کارگردان: برکات - باشرکت: فاتر حمابه. - این آقایان تفریح می‌کنند (چکسلواکی) - کارگردان: یان لاکو - جنگل از دست رفته (رومانی) - کارگردان: آفنده‌ی بلایر - شمشیرهای مرگ (ژاپن) - کارگردان: تومو اوچیدا. - بی سروا (فرانسه) - کارگردان و نویسنده: کلودلوش - باشرکت: ژان لویی ترن تینیان - فوستین و تابستان زیبا (فرانسه) - کارگردان: نینا کومپانز - باشرکت: موریل کانالا - دریای بی‌رحم (کویت) - کارگردان: خالد الصدیق. - روماتیکها (لهستان) - کارگردان: استانیسلا و روزویچ. - سکوت و فریاد (مجارستان) - کارگردان: میکلوس یانچو. ● از شماره‌ی آینده به تفصیل در باره‌ی فیلم‌های داخل سابقه سخن خواهیم گفت.





تعطیل دو فرستنده رادیو



مخالفت با این پیشنهاد بر - خاست و در مخالفتش هم موفق شد.

رادیو اروپای آزاد و رادیو آزادی که محلشان در مونیخ است، توسط سیا کنترل شدند و در اصل از ابزارهای مهم جنگ سرد بودند. در ۱۹۵۶ این رادیوها به انتقالیون ساجستان، حمایت آمریکا را وعده دادند ولی واشینگتن هیچ تکلیفی از خود نشان نداد. پس از آن، این رادیوها، ایجاد تحریک را رها کردند و بیشتر

شاید تا دو ماه دیگر، می کردند، حداکثر تا ۳۰ به کار پخش اخبار و اطلاعات صدای اروپای غربی در اروپای ژوئن اعتبار مالتی دارند. برخواستند و به این قریب شرقی خاموش خواهد شد. برزیدند تیکسون به کنگره دیوار سکوت شوروی و متحدان دو فرستنده رادیو اروپای پیام داده بود که اعتبار این آن را شکستند. ۱۹۷۳ شنوندگان این دو رادیو مخارج خود را از آمریکا تصویب کند، اما سناتور در اروپای شرقی زیادند ولی دریافت می کردند و برای ویلیام فولبرایت رئیس کمیته به فول سناتور فولبرایت اینها کشورهای شرقی برنامه پخش امور خارجی سنای آمریکا به باقیمانده های جنگ سردند.

در عنفوان جوانی چنانکه افتد و دانی



مسأله عشق آزاد، روابط جنسی خارج از ازدواج یا پیش از ازدواج در بسیاری از کشورهای اروپایی، هنوز به عنوان یک مسأله مهم اجتماعی مطرح است و راجع به آن مباحثات بسیار درمی گیرد. از جمله اخیراً مجله معتبر اکسپرس، تحقیق مفصلی راجع به آن نمود و نتیجه را در مقاله ای طولانی چاپ کرد. از پخشهای مهم این تحقیق، یک نظر جوی از جوانان، اعم از دختر و پسر، راجع به روابط جنسی پیش از ازدواج و مسأله عشق بود. تعداد کثیری از دخترها و پسرها به عنوان نمونه مورد سؤال قرار گرفتند، و این است نتایج این تحقیق جالب که در ضمن نمودار طرز فکر نسل جوان فرانسه می باشد.

سؤال ۱
۱- درباره جوانان بین ۱۵ تا ۴۰ ساله که بدون عشق، با هم روابط جنسی برقرار می کنند چه فکر می کنید؟
جواب:
- حق دارند... ۲۲ درصد
- حق ندارند... ۲۸ درصد
- می توانند این کار را بکنند اما چندان خوب نیست... ۴۴ درصد
- بدون عقیده ۸ درصد

سؤال ۲
آیا بنظر شما می توان در سنین بین ۱۵ تا ۴۰ دختر یا پسر را دوست داشت بدون اینکه با او روابط جنسی برقرار کرد؟
جواب:
- بله حتما... ۴۷ درصد
- تا مدتی بله ولی بعداً روابط جنسی ضروری می شود... ۴۶ درصد
- نه، چون بدون رابطه جنسی نمی توان کسی را عمیقاً دوست داشت... ۱۵ درصد
- بدون عقیده ۴ درصد

سؤال ۳
از این سه نظریه با کدامیک بیشتر موافقت می کنید؟
جواب:
- دختر باید تا ملاقات اولین پسریش واقعاً دوست دارد یا کره بماند... ۴۶ درصد
- دختر باید تا زمان ازدواج باکره بماند ۴۱ درصد
- بکارت هیچ اهمیتی برای دختر ندارد ۴۸ درصد
- بدون عقیده... ۵ درصد

سؤال ۴
در مورد پسرها چطور؟
جواب:
- پسر باید تا ملاقات اولین دختری که دوست دارد رابطه جنسی نداشته باشد... ۴۴ درصد
- پسر باید تا زمان ازدواج رابطه جنسی نداشته باشد... ۱۵ درصد
- رابطه جنسی هیچ اهمیتی برای پسر ندارد ۶۴ درصد
- بدون عقیده... ۴ درصد

سؤال ۵
آیا خود شما رابطه جنسی داشته اید؟
- بله... ۴۰ درصد
- نه... ۴۹ درصد
- بدون پاسخ... ۱۱ درصد

با توجه به درصدهای که ملاحظه شد، ظاهراً قضیه به آن شوری و وخامتی هم که در شرق فکر می شود نیست. مثلاً نزدیک نصف جوانهای مورد سؤال اصلاً تا این زمان هیچگونه رابطه جنسی نداشته اند (بین بازره تا بیست ساله) هنوز ۴۱ درصد معتقد به باکرگی دختر تا ازدواج ۴۶ درصد باکرگی تا زمان عشق واقعی هستند یعنی رابطه جنسی بدون عشق رانی می کنند.

والت دیسنی در گور خویش می لرزد



شکفت انگیزترین واقعه سینمایی سال اتفاق افتاد. تا به حال میکی ماوس بود و تام و جری و پایای ویاگرانی و گربه های اشرافی؛ همه بچه های دنیا، بعد از ظهرهای روزهای تعطیل دست در دست پدر و مادر به دیدن این فیلمها می رفتند. اما هیچیک از بچه های دنیا نخواهد توانست فیلم طولانی نقاشی متحرک «فریتز گربه» را که از یک ماه پیش در آمریکا روی پرده آمده بینند، زیرا تماشاگر آن برای کمتر از هیجده ساله ها ممنوع است! والت دیسنی به یقین از روی پرده آمدن چنین فیلمی در گور خویش می لرزد. قبرمان این فیلم، «فریتز گربه»، که نامش هم از سری کارتون معروف فلیکس گربه Felix the Cat اقتباس شده، در یک صحنه که در وان حمام اتفاق می افتد با سه گربه ماده عشقنازی می کند، تحت تأثیر مقدار زیادی ماری جوانا به عوالم هیروت سیر می کند، با پلیس درگیر می شود، یک مرکز برق را منفجر می کند و با پیراهن سیاهها، به موتور سواری جنون آمیز می پردازد. تهیه کننده این فیلم «استیو کراتز» و کارگردانش «رالف بکچر» آن را به کمک پنجاه نقاش و یک میلیون دلار بودجه در عرض دو سال به وجود آورده اند، ماجراهای فیلم در نیویورک و محله های کثیف آن رخ می دهد و نمایشگر اسطوره های آمریکای دهه ۶۰ است: سنکس، مواد مخدر، گریز، عصیان و ضد فرهنگ. «فریتز گربه» در اصل، یکی از معروفترین برسوناژ-

نمایشگاهی منحصر به فرد



موزه کانتین بندر ماریس فرانسه، نمایشگاهی عجیب و خارق العاده و منحصر به فرد برپا کرده است، نمایشگاهی به نام: «جمجمه، شیئی آیینی، شیئی هنری» و تحت این عنوان دو دست جمجمه در این نمایشگاه گردآمده، و تأثیر عمقی و فضایی که به وجود آمده چنان است که همه، حتی منتقدان را به یاد آخرت مرگ می اندازد. جمجمه های این نمایشگاه از زمان ماقبل تاریخ، تا همین چند سال پیش و متعلق به قبایل وحشی است که سر دشمنان خود را می پزند و آن را به وسایل مختلف و به شیوه های هنری اصیل زینت می دهند. از چهار گوشه دنیا، استرالیا، آمریکای جنوبی و مرکزی، اروپا و آفریقا و جزایر اقیانوسها، نمونه هایی در این نمایشگاه گرد آمده که اگر جمجمه انسان نبود می شد صفت زیبا را بر آنها اطلاق کرد.

در حال حاضر حوصله فرنگیها از نمایشگاه نقاشی و مجسمه و پوستر هنرهای دستی و غیره سر رفته و به چیزهای دیگری متوجه شده اند. فقط امید است که دیگر از کله انسان مرده جلوتر نروند.

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

راندن را متوقف می کند و کیسه بلاستیکی مخصوصی را به او می دهد که با نفس خود باد کند. اگر میزان الکل موجود در خون راننده از هشتاد میلی گرم بیشتر باشد، داخل کیسه شفاف، کدر می شود و راننده رسوا می گردد. و آن ماده مخدر نیست، بلکه اسمش را گذاشته اند اتر ایتی After Eighty (بعد از هشتاد) که وجه تسمیه جالبی دارد. در بلاد فرنگ پلیس کنترل شدیدی روی راننده ها از لحاظ مشروبات الکلی به عمل می آورد و راننده ای که مست باشد، هر چند هم سالم رانده باشد، مجازات شدیدی می شود. وقتی پلیس به مورد مظنون شود، زودتر از معمول می سوزاند.



خاویار ودگا در سطح بهترین نوشابه‌های جهانی قرار گرفته است

خاویار ودگا لذت بخش ترین نوشابه‌ها



* خاویار ودگا نوشابه‌ایست غیر از آنچه تا بحال نوشیده اید.

* خاویار ودگا نوشابه‌ایست استثنائی و منحصر به کارخانجات ایران می‌اهواز مجهز ترین

کارخانه نوشابه سازی در ایران و خاور میانه.

* خاویار ودگا را در تهران و شهرستانها از نوشابه فروشیهای معتبر درخواست فرمائید.



رنگین نامه‌های

«شیرین»

«شیرین پختیار جاوید» تابلوی رنگین‌اش را در تالار شماره یک انجمن ایران و آمریکا دیوار آویخته است. آثار در «مانهاتان نیویورک» بدینا آمده، اساساً های کودکی‌اش را در تهران گذرانده است و بعد از تحصیلات آکادمیک از سال ۱۹۶۵ در تهران و آبادان است. هنوز یادداشت رنگ و روغنی‌های آبیستره‌اش در تالار هنر جدید در خاطر تماشاگران آتروز ماندگار است.

«شیرین جاوید» کارهایش را که در مقام مقایسه با آثار گذشته، نهی از هر گونه پیشرفت و پیشانی مینماید، حالا نامها و مضامین شعرگونه‌ی آمیخته است تا شاید آسانتر به شعر ناپ در نقاشی برسد. رنگ‌های هر زرق و برق و زینتی دایره رنگین غرب را مدد میجوید، اینست آثارش یک‌سره تزئینی و تنها چشم‌فریب و دلچسب‌گرینها. اما جز این، نقاشی‌ها در به‌تازگی لطافت رنگ‌های تازه و آرامی برخورد پذیرا شده‌اند و همین شاید نشانه از ده‌سال ماندگاری در ایران باشد. «جاوید» وقتی تعدداً می‌خواهد «فرمی» را وارد نقاشی‌هایش بکند، مثل تابلوی دریایچه قو تابلویش سخت تصنعی و بی‌مایه مینماید. «پختیار جاوید» اگر از شیوه «اکتو» یا تصادفی بگریزد و تنها بدامن «آبیستر» با مددجویی از قلم‌مو و یا کاردنک پیرداز می‌تواند تابلوهایی نه‌صرفاً تجملی و چشم‌فریب، بلکه آناری ماندنی و تفکرانگیز خلق کند. از: البرت کوچولو



نسرین آذرمی در صحنه‌ای از اپرای «دون ژوان»

اپرای «دون ژوان»

«موتسارت» اپرای «دون ژوان» را بر اساس متنی از «لورنزو داپوتته» تصنیف کرده است. قهرمان داستان، مردی است که در راه ارضای نفس خود، همه مرزها را درهم می‌شکند. آئین‌ها و سنتها را به‌انکار و تحقیر می‌گیرد و از این بابت، با اینکه با مقاومت‌های گروهی روبروی میشود، هراسی بدل نمی‌گیرد: عشق را به‌مسخره می‌گیرد و تمامی زندگیش وقف لذت‌جویی میشود. این‌همه به‌همت «هاینس آرتولد» میهمان هنرمند از آلمان و به‌مدد گروه اپرای تهران و نیز یاری «نسرین آذرمی» و با رهبری «آلبرتو ارنه»، میهمان ایتالیایی در تالار رودکی یکبار دیگر شکل گرفت. نسخه‌ی از داستان «دون ژوان» که «داپوتته» متن نویس اپرای «موتسارت» از آن بهره‌گیری کرده، متن اپرایی است به‌مین نام که موسیقی آن از «جوزپه گاتز»- «لیکا» است. اما آنچه در تالار رودکی دیدیم اثر «داپوتته» و «موتسارت» بود. همان اپرایی که نقادی درباره‌اش نوشته: «جادوی دون ژوان بدانگونه است که انسان در بسیاری لحظات آن مردد میماند که بگریزد یا بخندد.»

صحنه‌ای از فیلم جنگل



نشستی با سینمای آزاد

سی و هفتمین جلسه سینمای آزاد، اختصاص داشت به‌تمایش فیلم‌های «جنگل» پایان‌نامه «بیژن مهاجر»، «فروغ فرخ‌زاده» ساخته «میناسیان»، «دام» از «صادق مقدس» و سه اثر از «نورمن مک‌لارن». «فروغ فرخ‌زاده» ساخته «میناسیان» مجموعه‌ی بود از هفت تصویر از «فروغ» و صدای او که شعر نخستین کتاب «تولدی دیگر» را می‌خواند. تجربه‌ی بود ساده و بی‌ریا. آثار تجربی «مک‌لارن»، پیش از آنکه نشانی از آگاهی‌های این فیلم‌ساز را با تکنیک‌های سینمایی گواها باشد، اندیشه‌ماندنی او را در پناه داشت.

چند خبر هنری
چند خبر هنری
چند خبر هنری
چند خبر هنری

کانادا



حال پیاره

